سازمان کتابخانه ها، موزه ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی

اداره مخطوطات

نام کتاب: جامع التعلیل

مؤلف متن .... محشی ....

شارح .... مترجم ....

تاریخ تحریر: ۱۱ ق (صد ۱۱) نوع خط: شکسته تعلیق تعداد سطر: ۱۴

نام کاتب: محمدیار

موضوع: صرف زبان: فارسی عدد اوراق: ۹۰

طول: ۲۳ عرض: ۱۵ شماره عمومی: ۴۳۱۸۷

وقفی / خریداری: آستان قدس رضوی ۱۸۷ تاریخ وقف: شهریور ۱۳۸۹ (سلطانی)

ملاحظات ....

شریعتی

اقلی اللوم عاذل والعتابا

فقولی ان خطلت فقد اصابا

مولوی خان

این کتاب کا مالک غلام فرید

وبه نستعين

رب يسر ولا تعسر بسم الله الرحمن الرحيم وتمم بالخير

الحمد لله رب العلمين والعاقبة للمتقين والصلوة والسلام على رسوله
محمد وآله واصحابه اجمعين باب الاول فعل يفعل فعلا فهو فاعل چون
ضرب يضرب ضربا فهو ضارب آه ضرب در اصل ضربا بود
ضربا اسم مصدر بود چون خواستند که اسم مصدر را فعل ماضی بنا
کنند حرف اول که و ثالث که مفتوح بود آنرا بر حالت خود گذاشتند
و ثانی را حرکت فتح دادند و تنوین تمکن که علامت اسم بود آنرا حذف
کردند تا از ضربا ضرب شد يضرب در ضرب بود ضرب فعل ماضی
معلوم بود چون خواستند که فعل ماضی معلوم را مضارع معلوم
بنا کنند حرفی از حروف اتین مفتوح در اولش در آوردند
بعده فاء کلمه را ساکن کردند تا توالی اربع حرکات در یک کلمه لازم نیاید

اصلح
اصلح

و ما قبل آخر را کسره دادند و در آخرش اعراب رفعی آوردند تا از ضرب
يضرب شد و ضارب در اصل يضرب بود يضرب فعل مضارع
معلوم بود چون خواستند که فعل مضارع معلوم را اسم فاعل بنا کنند
حرف مضارع را حذف کردند بعده فاء فعل را حرکت فتح دادند دوم
جا الف اسم فاعل در آوردند حرفی که بعد از اسم فاعل بود آنرا کسره دادند
نه ضمه زیرا که ضمه ثقیل بود و نه فتح زیرا که با فتح التباس افتد با ماضی
باب مفاعله و در آخرش تنوین تمکن در آوردند تا از يضرب ضارب شد
ضربة در اصل جمع تکسیر از اوزان ضارب است ضارب اسم واحد
بود چون خواستند که اسم واحد را جمع تکسیر بنا کنند حرف اول مفتوح بود
آنرا بحالت خود گذاشتند و ثالث و رابع را نیز حرکت فتح دادند و الف
واحد را حذف کردند و عوض او تاء در آخرش در آوردند ضربة شد ضراب
جمع تکسیر از اوزان ضارب است ضارب اسم واحد بود چون خواستند
که اسم واحد را جمع تکسیر بنا کنند حرف اول را ضمه دادند و ثالث را
مشدد ساختند حرکت فتح دادند و الف واحد را حذف کردند و سیوم

جا با الف جمع تکسیر در آوردند تا از ضارب ضراب شد ضُرَّب
جمع تکسیر است از ان ضارب است ضارب اسم وحدان بود چون خواستند که
اسم وحدان را جمع تکسیر بنا کنند حرف اول را ضم دادند و ثالث را
مشدد ساختند حرکت فتح دادند و الف وحدان را حذف کردند تا از ضارب
ضُرَّب شد ضَوَارِب جمع تکسیر ضاربة است ضاربة اسم وحدان
بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر بنا کنند حرف اول
که مفتوح بود از ان جا که خفیف گذاشتند و ثانی را که حرکت نبود از الف واو
مفتوح بدل کردند سیوم جا با الف علامت جمع تکسیر در آوردند حرفی که بعد
از الف جمع تکسیر بود کسره دادند و تنوین برای منع صرف حذف کردند
ضَوَارِب شد ضُوَيْرِب و ضُوَيْرِبَة تصغیر است از ان ضارب و ضاربة است
ضارب و ضاربة اسم وحدان بودند چون خواستند که اسم وحدان مکبر
مکبر را جمع مصغر بنا کنند حرف اول را ضم دادند و ثانی را که حرکت نبود
از الف واو مفتوحه بدل کردند سیوم جا یای تصغیر در آوردند حرفی که بعد از یای
تصغیر بود او را کسره دادند تا از ضارب و ضاربة ضُوَيْرِب و ضُوَيْرِبَة شدند

ضرب

ضُرِبَ در اصل ضَرَبَ بود ضَرَبَ فعل ماضی معلوم بود چون خواستند که
ماضی معلوم را مجهول بنا کنند حرف اول را ضم دادند و ثانی را کسره ضُرِبَ شد
یُضْرَبُ در اصل یَضْرِبُ بود یَضْرِبُ فعل مضارع معلوم بود چون
خواستند که فعل مضارع معلوم را مجهول بنا کنند حرف مضارع را ضم دادند
و ما قبل آخر را فتح تا از یَضْرِبُ یُضْرَبُ شد مَضْرُوبٌ در اصل یُضْرَبُ
بود یُضْرَبُ فعل مضارع مجهول بود چون خواستند که فعل مضارع مجهول را
اسم مفعول بنا کنند علامت مضارع را حذف کردند بجای او میم مفتوحه در
اولش در آوردند مُضْرَبٌ شد بعد ضمه میم را بفتح بدل کردند تا ملتبس نشود
باسم مفعول باب افعال مَضْرَبٌ شد بعد فتح را بضمه بدل کردند تا ملتبس نشود
با ظرف باب یَفْعَلُ یَفْعُلُ مَضْرُبٌ شد بعد ضمه را اشباع کردند تا از و
واو پیدا شد زیرا که وزن مَفْعُلٌ بغیر تا در کلام عرب نایاب است الا
مَکْرُمٌ و مَعُونٌ و اینها نادر اند عند الجمهور و جمعان عند الفراء العبث در آخرش
تنوین تمکن علامت اسم مفعول در آوردند مَضْرُوبٌ شد مضاریب جمع تکسیر
مَضْرُوبٌ است مَضْرُوبٌ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان

را جمع تکسیر بنا کنند حرف اول که مفتوح بود آنرا بحال خود گذاشتند
و ثانی را فتح دادند سیوم جا الف جمع تکسیر درآوردند حرفی که بعد الف
جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند تا از مَضْرُوْبٌ مَضَارِوْبٌ شد بعده
~~بعده تنوین تمکن را حذف کردند برای منع صرف مضارو~~ واو ساکن ماقبل
او مکسور آن واو را بیا بدل کردند مَضَارِیْبٌ شد بعده تنوین تمکن را حذف
کردند برای منع صرف مَضَارِیْبُ شد ۱۲ مَضَارِیْبَةٌ جمع تکسیر مَضْرُوْبَةٌ
است مضروبة اسم وحدانی بود چون خواستند که اسم وحدانی را جمع تکسیر
بنا کنند حرف اول که مفتوح بود آنرا بحال خود گذاشتند و ثانی را
نیز فتح دادند سیوم جا الف جمع تکسیر درآوردند حرفی که بعد الف جمع تکسیر
بود آنرا کسره دادند تا از مَضْرُوْبَةٌ مَضَارِوْبَةٌ شد بعده واو ساکن
ماقبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند مَضَارِیْبَةٌ شد بعده تنوین
تمکن را حذف کردند برای منع صرف مَضَارِیْبُ شد مُضَیْرِیْبٌ و مُضَیْرِیْبَةٌ
تصغیر مَضْرُوْبٌ و مَضْرُوْبَةٌ است مَضْرُوْبٌ مَضْرُوْبَةٌ اسم مکبر بودند چون
خواستند که اسم مکبر را مصغر بنا کنند حرف اول را ضم دادند و ثانی

را فتح و سیوم جا یاء تصغیر درآوردند حرفی که مابعد یاء تصغیر بود آنرا کسره
دادند تا از مَضْرُوْبٌ و مَضْرُوْبَةٌ مُضَیْرِوْبٌ و مُضَیْرِوْبَةٌ شدند بعده واو ساکن
ماقبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند مُضَیْرِیْبٌ و مُضَیْرِیْبَةٌ شدند لَمْ یَضْرِبْ
لَمْ تَضْرِبْ لَمْ تَضْرِبْ لَمْ اَضْرِبْ لَمْ نَضْرِبْ در اصل یَضْرِبُ تَضْرِبُ
تَضْرِبُ اَضْرِبُ نَضْرِبُ بودند چون لم جازمه در اول ایشان درآوردند
آخر ایشانرا جزم کرد علامت جزمی سقوط حرکات شد لَمْ یَضْرِبْ
لَمْ تَضْرِبْ لَمْ تَضْرِبْ لَمْ اَضْرِبْ لَمْ نَضْرِبْ شدند لَمْ یَضْرِبَا لَمْ یَضْرِبُوْا
لَمْ تَضْرِبَا لَمْ تَضْرِبَا لَمْ تَضْرِبُوْا لَمْ تَضْرِبِیْ لَمْ تَضْرِبَا در اصل یَضْرِبَانِ یَضْرِبُوْنَ تَضْرِبَانِ
تَضْرِبَانِ تَضْرِبُوْنَ تَضْرِبِیْنَ تَضْرِبَانِ بودند چون لم جازمه در اول
ایشان درآمد آخر ایشانرا جزم کرد علامت جزمی سقوط نونات اعرابی شد
لَمْ یَضْرِبَا لَمْ یَضْرِبُوْا لَمْ تَضْرِبَا لَمْ تَضْرِبَا لَمْ تَضْرِبُوْا لَمْ تَضْرِبِیْ لَمْ تَضْرِبَا شدند
لَمْ یَضْرِبْنَ لَمْ تَضْرِبْنَ در اصل یَضْرِبْنَ تَضْرِبْنَ بودند چون لم جازمه
در اول ایشان درآوردند آخر ایشانرا هیچ نکرد زیرا که مبنی است المبنی ما لا یتغیر
آخره بدخول العوامل علیه لَمْ یَضْرِبْنَ لَمْ تَضْرِبْنَ شدند بر این قیاس

جحد مجهول لَن یُضرَبَ لَن یُضرَبا لَن یُضرَبوا لَن تُضرَبَ لَن تُضرَبا لَن
یُضرَبنَ لَن تُضرَبَ لَن تُضرَبا لَن تُضرَبوا لَن تُضرَبی لَن تُضرَبا لَن تُضرَبنَ
لَن اُضرَبَ لَن نُضرَبَ بدانکه مَضارِب جمع تکسیر از آن مِضراب است
مِضراب اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر بنا کنند
حرف اول وثانی را فتح دادند سیوم جا الف علامت جمع تکسیر درآوردند حرفی که مابعد
الف جمع تکسیر بود از آ کسره دادند بعد الف ماند ساکن ما قبل او مکسور آن را الف با یا بدل
کردند مَضاریب شد مُضَیرِب جمع تکسیر تصغیر از آن مِضراب است چون مِضراب اسم مکبر بود چون
خواستند که اسم مکبر را مصغر بنا کنند حرف اول را ضمه دادند وثانی را فتح سیوم جا
یاء تصغیر درآوردند حرفی که مابعد یاء تصغیر بود از آ کسره دادند بعده ساکن ما قبل او مکسور آن الف
را با یا بدل کردند مُضَیریب شد افعل التفضیل اَضرَب اَضرَبان اَضرَبون اَضارِب
جمع تکسیر از آن اَضرَب است اَضرَب اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر
کنند حرف اول مفتوح بود ثانی را نیز فتح دادند سیوم جا الف جمع تکسیر درآوردند
حرفی که مابعد الف جمع تکسیر بود آن را کسره دادند اَضارِب شد اُضَیرِب تصغیر از آن اَضرَب
است اَضرَب اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر بنا کنند حرف اول را ضم دادند

وثانی را

وثانی را فتح سیوم جا یاء تصغیر درآوردند حرفی که مابعد یاء تصغیر بود از آ کسره دادند اُضَیرِب شد والمؤنث
ضُربی ضُربَیان ضُربَیات ضُرَب ضُرَیبا ضُرَب جمع تکسیر از آن ضُربی است ضُربی اسم
وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول مضموم است ثانی را
فتح داده الف را حذف کردند ضُرَب شد ضُرَیبا تصغیر از آن ضُربی است ضُربی اسم مکبر بود
چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول که مضموم است ثانی را حرکت فتح دادند
سیوم جا یاء تصغیر درآوردند ضُرَیبا شد باب فَعُلَ یَفعُلُ شَرُفَ یَشرُفُ
شَرافَةً فهو شَریفٌ شَریفان شَریفون شُرَفاء شِراف شُرُف مُشرَّف شَرفان
اَشرُف اَشراف اَشرِفَة شُرُوف شَریفَة شَریفَتان شَریفات شَرائِف
شَرائِف شِراف شُرُف لم یَشرُف لا یَشرُف لن یَشرُفَ الامر منه اُشرُف لِتَشرُف
والنهی عنه لا تَشرُف لا یَشرُف والظرف منه مَشرَف مَشرَفان مَشارِف
مُشَیرِف والآلة منه مِشرَف مِشرَفان مَشارِف مُشَیرِف مِشرَفة مِشرَفتان مَشارِف
مُشَیرِفة مِشراف مِشرافان مَشاریف مُشَیریف افعل التفضیل اَشرَف اَشرَفان
اَشرَفون اَشارِف اُشَیرِف والمؤنث منه شُرفی شُرفَیان شُرفَیات شُرَف شُرَیفا اِضرِب
را از تَضرِب بنا کردند تا که علامت استقبال بود از آ حذف کردند مابعد حرف تا ساکن بین
کلمه مکسور بود همزه وصل مکسور را وسل درآوردند امر حاضر شد با سکون آخر حرفش وقف
که علامت وقف سقوط حرکت است اِضرِب شد اِضرِبا را از تَضرِبان بنا کردند تا که علامت استقبال

باب

بود آنرا حذف کردند ما بعد حذف ساکن ماند نظر کردند بعین کلمه مکسور بود همزه وصل مکسور در
اولش در آوردند امر حاضر معلوم شد با سکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط
نون اعرابی شد اضربا شد برین قیاس است اضربوا اضربی اضربا اضربن بنا کردند بدل
از تضربن تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند ما بعد حذف ساکن ماند نظر کردند
بعین کلمه مکسور بود همزه وصل مکسور در اولش در آوردند امر حاضر معلوم شد با سکون آخر آخرش
جزمی نکرد زیرا که مبنی است المبنی ما لا یتغیر آخره بدخول العوامل علیه اضربن شد لتضرب
لتضربا لتضربوا لتضربی لتضربا لتضربن لتضرب در اصل تضرب بود چون لام
امر در اول فعل مضارع در آمد آخرش جزم کرد علامت جزمی سقوط حرکت شد لتضرب شد
برین قیاس است باقی لیضرب در اصل یضرب بود چون لام امر در اول مضارع در آمد
آخرش را جزم کرد علامت جزمی سقوط حرکت شد لیضرب شد لیضربا در اصل یضربان بود
چون لام امر در اول فعل مضارع در آمد آخرش را جزم کرد علامت جزمی سقوط نون اعرابی شد
لیضربا شد و برین قیاس است لیضربوا لتضربا لیضربن در اصل یضربن بود چون لام
امر بر فعل مضارع در آمد آخرش را جزم نکرد زیرا که مبنی است المبنی ما لا یتغیر آخره بدخول
العوامل علیه لاضرب لنضرب در اصل اضرب نضرب بودند چون لام امر در اول فعل مضارع
در آمد آخرش را جزم کرد علامت جزمی سقوط حرکت شد لاضرب لنضرب شدند و برین قیاس
است مجهول نهی معلوم مخاطب لا تضرب در اصل تضرب بود چون لای نهی بر اول فعل مضارع در آمد

آخرش

آخرش جزم کرد علامت جزمی سقوط حرکت شد لا تضرب شد لا تضربا در اصل تضربان
بود چون لای نهی در اول فعل مضارع در آمد آخرش را جزم کرد علامت جزمی سقوط نون شد لا تضربا شد
و برین قیاس لا تضربوا لا تضربی لا تضربا هستند لا تضربن در اصل تضربن بود چون لای نهی
در اول فعل مضارع در آمد آخرش را جزم نکرد زیرا که مبنی است المبنی ما لا یتغیر آخره بدخول العوامل علیه
و برین قیاس مجهول است نهی غایب معلوم لا یضرب لا تضرب لا اضرب لا نضرب در
اصل یضرب تضرب اضرب نضرب بودند چون لای نهی در اول فعل مضارع در آمد آخر
آخرش را جزم کرد علامت جزمی سقوط حرکت شد لا یضرب لا تضرب لا اضرب لا نضرب
شدند لا یضربا لا یضربوا لا تضربا در اصل یضربان یضربون تضربان بودند چون لای
نهی در اول ایشان در آمد آخر ایشان را جزم کرد علامت جزمی سقوط نون اعرابی شد لا یضربا
لا یضربوا لا تضربا شدند لا یضربن در اصل یضربن بود چون لای نهی در اول فعل در آمد آخرش را
هیچ نکرد زیرا که مبنی است المبنی ما لا یتغیر آخره بدخول العوامل علیه و برین قیاس مجهول است و اکنون
تاکید ثقیله در امر حاضر معلوم در آر اضربن اضربان اضربن اضربن اضربان اضربنان
اضربن در اصل اضرب بود چون نون تاکید ثقیله متصل گشت ما قبل او مبنی بر فتح شد
اضربن شد اضربان در اصل اضربا بود چون نون تاکید ثقیله متصل شد اضربان شد
اضربن در اصل اضربوا بود چون نون تاکید ثقیله متصل شد التقاء ساکنین شد میان

واو و نون ثقیله واو را حذف کردند و ضمه را باقی گذاشتند تا دلالت کند بر حذف واو اِضرِبُنَّ شد
اِضرِبِنَّ در اصل اِضرِبِی بود چون نون تاکید ثقیله به وی متصل شد التقاء ساکنین شد
در میان یا و نون یا را حذف کردند و کسره را باقی گذاشتند تا دلالت کند بر حذف یا اِضرِبِنَّ شد
و تعلیل اِضرِبانِّ مذکور کرده شد در مذکر فافهم اِضرِبنانِّ در اصل اِضرِبنَ بود چون نون تاکید ثقیله به وی
متصل شد التقاء ساکنین شد در میان اجتماع ثلاث نونات شد و این خلاف کرده بودند داشتند
در کلام عرب بنا بر آن الف فاصله میان نون جمع و نون تاکید در آوردند اِضرِبنانِّ شد و اگر نون
تاکید خفیفه در آخر اینها درآرند چنین گویند اِضرِبَنْ اِضرِبُنْ اِضرِبِنْ اِضرِبَنْ در اصل اِضرِب بود چون
خفیفه در آخرش درآمد التقاء ساکنین شد میان اِضرِبَنْ شد اِضرِبُنْ در اصل اِضرِبُوا
بود چون نون خفیفه به وی متصل شد التقاء ساکنین شد میان واو و نون واو را حذف کردند و ضمه را
باقی گذاشتند تا دلالت کند بر حذف واو اِضرِبُنْ شد اِضرِبِنْ در اصل اِضرِبِی بود چون نون
خفیفه به وی متصل شد التقاء ساکنین شد میان یا و نون یا را حذف کردند و کسره را باقی گذاشتند
تا دلالت کند بر حذف یا اِضرِبِنْ شد و امر غائب با نون تاکید ثقیله مجهول معلوم و امر مخاطب
مجهول تعلیلهای اینها بر این قیاس است که گفته شد شُرَفاء جمع تکسیر از آن شریف
است شریف اسم واحد آن بود چون خواستند که اسم واحد آن را جمع تکسیر بنا کنند حرف
اول را ضم دادند ثانی را فتح در آخرش الف ممدوده در آورده یا را حذف کردند شُرَفاء شد

شِراف جمع تکسیر از آن شریف است شریف اسم واحد آن بود چون خواستند که اسم واحد آن
را جمع تکسیر بنا کنند حرف اول را کسره دادند ثانی را فتح و سیوم جا الف جمع تکسیر در آوردند
یا را حذف کردند شِراف شد شُرُف جمع تکسیر از آن شریف است شریف اسم واحد بود چون
خواستند که اسم واحد از آن جمع تکسیر بنا کنند حرف اول و ثانی را ضم دادند و یا را حذف کردند شُرُف شد و ثانی را
شُرفان جمع تکسیر از آن شریف است شریف اسم واحد بود چون خواستند که اسم واحد از آن
جمع تکسیر بنا کنند حرف اول را ضم دادند و ثانی را ساکن ساختند در آخرش الف و نون
مزیدتان در آوردند و یا را حذف کردند شُرفان شد و شِرفان کذلک الا که کسر الفاء
اَشراف جمع تکسیر از آن شریف است شریف اسم واحد آن بود چون خواستند که اسم واحد آن
را جمع تکسیر بنا کنند در اولش الف مفتوحه در آورده ثانی را ساکن کردند و ثالث را فتح
داده بعده الف جمع تکسیر در آورده یا را حذف کردند اَشراف شد اَشرِفاء جمع تکسیر از آن
شریف است شریف اسم واحد آن بود چون خواستند که اسم واحد از آن جمع تکسیر بنا کنند
در اولش الف مفتوحه در آورده ثانی را ساکن ساختند در آخرش الف ممدوده در آورده
یا را حذف کردند اَشرِفاء شد اَشرِفة جمع تکسیر از آن شریف است شریف اسم واحد آن
بود چون خواستند که اسم واحد از آن جمع تکسیر بنا کنند در اولش الف مفتوحه در آورده ثانی را
جزم دادند در آخرش تا در آورده یا را حذف کردند اَشرِفة شد شُرُوف جمع تکسیر از آن

شریف است شریف اسم واحد آن بود چون خواستند که اسم واحد را جمع تکسیر بنا کنند
حرف اول را و ثانی را ضمه دادند سیوم جا واو ساکن در آوردند یا را حذف کردند شُرُوف
شد شُرَیِّف تصغیر ازان شریف است شریف اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را
مصغر بنا کنند حرف اول را ضمه دادند و ثانی را فتحه سیوم جا یا تصغیر در آوردند
که بعد یا تصغیر بود آن را کسره دادند شُرَیِف شد بعده دو حرف از یک جنس بهم آمدند اول ساکن
ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند شُرَیِّف شد شرائف جمع تکسیر ازان شریفة
است شریفة اسم واحد آن بود چون خواستند که اسم واحد را جمع تکسیر کنند حرف اول
مفتوح بود از حالت خود گذاشتند ثانی را نیز فتحه دادند سیوم جا الف جمع تکسیر در آوردند
حرفیکه مابعد الف جمع تکسیر بود او را کسره دادند تا وحدت را حذف کردند شرایف شد
بعد یا واقع شد بعد الف زایده آن یا را بهمزه بدل کردند شرائف شد شِراف جمع
تکسیر ازان شریفة است شریفة اسم واحد آن بود چون خواستند که اسم واحد را
جمع تکسیر کنند حرف اول را کسره دادند و ثانی را فتحه سیوم جا الف جمع تکسیر در آوردند یا و تا حذف
کردند شِراف شد شُرَیِّفة تصغیر ازان شریفة است شریفة اسم مکبر بود چون
خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول را ضمه دادند و ثانی را فتحه سیوم جا یا
تصغیر در آوردند حرفیکه مابعد یا تصغیر بود او را کسره دادند بعده دو حرف از یک جنس بهم آمدند

اول ساکن

اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند شُرَیِّفة شد باب افعال اَکْرَمَ یُکْرِمُ
اِکْرَامًا فهو مُکْرِمٌ فذاک مُکْرَمٌ الامر منه اَکْرِمْ والنهی عنه لا تُکْرِمْ باب تفعیل فَرَّحَ
یُفَرِّحُ تَفْرِیحًا فهو مُفَرِّحٌ فذاک مُفَرَّحٌ الامر منه فَرِّحْ والنهی عنه لا تُفَرِّحْ باب مفاعلة
ضَارَبَ یُضَارِبُ مُضَارَبَةً فهو مُضَارِبٌ فذاک مُضَارَبٌ الامر منه ضَارِبْ والنهی عنه
لا تُضَارِبْ باب افتعال اِکْتَسَبَ یَکْتَسِبُ اِکْتِسَابًا فهو مُکْتَسِبٌ فذاک مُکْتَسَبٌ الامر منه اِکْتَسِبْ
والنهی عنه لا تَکْتَسِبْ باب انفعال اِنْصَرَفَ یَنْصَرِفُ اِنْصِرَافًا فهو مُنْصَرِفٌ فذاک مُنْصَرَفٌ
الامر منه اِنْصَرِفْ والنهی عنه لا تَنْصَرِفْ باب تفعّل تَصَرَّفَ یَتَصَرَّفُ تَصَرُّفًا فهو
مُتَصَرِّفٌ فذاک مُتَصَرَّفٌ باب تفاعل تَضَارَبَ یَتَضَارَبُ تَضَارُبًا فهو
احمر مُتَضَارِبٌ فذاک مُتَضَارَبٌ الامر منه تَضَارَبْ والنهی عنه لا تَتَضَارَبْ باب افعلال
اِحْمَرَّ یَحْمَرُّ اِحْمِرَارًا فهو مُحْمَرٌّ فذاک مُحْمَرٌّ الامر منه اِحْمَرَّ اِحْمَرِّ اِحْمَرِرْ والنهی لا تَحْمَرَّ لا تَحْمَرِّ
لا تَحْمَرِرْ باب استفعال اِسْتَخْرَجَ یَسْتَخْرِجُ اِسْتِخْرَاجًا فهو مُسْتَخْرِجٌ فذاک مُسْتَخْرَجٌ
باب افعیلال اِحْمَارَّ یَحْمَارُّ اِحْمِیرَارًا فهو مُحْمَارٌّ فذاک مُحْمَارٌّ الامر منه اِحْمَارَّ اِحْمَارِّ
اِحْمَارِرْ قاعدت رسمی در تمام باب ثلاثی مزید عین کلمه مضموم نیست بنا بر آن
در تعلیلات بعد از حذف مضارعه در بنا امر نظر بعین کلمه نمیکنند و همزه مکسور

آرند باب افعال لم یکرم در اصل یکرم بود چون لم جازمه در اول آن
فعل مضارع درآمد آخرش را جزم کرد علامت جزمی سقوط حرکت شد لم یکرم
لم یکرما در اصل یکرمان بود چون لم جازمه در اول فعل مضارع درآمد آخرش را
جزم کرد علامت جزمی سقوط نون اعرابی شد لم یکرما شد برین قیاس است صیغهای
باقی لم یکرمن در اصل یکرمن بود چون لم جازمه در اول فعل مضارع درآمد
آخرش را جیزی نکرد زیرا که مبنی است المبنی ما لا یتغیر آخره بدخول العوامل علیه
لم یکرمن شد برین قیاس است مجهول لن یکرم در اصل یکرم بود چون لن ناصبه
اول فعل مضارع درآمد آخرش را نصب کرد علامت نصبی نصب ظاهر شد لن یکرم
و برین قیاس باقی صیغهای معلوم و مجهول اکرم اکرما در اصل تکرم تکرمان الخ بودند
رد کردند بسوی اصلش که اصل او تاکرم تاکرمان الخ بودند تا که علامت استقبال بعد
از حذف کردند بعد حذف تا متحرک مانده امر همچون تمام شد بوقف آخر اکرم اکرما الخ
شدند لتکرم و برین قیاس است مجهول لیکرم لتکرم لاکرم لنکرم در اصل یکرم الخ بود
چون لام امر در اول فعل مضارع درآوردند آخرش را جزم کردند علامت جزمی سقوط حرکت شد
لیکرم لتکرم لاکرم لنکرم شدند و برین قیاس مذکر لیکرما لتکرما لیکرمن را قیاس باید کرد

نهی معلوم لا تکرم لا تکرما لا تکرموا الخ در اصل تکرم تکرمان تکرمون الخ بودند چون لم
لا نهی در اول فعل مضارع درآوردند آخرش را جزم کرد علامت جزمی سقوط حرکت شد
در یکی و سقوط نونات شد در چهار صیغه و هیچ نشد در یک صیغه زیرا که مبنی است
المبنی ما لا یتغیر بدخول العوامل علیه و برین قیاس نهی مجهول است لا یکرم لا یکرما
لا یکرموا لا تکرم لا تکرما لا یکرمن لا اکرم لا نکرم لا یکرم لا تکرم لا اکرم لا نکرم در اصل
یکرم تکرم اکرم نکرم بودند چون لا نهی در اول فعل مضارع درآوردند آخرش را جزم کرد
علامت جزمی سقوط حرکت شد لا یکرم لا تکرم لا اکرم لا نکرم شدند لا یکرما لا تکرما در اصل
یکرمان تکرمان بودند چون لا نهی در اول فعل مضارع درآوردند آخرش را جزم کرد
علامت جزمی سقوط نون شد لا یکرما لا تکرما شدند و برین قیاس [illegible]
کتب باید کرد شد باب لم در اصل یفرح بود چون لم جازمه در اول فعل مضارع — لم یفرح
درآمد آخرش را جزم کرد علامت جزمی سقوط حرکت شد لم یفرح شد لم یفرحا لم یفرحوا
در اصل یفرحا یفرحوا بودند چون لم جازمه در اول فعل مضارع درآمد آخرش را
جزم کرد علامت جزمی سقوط نون شد لم یفرحا لم یفرحوا شدند لم یفرحن در اصل یفرحن
بود چون لم جازمه در اول فعل مضارع درآمد آخرش را جزم نکرد [illegible] سقوط

زيرا كه مبنى است المبنى ما لا يتغير آخره بدخول العوامل عليه وبراين قياس است باب
مجهول لن يُفرَحَ در اصل يُفرَحُ بود چون لن ناصبه در اول فعل مضارع در آمد آخرش را
نصب كرد علامت نصب سقوط ضمه و فتح شد لن يُفرَحَ شد لن يُفرَحا لن يُفرَحوا
در اصل يُفرَحانِ يُفرَحونَ بودند چون لن ناصبه در اول فعل مضارع در آمد آخرش را
نصب كرد علامت نصب سقوط نونين اعرابى گشت لن يُفرَحا لن يُفرَحوا شدند
براين قياس صيغهاى باقى مذكور شد و بر قياس معلوم مجهول است افرح
فرحا فرحوا فرحي فرحا فرحن در اصل تفرح تفرحان تفرحون تفرحين
تفرحان تفرحن بودند چون خواستند كه امر بنا كنند تا كه علامت استقبال بود
آنرا حذف كردند ما بعد حذف تا متحرك ماند امر بها تمام شد بوقف آخر علامت وقف
سقوط حركت شد در يكصيغه و سقوط نونات اعرابى شد در چهار صيغه و هيچ نشد
در يكصيغه زيرا كه مبنى است المبنى ما لا يتغير آخره بدخول العوامل عليه لتفرح لتفرحا
لتفرحوا لتفرحي لتفرحا لتفرحن در اصل تفرح تفرحان تفرحون الخ بودند
چون لام امر در اول فعل مضارع آمد آخرش را جزم كرد علامت جزم سقوط حركت شد
در يكصيغه و سقوط نونات اعرابى شد در چهار صيغه و هيچ نشد در يكصيغه زيرا مبنى است المبنى الخ

ليفرح

ليفرح ليفرحا ليفرحوا ليفرحي لتفرح لتفرحا ليفرحن لافرح لنفرح ليفرح لتفرح لافرح لنفرح
در اصل يفرح تفرح افرح نفرح بودند چون لام امر در اول فعل مضارع در آمد آخرش را
جزم كرد علامت جزمى سقوط حركت شد ليفرح لتفرح لافرح لنفرح شدند ليفرحا لتفرحا
در اصل يفرحان تفرحان بودند چون لام امر در اول فعل مضارع در آمد آخرش را جزم
كرد علامت جزمى سقوط نونين گشت ليفرحا لتفرحا شدند ليفرحن در اصل يفرحن
بودند چون لام امر در اول فعل مذكور در آمد آخرش را جزم كرد علامت جزمى سقوط آخرش را
چيزى نكرد زيرا كه مبنى است المبنى الخ و براين قياس مجهول است لا تفرح لا تفرحا
لا تفرحوا لا تفرحي لا تفرحا لا تفرحن در اصل تفرح تفرحان تفرحون تفرحين
تفرحان تفرحن بودند چون لام نهى در اول فعل مذكور در آمد آخرش را جزم كرد
علامت جزمى سقوط حركت شد در يكصيغه و سقوط نونات اعرابى شد در چهار صيغه
و هيچ نشد در يكصيغه زيرا كه مبنى است المبنى الخ و براين قياس نهى مجهول است
لا يفرح لا يفرحا لا يفرحوا لا تفرح لا تفرحا لا يفرحن لا افرح لا نفرح در اصل
يفرح يفرحان يفرحون تفرح تفرحان يفرحن افرح نفرح بودند چون لا نهى در
اولش در آوردند آخرش را جزم كرد علامت جزمى سقوط حركات شد در چهار صيغه
و هيچ نشد در يكصيغه زيرا كه مبنى است المبنى الخ و سقوط نونات شد در سه صيغه

برین قیاس مجهول است و غیره از ثلاثی مزید چون تمام کنیم تعلیلات آنها را اگر که

ان شاء الله تعالی **باب** فَعْلَلَ دَحْرَجَ یُدَحْرِجُ دَحْرَجَةً و دِحْراجاً فهو مُدَحْرِجٌ

فذاک مُدَحْرَجٌ الامر منه دَحْرِجْ والنهی عنه لا تُدَحْرِجْ **باب** تَفَعْلُل تَدَحْرَجَ یَتَدَحْرَجُ

تَدَحْرُجاً فهو مُتَدَحْرِجٌ فذاک مُتَدَحْرَجٌ الامر منه تَدَحْرَجْ والنهی عنه لا تَتَدَحْرَجْ **باب** افعنلال

احرنجم یحرنجم احرنجاماً فهو محرنجم فذاک محرنجم الامر منه احرنجم والنهی عنه لا تحرنجم

باب افعلال اقشعر یقشعر اقشعراراً فهو مقشعر فذاک مقشعر الامر منه اقشعر

والنهی عنه لا تقشعر **باب** فعلل است دحرج دحرجا دحرجوا الخ را تدحرج

تدحرجان تدحرجون الخ بود تا که علامت استقبال بود آن را حذف کردند بعد حرف

تا متحرک ماند امر همان تمام شد بوقف آخر علامت وقفی سقوط حرکه شد در یک صیغه

و سقوط نونات اعرابی شد در چهار صیغه و هیچ نشد در یک صیغه زیرا که مبنی است الخ

باب افعنلال احرنجم احرنجما احرنجموا احرنجمی احرنجما احرنجمن را از تحرنجم

الخ بنا کردند تا که علامت استقبال بود آن را حذف کردند ما بعد حذف تا ساکن ماند همزه

وصل بکسر اولش در آوردند امر همان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کرده

سقوط حرکه شد احرنجم شد و برین قیاس معلوم و مجهول و باقی صیغها **باب**

افعلال اقشعر را اصل اقشعرر بود دو حرف از یک جنس بهم آمدند هر دو متحرک که

اول را انفکاک کرده با قبلش دادند بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند

اقشعر شد و برین قیاس یقشعر و مقشعر و مقشعر است و لم یقشعر

در اصل یقشعرر بود چون لم جازم در اول او در آمد آخرش را جزم که

علامت جزمی سقوط حرکت شد التقای ساکنین میان هر دو رای که ساکن

بود برای ادغام و رای ثانی که ساکن شده برای علامت جزمی بعضی رای ثانی را حرکت

فتح دادند لان الفتح اخف الحرکات بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام

کردند لم یقشعر خواندند و بعضی رای ثانی را حرکت کسره دادند لان الساکن اذا

حرک حرک بالکسر بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند لم یقشعر

خواندند اقشعر اقشعرا اقشعروا اقشعری اقشعرا اقشعررن اقشعر را

از تقشعر بنا کردند تا که علامت استقبال بود آن را حذف کردند ما بعد حذف ساکن

ماند همزه وصل بکسر اولش در آوردند امر همان باشد بسکون آخر آخرش را

وقف کردند علامت وقفی سقوط حرکت شد التقای ساکنین شد میان هر دو رای اول

ساکن شده بود برای ادغام و رای ثانی که ساکن شد برای علامت وقفی بعضی

رای ثانی را حرکت فتح دادند لان الفتحة اخف الحرکات بعده اول ساکن ثانی

متحرک اول را در دوم ادغام کردند اقشعر خواندند و بعضی رای ثانی را کسره دادند

لان الساکن اذا حرک حرک بالکسر بعد از ان اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام
کردند اقشعر خواندند بعضی ترک ادغام کردند اقشعرر خواندند لتقشعرر در اصل تقشعر را بود
بلکه چون لام امر در اول او درآمد آخرش جزم گرد علامت جزمی سقوط حرکت شد
والتقاء ساکنین شد میان هر دو رای را اول را ادغام کردند برای سکون او و رای
ثانی که ساکن بود برای علامت جزمی بعضی الخ واین شبیه باب انست مثال انست باب
وَعَدَ یَعِدُ وَعْداً وعِدَةً ومِیعاداً فهو واعِدٌ وعُدِ یُوعَدُ وَعْداً وعِدَةً ومِیعاداً
فذاک مَوعُودٌ لم یَعِدْ لا یَعِدُ لن یَعِدَ الامر منه عِدْ لِیَعِدْ والنهی عنه لا تَعِدْ الظرف
منه مَوعِدٌ والآلة منه مِیعَدٌ مِیعَدَةٌ ومِیعادٌ وافعل التفضیل منه اَوعَدُ
والمؤنث منه وُعدی اُوَیعِدٌ تصغیر ازان واعد است واعد اسم مکبر بود چون
خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول را ضم دادند و ثانی قابل حرکت بود
آنرا با مفتوحه بدل کردند حرفی که یاء بود و سیوم جا یاء تصغیر درآوردند وُوَیعِدٌ شد
بود و واو در اول کلمه هم آمدند اول را بهمزه بدل کردند اُوَیعِدٌ شد اواعد جمع مکسر
ازان واعدة است واعدة اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع مکسر کنند
حرف اول مفتوح بود از اعلال خود گذاشتند ثانی قابل حرکت نبود از برای واو مفتوحه
بدل کردند سیوم جا الف جمع مکسر درآوردند تاء وحدان را حذف کردند بود دو واو

در اول

در اول کلمه هم آمدند اول را بهمزه بدل کردند اواعد شد مواعد جمع مکسر ازان موعدت
میعد اسم وحدان بود جمعی خواستند که اسم وحدان را جمع مکسر کنند رد کردند بسوی
اصلش که اصل او موعد بود بعد حرف اول و ثانی را فتح دادند سیوم جای
الف جمع مکسر درآوردند حرفی که بعد الف جمع مکسر بود آنرا کسره دادند مواعد شد
مُوَیعِدٌ تصغیر بیاید مذکور بیاید ان شاء الله تعالی باب یَسَرَ یَیسِرُ یُسْراً
فهو یاسِرٌ ویُسِرَ یُیسَرُ یُسْراً فذاک مَیسُورٌ الامر منه اِیسِرْ والنهی عنه لا تَیسِرْ
الظرف منه مَیسِرٌ والآلة منه مِیسَرٌ ومِیسَرَةٌ ومِیسارٌ وافعل التفضیل منه اَیسَرُ
والمؤنث منه یُسْری باب وَجِلَ یَوجَلُ وَجَلاً فهو واجِلٌ فذاک مَوجُولٌ له
الامر منه اِیجَلْ والنهی عنه لا تَوجَلْ الظرف منه مَوجَلٌ والمؤنث منه وُجلی
باب وَضُعَ یَضُعُ وَضاعةً فهو واضِعٌ فذاک موضوعٌ الامر منه ضَعْ والنهی عنه
لا تَضَعْ الظرف منه مَوضَعٌ والآلة منه مِیضَعٌ ومِیضَعَةٌ ومِیضاعٌ
وافعل التفضیل منه اَوضَعُ والمؤنث منه وُضعی یَضَعُ در اصل یَوضَعُ بود
واو واقع شد میان یاء مفتوحه و کسره لازمی ثقیل بعضی انداختند یَضِعُ
شد بعد کسره ضاد را بفتح بدل کردند از جهت ثقالت حرف حلقی یَضَعُ شد
یُوضَعُ در اصل یَضَعُ بود جمعی خواستند مضارع معلوم را مجهول کنند حرف اول را

باب چهارم ازان هشت باب مثال

ضم دادند ما قبل آخر را فتح داد بجهت خبر را باز آوردند لعدم قاعدة الحذف علیها
یوضع شد ضع را از یضع بنا کردند الخ باب ورم یرم ورما فهو وارم فذاک
مورودم الامر منه رم والنهی عنه لاترم الظرف منه مورم والالة منه میرم و میرمة
و میرام و افعل التفضیل منه اورم والمؤنث منه ورمی یرم در اصل یورم
بود چنانکه یعد و یورم در اصل یورم بود چنانچه در یضع داد باز گشت لعدم
القاعدة الحذف علیها یورم شد اویرم تصغیر ازان وارم است و ارم اسم مکبر بعد
چون خواستند که اسم مکبر را مصغر بنا کنند حرف اول را ضم دادند و ثانی را بعد
حرکت بعد ازان واو مفتوحه بدل کردند و سیوم جا یا تصغیر درآوردند بعده واو
در اول کلمه بهم آمدند اول را بهمزه بدل کردند اویرم شد مواریم جمع تکسیر ازان مورم
است بر قیاس مضاریب الامر منه رم را از ترم بنا کردند تا که علامت استقبال
بود آن را حذف کردند الخ والالة منه میرم در اصل مورم بود واو ساکن ما قبل او
مکسور آن واو را بیا بدل کردند میرم شد موارم جمع تکسیر ازان میرم است میرم
اسم اله بود چون خواستند که اسم واحد جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش
که اصل او مورم بود حرف اول و ثانی را فتح دادند سیوم جا الف جمع تکسیر درآوردند
حرفیکه بعد الف جمع تکسیر بعد ازان کسره دادند موارم شد مویرم تصغیر ازان میرم

شد تا تقلنا یقول در اصل یقول بود ضمه بر واو ثقیل بود نقل کردند بما قبل واو
یقول شد یقلن در اصل یقولن بود ضمه بر واو ثقیل بود نقل کرده بما قبلش دادند
التقاء ساکنین شد میان واو و لام واو را حذف کردند یقلن شد یقال در اصل
یقول بود واو متحرک ما قبل او حرف صحیح ساکن حرکت واو را نقل کرده بما قبل واو دادند
بود واو در اصل متحرک بود الکنون ما قبلش مفتوح گشت آن واو را با الف بدل کردند
یقال شد تا تقالان یقلن در اصل یقولن بود واو متحرک ما قبل او حرف صحیح
ساکن حرکت واو را نقل کرده بما قبلش دادند بعده واو در اصل متحرک بود الکنون ما قبل او
مفتوح شد آن واو را با الف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و لام الف را
حذف کردند یقلن شد و بر این قیاس است تقلن قائل در اصل قاول بود واو
واقع شد بعد الف زائد و در ابتدا نمانده است ازان را بهمزه بدل کردند قائل شد
قائلة جمع تکسیر ازان قائل است قائل اسم واحد بود چون خواستند که اسم واحد را
جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که اصل او قاول بوده است حرف اول که
مفتوح بود از حال خود گذاشتند ثالث را حرکت فتح دادند الف بعد آن را حذف کردند
و بعوض او تا در آخرش درآوردند قولة شد بعده واو متحرک ما قبل او مفتوح آن واو را
با الف بدل کردند قالة شد قوائل جمع تکسیر ازان قائل است قائل اسم واحد بود

است الخ مَوازیم جمع تکسیر ازان میزام است میزام اسم وحدان بود چون خواستند که
اسم وحدان را جمع تکسیر بنا کنند رد کردند بسوی اصلش که اصل او مِوزام بود حرف
اول و ثانی را فتح دادند سیوم جا الف جمع تکسیر در آوردند حرفیکه مابعد الف جمع تکسیر بود
انرا کسره دادند بعده الف ساکن ما قبلش مکسور ان را بیا بدل کردند مَوازیم شد
مُوَیْزیم تصغیر ازان میزام است میزام اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند
رد کردند بسوی اصلش که اصل او موزام بود حرف اول را ضم دادند و ثانی را فتح و سیوم
جای یای تصغیر در آوردند حرفیکه مابعد یای تصغیر بود انرا کسره دادند بعده الف ساکن ما قبل او
مکسور آن را بیا بدل کردند مُوَیْزیم شد باب ازشرف یشرف چون اوسم داغ
وار شده وَسَم یَسِمُ وَسْمًا وَسِمَةً فهو واسم وموسوم ذاک موسوم الامر منه
اُوسُم والنهی عنه لاتَوْسُم والظرف منه مَوْسِم والآلة منه مِیسَم ومِیسَمَة ومِیسام
افعل التفضیل منه اَوْسَم والمؤنث وُسْمی امر بالام مخاطب اُوسُم را از
تَوْسُم بود بنا کردند تا که علامت استقبال بود آن را حذف کردند مابعد حذف تا ساکن ماند
نظر کردند باین کلمه عین کلمه او مضموم بود همزه وصل مضموم در اولش در آوردند امر حاضر
باشد باسکون آخر آخرش را وقف کردند باین کلمه مفهوم بود علامت وقف
سقوط حرکت آخر اُوسُم شد مَواسِم جمع تکسیر ازان مِیسَم است میسم اسم وحدان

در وراق و وسمه [illegible]

چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که اصل او قاول
بود حرف اول را ضم دادند و ثالث را ساکن ساختند فتح دادند سیوم جا الف
جمع تکسیر در آوردند الف وحدان را حذف کردند قُوّال شد قُوَّل قُوُول قُوَّلا قُوَّلان
قُوّال قُوُول تمامی را بر همین بسیار اصل اینها قُوَیْل تصغیر ازان قائل است
قائل اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش
که اصل او قاول بود حرف اول را ضم دادند ثانی قابل حرکت نبود آن را بواو مفتوحه بدل
کردند سیوم جا یای تصغیر در آوردند قُوَیْل شد بعده واو و یا بهم آمدند نخستین حرف
ازیشان ساکن بود واو را یا کردند و یا در یا ادغام کردند قُیَّل شد قائلة قائلتان
قائلات قوائل قُوَّل وقُوَیْلَة قوائل جمع تکسیر ازان قائلة است قائلة اسم وحدان
بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول که مفتوح بود ثانی قابل
حرکت نبود آن را بواو مفتوحه بدل کردند سیوم جا الف جمع تکسیر در آوردند تا وحدان را حذف
کردند قوائل شد قُوَّل جمع تکسیر ازان قائلة است قائلة اسم وحدان بود چون خواستند
که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که اصل او قاولة است حرف اول
را ضم دادند ثالث را مشدد ساختند فتح اول و تا وحدان را حذف کردند قُوَّل شد قُوَیْلة
تصغیر ازان قائلة است قائلة اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند

کردند

بود چون خواستند که اسم واحد از آن جمع تکسیر بسازند رد کردند بسوی اصلش که
اصل او مُقَوِّم بود حرف اول و ثانی را فتح دادند سیوم جا الف جمع تکسیر در آوردند
حرفیکه ما بعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند مُقَاوِم شد و علی القیاس دیگر
آنرا رد میکنند بسوی اصلش این باب قَالَ یَقُولُ قَوْلاً فَهُوَ قَائِلٌ وَذَاكَ
مَقُولٌ الامر منه قُلْ والنهی عنه لا تَقُلْ الظرف منه مَقَالٌ والآلة منه مِقْوَلٌ
ومِقْوَلَةٌ ومِقْوَالٌ وافعل التفضیل منه اَقْوَلُ والمؤنث قُوْلَى تعلیل اول قُلْنَ
در اصل قَوَلْنَ بود واو متحرک ماقبل او مفتوح آن واو را بالف بدل کردند التقاء
ساکنین شد میان الف و لام الف را حذف کردند قَلْنَ شد بعده فتح قاف را بضمه
بدل کردند تا دلالت کند بر حذف واو قُلْنَ شد تا قُلْنَا تعلیل ثانی قُلْنَ در اصل
تَقْوُلْنَ بود نقل کرده از قَوَلْنَ یَقُوْلْنَ آوردند ضمه بر واو ثقیل بود نقل کرده بماقبل
دادند بعد از سلب حرکت ماقبل بسبب التقاء ساکنین میان واو و لام واو را حذف
کردند قُلْنَ شد تا قُلْنَا قِیْل در اصل قُوِلَ بود کسره بر واو ثقیل بود نقل کرده بماقبل
دادند بعد از سلب حرکت ماقبل بسبب واو ساکن ماقبل او مکسور آن واو را بیا بدل
کردند قِیْلَ شد تا قِیْلْنَا و قُلْنَ در اصل قُوِلْنَ بود کسره بر واو ثقیل بود نقل کرده
بماقبل دادند بعد از آن التقاء ساکنین شد میان واو و لام واو را حذف کردند قُلْنَ

شد

کردند بسوی اصلش که اصل او مَقَاوِلَة بود حرف اول را ضم داده ثانی که الف بود حرکت فتح داد
حرکت نبود آنرا بواو مفتوحه بدل کردند سیوم جا یا تصغیر در آوردند بعده یا و واو بهم آمدند
نخستین از ایشان ساکن واو را یا کردند و یا در یا ادغام کردند مُقَیْلِیَة شد مُقَوْلٌ مُقَوْلَانِ
مُقَوْلُوْنَ مَقَاوِلُ مُقَيِّلٌ مَقُولٌ در اصل مَقْوُوْلٌ بود ضمه بر واو ثقیل بود نقل کرده بماقبل
دادند التقاء ساکنین شد میان هر دو واو بعضی واو اولی را حذف کردند لان الثانی علامة
والعلامة لا تحذف پس مَقُوْلٌ بر مَفُعْلٌ و بعضی واو ثانی را حذف کردند لان الثانی زائدة
والزائدة احق بالحذف پس مقول بر وزن مَفُعْلٌ شد بر این قیاس است صیغهای بلند
مَقَاوِیْلُ جمع تکسیر از آن مقول است مقول اسم واحد بود چون خواستند که اسم
جمع مکسر
واحد از آن جمع تکسیر میکنند رد کردند بسوی اصلش که اصل او مَقْوُوْلٌ بود حرف مفتوح
بود آنرا بجای خود گذاشتند ثانی را نیز حرکت فتح داده سیوم جای الف جمع تکسیر در آوردند
حرفیکه ما بعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند بعده واو ساکن ماقبل او مکسور آنرا بیا بدل
کردند مَقَاوِیْل شد مُقَیِّیل تصغیر از آن مقول است مقول اسم مکبر بود چون خواستند
که اسم مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که اصل او مَقْوُوْل بود حرف اول را
ضم دادند ثانی را فتحه و سیوم جا یا تصغیر در آوردند حرفیکه ما بعد یا تصغیر بود آنرا کسره
دادند بعده واو ساکن ماقبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند مُقَیِّیل شد بعده

واو را یا کردند و یا را در یا ادغام کردند مُقَیِّیل شد بعده یاء ثالث را حذف کردند مُقَیِّل شد

مقاول جمع تکسیر ازان مقوله است مقوله اسم واحد بود چون خواستند که

را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصل خویش اصل او مَقْوُوْلَة بود حرف اول او مفتوح

ثانی را نیز فتح دادند سیوم جا الف جمع تکسیر آوردند حرفیکه ما بعد الف جمع تکسیر بود آنرا

کسره دادند بعده واو ساکن ما قبل او مکسور آن واو را یا بدل کرده تا و حرف آخر را حذف

کردند مَقَاوِل شد مُقَیْلَة تصغیر ازان مقوله است مقوله اسم مکبر بود چون خواستند که

اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصل خویش اصل او بر قیاس خویش مذکور شد در

مُقَیِّل لَمْ یَقُلْ در اصل لَمْ یَقُوْلُ بود چون لم جازمه در اول فعل مضارع در آمد آخر

را جزم کرد علامت جزمی سقوط حرکت شد التقاء ساکنین شد میان واو و لام واو را

حذف کردند لَمْ یَقُلْ شد لَنْ یَقُوْلَ در اصل یَقُوْلُ بود چون لن ناصبه در اول فعل مضارع

در آمد آخر او را نصب کرد علامت نصبی ها فتح شد لَنْ یَقُوْلَ شد قُلْ را از تَقُوْلُ

بنا کردند تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند تعلیلات دوم امر اینست که

قُلْ را از تَقُوْلُ بنا کنند رد کردند بسوی اصل خویش او تَقْوُلُ بود تا که علامت استقبال

بود آنرا حذف کردند ما بعد حرف ساکن بماند نظر کردند بسوی عین کلمه عین کلمه او مضموم بود

همزه مضموم در اول او در آوردند امر بنا شد با سکون آخر آخر او را وقف کرد علامت وقفی

سقوط حرکت شد اُقْوُلْ شد بعده ضمه بر واو ثقیل بود نقل کرده به ما قبل دادند

التقاء ساکنین شد میان واو و لام واو را حذف کردند اُقُلْ شد بعده بحرکت قاف استغنا

از همزه حاصل شد همزه را حذف کردند قُلْ شد قُوْلَا در اصل تَقُوْلَان بود تا که علامت

استقبال بود آنرا حذف کردند ما بعد حرف متحرک ماند امر بنا تمام شد با سکون آخر آخر او را

حذف کرد علامت وقفی سقوط حرکت شد نون اعرابی شد قُوْلَا شد تعلیلات دوم

قُوْلَا در اصل تَقُوْلَان بود تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند ما بعد حرف ساکن

ماند نظر عین کلمه مضموم بود همزه وصل مضموم در اول او در آوردند امر بنا شد با سکون

آخر آخر او را وقف کرد علامت وقفی سقوط نون اعرابی شد اُقْوُلَا شد بعده

ضمه بر واو ثقیل بود نقل کرده با ما قبل دادند اُقُوْلَا بعده بحرکت استغنا از همزه حاصل شد

همزه را حذف کردند قُوْلَا شد و بر این قیاس بواقی صیغهای چون تامل کنی یافته آید

مَقَال مَقَالَان مَقَاوِل مُقَیِّل مَقَاوِل جمع تکسیر ازان مقال است مقال

اسم واحد بود چون خواستند که اسم واحد را جمع تکسیر کنند در چهارم جا واو علامت

جمع تکسیر در آوردند و تنوین تمکن را حذف کردند برای منع صرف مَقَاوِل شد مُقَیِّل

تصغیر ازان مقال است اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند

رد کردند بسوی اصل خویش اصل او مَقْوَل بود حرف اول او ضم دادند و ثانی را فتحه سیوم

جا یا تصغیر در آوردند حرفی که ما بعد یای تصغیر بود از کسره دادند مُقَیْوِل بود واو و یا
بهم آمدند نخستین حرف از ایشان ساکن واو را یا کردند و یا در یا ادغام کردند
مُقَیِّلٌ [illegible] مِقْوَلٌ مِقْوَلانِ مَقاوِلُ مُقَیِّلٌ مَقاوِلُ جمع تکسیر از آن مِقْوَل
است مقول اسم واحد آن بود چون خواستند که اسم واحد آن را جمع تکسیر کنند اول
و ثانی را فتح داده سیوم جای الف جمع تکسیر در آوردند حرفی که ما بعد الف جمع تکسیر بود
از کسره دادند مقاول شد مُقَیِّل تصغیر از آن مقول است مقول اسم مکبر بود
چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول را ضم دادند ثانی را فتحه سیوم
جا یا تصغیر در آوردند حرفی که ما بعد یا تصغیر بود از کسره دادند مقیول شد واو و یا بهم آمدند
نخستین از ایشان ساکن بود واو را یا کردند و یا در یا ادغام کردند مُقَیِّل شد
مِقْوَلَةٌ مِقْوَلَتانِ مَقاوِلُ مُقَیِّلَةٌ مَقاوِلُ جمع تکسیر از آن مقوله است مقوله
اسم واحد آن بود چون خواستند که اسم واحد آن را جمع تکسیر کنند حرف اول و ثانی را
فتحه دادند سیوم جای الف جمع تکسیر در آوردند حرفی که ما بعد الف جمع تکسیر بود
از کسره دادند و تاء واحد آن را حذف کردند مقاول شد مُقَیِّلَة تصغیر از آن مقوله
مقوله اسم مکبر آن بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند حرف
اول را ضم دادند ثانی فتح دادند سیوم جا یا تصغیر در آوردند حرفی که ما بعد یا تصغیر بود

از کسره

از کسره دادند مُقَیْوِلَة شد بعد از آن واو و یا بهم آمدند نخستین از ایشان ساکن بود واو را
یا کردند و یا در یا ادغام کردند مُقَیِّلَة شد مِقْوالٌ مِقْوالانِ مَقاوِیلُ مُقَیْوِیلٌ مَقاوِیل
جمع تکسیر از آن مقوال است مقوال اسم واحد آن بود چون خواستند اسم واحد آن را
جمع تکسیر کنند حرف اول و ثانی را فتح دادند سیوم جای الف جمع تکسیر در آوردند
حرفی که ما بعد الف جمع تکسیر بود از کسره دادند بعد الف ساکن ما قبل او مکسور
آن الف را یا بدل کردند مقاویل شد مُقَیْوِیل تصغیر از آن مقوال است مقوال
اسم مکبر بود چون خواستند اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول را ضم دادند و ثانی
را فتح دادند سیوم جا یا تصغیر در آوردند حرفی که ما بعد یا تصغیر بود از کسره دادند
بعد الف ساکن ما قبل او مکسور آن الف را یا بدل کردند مقیویل گشت بعد از آن واو
و یا بهم آمدند نخستین از ایشان ساکن واو را یا کردند و یا در یا ادغام کردند مُقَیِّیل شد
بعد یا یا ثالث را حذف کردند مُقَیِّل شد أَقْوَلُ أَقْوَلانِ أَقْوَلُونَ أَقاوِلُ و أُقَیْوِلُ
أَقاوِل جمع تکسیر حرف اول مفتوح است ثانی را نیز فتح دادند سیوم جا الف جمع
تکسیر در آوردند حرفی که ما بعد الف جمع تکسیر بود از کسره دادند أقاول شد أُقَیْوِل
تصغیر از آن أقول است أقول اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند
حرف اول را ضم دادند و ثانی فتح و سیوم جا یا تصغیر در آوردند حرفی که ما بعد یای تصغیر بود

آنرا کسره دادند قُوْلُ شد قُولُنَّ در اصل قُلْ بود چون نون تأکید ثقیله به وی متصل شد
ماقبل نون تأکید ثقیله مبنی بر فتح گشت واو محذوفه را باز آوردند بعدم قاعده الحذف
علیهما قُولَنَّ شد قُولُنَّ در اصل قُولُوا بود چون نون تأکید ثقیله به وی متصل شد
التقاء ساکنین شد میان واو و نون مدغم واو را حذف کردند و ضمه را باقی گذاشتند تا دلالت
کند بر حذف واو قُولُنَّ شد قُولِنَّ در اصل قُولِی بود چون نون ثقیله به وی متصل شد
التقاء ساکنین میان یا و نون مدغم یا را حذف کردند و کسره را باقی گذاشتند تا دلالت
کند بر حذف یا قُولِنَّ شد قُلْنانِّ در اصل قُلْنَ بود چون نون تأکید به وی متصل شد
اجتماع ثلاث نونات گشت و اینچنین ثقیل مکروه بود داشتند بنابر آن الف فاصله
درمیان نون جمع و نون التأکید درآوردند قُلْنانِّ شد بَاعَ یَبِیعُ
بَیْعًا فهو بائع فذاک مَبِیعٌ الأمر منه بِعْ والنهی عنه لا تَبِعْ الظرف منه مَبِیعٌ والآلة
مِبْیَعٌ و مِبْیَعَةٌ و مِبْیاعٌ افعل التفضیل منه اَبْیَعُ والمؤنث منه بُیْعی بَاعَ
در اصل بَیَعَ بود یا متحرک ماقبلش مفتوح آن یا را بالف بدل کردند بَاعَ شد
تا باعتا بِعْنَ در اصل بَیَعْنَ بود یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند
التقاء ساکنین شد میانه الف و عین الف را حذف کردند بَعْنَ شد بعده فتحه با را بکسره
بدل کردند تا دلالت کند بر حذف یا بِعْنَ شد تعلیل دوم بِعْنَ در اصل بَیَعْنَ بود

نقل

نقل کرده از بَیَعْنَ به بَیِعْنَ آوردند کسره بر یا ثقیل بود نقل کرده بماقبل دادند بعد سلب
حرکة ماقبل التقاء ساکنین شد میان یا و عین یا را حذف کردند بِعْنَ شد بر این قیاس
هر دو وجه است تعلیل تا بِعْتُنَّ یَبِیعُ در اصل یَبْیِعُ بود کسره بر یا ثقیل بود نقل کرده
بماقبل دادند یَبِیعُ شد بِعْ در اصل اِبْیِعْ بود کسره بر یا ثقیل بود نقل کرده بماقبل دادند
بعد سلب حرکة ماقبل بِیعْ شد همچنین است تا یَبِعْنَ یَبِعْنَ در اصل یَبْیِعْنَ بود
کسره بر یا ثقیل بود نقل کرده بماقبل دادند بعد سلب حرکت ماقبل التقاء ساکنین
شد میان یا و عین یا را حذف کردند یَبِعْنَ شد الخ مَبِیعٌ در اصل مَبْیُوعٌ بود یا
متحرک ماقبل او حرف صحیح ساکن حرکت یا را نقل کرده بماقبل دادند بعده یا در اصل
متحرک بود الکنون ماقبل او مفتوح گشت آن یا را بالف بدل کردند یُبَاعُ شد تا تُبَاعَانِ
یُبَعْنَ و تُبَعْنَ در اصل یُبْیَعْنَ و تُبْیَعْنَ بودند یا متحرک ماقبل او حرف صحیح
ساکن حرکت یا را نقل کرده بماقبل دادند بعده یا در اصل متحرک بود الکنون ماقبل او
مفتوح گشت آن یا را بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد الف و عین الف را
حذف کردند یُبَعْنَ شد بائِعٌ [در اصل] بایِعٌ بود چنانچه در قایل مذکور شد باعَة جمع تکسیر
بایع است بایع اسم صوالبود چه خواستند که اسم واحد از جمع تکسیر سنه رد کردند بسوی
اصلش که اصل او بایع بود حرف را بحال خود گذاشتند تا ثالث فتح دادند و تا در آخرش

درآورده الف و ضمه را حذف کردند مُبَیَّعَة شد بعده یا ساکن ما قبل او مفتوح آن
یا را با الف بدل کردند باعث شد مُبَاع بر قیاس قَوَّالُ مذکور شد بُیَّع بُیَّع
بُیَّعًا بُیَّعان بَیَّاع بُیُوع بُوَیْع تمام را بسوی اصلش رد میکنند چنانکه
بابه در قال یقول مذکور شد مُبَیِّع در اصل مَبْیُوع بود ضمه یا را ثقیل بود نقل کرده
با قبل دادند بود التقاء ساکنین شد میان یا و واو بعض حذف واو را و بعضی یا را حذف کردند
لان الثانی علامة و العلامة لا تحذف مَبُوع شد بعده ضمه با را بکسره بدل
کردند تا دلالت کند بر حذف یا مَبُوع شد بعده واو ساکن ما قبل او مکسور آن
واو را بیا بدل کردند مَبِیع شد بر وزن مَفْعِل و نزد بعضی حرف ثانی افعال الذی
زائد و الزایدة احق بالحذف مَبِیع شد بعده ضمه یا را بکسره بدل کردند برای
مناسبت یا مَبِیع شد بر وزن مَفِعل مَبَایِع جمع مکسر از آن مَبِیع است مَبِیع
اسم واحد بود چون خواستند که اسم واحد را جمع مکسر کنند رد کردند بسوی اصلش که
او مَبْیُوع بود حرف اول او مفتوح است الخ مُبَیِّیع تصغیر از آن مَبِیع است مَبِیع
اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که
اصل او مَبْیُوع بود حرف اول را ضم دادند و ثانی را فتح سیوم جا یا تصغیر
درآوردند حرفیکه ما بعد یا تصغیر بود او را کسره دادند مُبَیْیِوع شد بعده واو ساکن ما قبل

مکسور

مکسور آن واو را بیا بدل کردند بعده دو حرف یکجنس بهم آمدند نخستین را ساکن کرده
او را در دوم ادغام کردند مُبَیِّیع شد بعده یا ثانی را حذف کردند مُبَیِّع شد مَبَایِع
جمع مکسر از آن مَبِیعَة است مَبِیعَة اسم واحد بود چون خواستند که اسم واحد را
جمع مکسر کنند رد کردند بسوی اصلش که اصل او مَبْیُوعَة بود حرف مفتوح است
ثانی را نیز فتح دادند الخ مُبَیِّعَة تصغیر از آن مَبِیعَة است مَبِیعَة اسم مکبر بود چون
خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که اصل او مَبْیُوعَة
بود حرف اول او را ضم دادند ثانی را فتحه سیوم جا الف یا تصغیر حرفیکه ما بعد
یا تصغیر بود او را کسره دادند الخ الامر منه بِعْ بِیعَا بِیعُوا بِیعِی بِعْنَ بِعْ را
از تَبِیعُ بنا کردند تا که علامت استقبال بود آن را اسقاط نمودند حذف کردند الخ تعلیل
دوم ابِیعْ بود ماخوذ از تَبِیعُ تا که علامت استقبال بود آن را حذف کردند ما بعد حذف تا
ساکن ماند نظر کردند بعین کلمه عین کلمه او مکسور بود همزه بکسر در اولش درآوردند
امر حاضر با سکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط حرکتست ابِیعْ شد
بعده کسره یا ثقیل بود نقل کرده بما قبل دادند التقاء ساکنین شد میان یا و عین
یا را حذف کردند ابِعْ شد بعد از همزه استغنا حاصل شد همزه را حذف کردند بِعْ شد
تعلیل دوم بِیعَا در اصل تَبِیعَا بود ماخوذ از تَبِیعَان تا که علامت استقبال بود آن را حذف کردند

مُبیُوا در اصل ابیعوا بود ماخوذ از تبیعون تا که علامت استقبال بود از تبیعن در اصل
ابیعین بود ماخوذ از تبیعین تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند ما بعد حرف
تا ساکن ماند نظر کردند بحال عین کلمه او مکسور بود همزه وصلی بکسر در اول آن در آوردند
امر حاضر باسکون آخر آخر شس را وقت [illegible] چیزی نکرد زیرا که مبنی است المبنی الخ
ابیعن شد بعد کسره بر یا ثقیل بود نقل کرده بما قبل دادند التقاء ساکنین شد
میان یا و نون یا را حذف کردند ابعن شد بعد حرکت استغنا از همزه حاصل شد
حذف کردند بعن شد الظرف منه مَبیع مَبیعان مَبایع مُبَیِّع مَبیع در اصل مَبیِع
بود کسره بر یا ثقیل بود نقل کرده بما قبل دادند مَبیع شد مَبایع جمع مکسر ازان مَبیع
است مَبیع اسم واحد آن بود چون خواستند که اسم واحد را جمع مکسر کنند رد کردند بسوی ما
اصل جمع اصل او مَبیع بود اول حرف مفتوح است ثانی را نیز فتح دادند سیوم
جا الف جمع مکسر در آوردند مَبایع شد مُبَیِّع تصغیر ازان مَبیع است مَبیع اسم مکبر بود
خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصل جمع اصل او مَبیع بود
حرف اول را [illegible] ثانی را فتح سیوم جا یا تصغیر در آوردند مُبَیْیِع شد بعدها دو حرف یکجنس
بهم آمدند نخستین را ساکن کردند در دوم ادغام کردند مُبَیِّع شد
والآلة منه مِبیَع مِبیَعان مَبایع مُبَیِّع مَبایع جمع مکسر ازان مِبیَع است

مِبیَع اسم واحد آن بود چون خواستند که اسم واحد را جمع مکسر کنند حرف اول و ثانی
را فتحه و سیوم جا الف جمع مکسر در آوردند حرفیکه ما بعد الف جمع مکسر بود آنرا کسره
دادند مَبایع شد مُبَیِّع تصغیر ازان مِبیَع است مِبیَع اسم مکبر بود چون خواستند
که اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول را ضم دادند و ثانی را فتح الخ مِبیاع مِبیاعان
[illegible] مَبابیع مُبَیِّیع تصغیر ازان مِبیاع است مِبیاع اسم مکبر بود چون خواستند
که اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول را ضم دادند بعده ثانی را فتح سیوم جای
یا تصغیر در آوردند حرفیکه ما بعد یاء تصغیر بود آنرا کسره دادند بعد الف ساکن ما قبل
او مفتوح مکسور آن الف را با یا بدل کردند مُبَیْیِیع شد بعدها حرف از یکجنس بهم آمدند مُبَیْیِیع
نخستین حرف از یا ساکن اول را در دوم ادغام کردند بعد یا ثالث را حذف
کردند مُبَیِّع شد افعل التفضیل منه أبیَع أبیَعان أبیَعون أبایع و أُبَیِّع
تصغیر ازان أبیَع است أبیَع اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند
حرف اول را ضم دادند ثانی فتحه و سیوم جا یا تصغیر در آوردند حرفیکه ما بعد یا تصغیر
بود آنرا کسره دادند أُبَیِّع شد والمؤنث منه بِیعی بِیعیان بِیعیات بُیَع
بُیَیعا بُیَیعی در اصل بُیعی بود ضمه را بکسره بدل کردند از جهت مناسبت یا بِیعی شد
در یا دو نیز همین قیاس است بُیَع جمع مکسر ازان بِیعی است بِیعی اسم واحد آن بود

چون خواستند که اسم واحد را از جمع تکسیر بشناسند رد کردند بسوی اصلش که اصل او مُبَیِّ
بود حرف مضموم است ثانی فتحه دادند الف را از آن حذف کردند تا مُبَیِّعٌ شد
تصغیر آن مُبَیِّعٌ است یعنی اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند
رد کردند بسوی اصلش که او مبیع بود الخ باب خافَ یَخافُ خَوفاً فهو
خائِفٌ فذاک مَخُوفٌ الامر منه خَفْ والنهی عنه لاتَخَفْ الظرف منه
مَخافٌ والآلة منه مِخْوَفٌ و مِخْوَفَةٌ و مِخْوافٌ و افعل التفضیل منه
أَخْوَفُ والمؤنث منه خُوفَى نون تاکید ثقیله خافَنَّ خافانِّ خافُنَّ
خافِنَّ خافانِّ خَفْنانِّ در اصل خافَنْ بود چون نون تاکید ثقیله بود
متصل کی ما قبل نون تاکید ثقیله مبنی بر فتح گشت و الف محذوفه را باز آوردند
لعدم قاعدة علی الحذف علیها خافَنَّ شد باب دَعا یَدْعُو
دَعْواً دَعْوَةً و دِعْوَةً و دُعْوَةً و دُعاءً فهو داعٍ فذاک مَدْعُوٌّ الامر منه اُدْعُ و
والنهی عنه لا تَدْعُ الظرف منه مَدْعًى والآلة منه مِدْعًى افعل التفضیل اَدْعَى
اَدْعَیانِ اَدْعُونَ اَداعٍ و اُدَیْعٌ والمؤنث منه دُعْوَى ماضی معلوم دَعا دَعَوا
دَعَوْا دَعَتْ دَعَتا دَعَوْنَ دَعَوْتَ دَعَوْتُما دَعَوْتُم دَعَوْتِ دَعَوْتُما دَعَوْتُنَّ
دَعَوْتُ دَعَوْنا ماضی مجهول دُعِیَ دُعِیا دُعُوا دُعِیَتْ دُعِیَتا دُعِینَ الی آخره

مضارع

مضارع معلوم یَدْعُو یَدْعُوانِ یَدْعُونَ تَدْعُو تَدْعُوانِ یَدْعُونَ تَدْعُو تَدْعُوانِ تَدْعُونَ
تَدْعِینَ تَدْعُوانِ تَدْعُونَ اَدْعُو نَدْعُو مضارع مجهول یُدْعَى یُدْعَیانِ یُدْعَوْنَ
تُدْعَى تُدْعَیانِ یُدْعَیْنَ تُدْعَى تُدْعَیانِ تُدْعَوْنَ تُدْعَیْنَ تُدْعَیانِ تُدْعَوْنَ
اُدْعَى نُدْعَى و دَعا در اصل دَعَوَ بود واو متحرک ما قبل او مفتوح آن واو را
بالف بدل کردند دَعا شد دَعَوا در اصل دَعَوُوا بود واو متحرک ما قبل او مفتوح
آن واو را بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و واو الف را حذف کردند
دَعَوْا شد دَعَتْ در اصل دَعَوَتْ بود واو متحرک ما قبل او مفتوح آن واو را بالف
بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و تاء ملفوظ الف را حذف کردند دَعَتْ شد دَعَتا
دَعَوَتا بود واو متحرک ما قبل او مفتوح آن واو را بالف بدل کردند دَعاتا شد بعد
التقاء ساکنین شد میان الف و تا الف حقیقتاً ساکن و تا حکماً ساکن الف را
حذف کردند دَعَتا شد و دَعَوْنَ تا دَعَوْنا بر اصل خود اند دُعِیَ در اصل دُعِوَ بود واو
واقع بعد از کسره گشت واو را بیا بدل کردند دُعِیَ شد دُعِیا در اصل دُعِوا بود واو واقع
بعد از کسره واو را بیا بدل کردند دُعِیا شد دُعُوا در اصل دُعِوُوا بود واو واقع
شد بعد از کسره واو را بیا بدل کردند دُعِیُوا شد بعد ضمه را بالقیل نقل کرده بما قبل
دادند بعد از سلب حرکت ما قبل بعد التقاء ساکنین شد میان یا و واو یا را حذف کردند

دعوا شد دعیت در اصل دعوت بود واو واقع شد بعد از کسره آن واو را با یا بدل
کردند دعیت شد دعیتا در اصل دعوتا بود واو واقع شد بعد از کسره آن واو را با یا
بدل کردند دعیتا شد دعین در اصل دعون بود واو ساکن ما قبل او مکسور
آن واو را با یا بدل کردند دعین شد دعیت در اصل دعوت بود واو ساکن
ما قبل او مکسور آن واو را با یا بدل کردند دعیت شد تا دعیتنا بهمین تعلیل است
یدعو در اصل یدعو بود ضمه بر واو ثقیل بود انداختند یدعو شد یدعون در اصل
یدعوون بود ضمه بر واو ثقیل بود نقل کرده با ما قبل دادند بعد از سلب حرکت ما قبل التقا
ساکنین شد میان هر دو واو واو اولی را حذف کردند یدعون شد تدعو در اصل
تدعو بود ضمه بر واو ثقیل بود انداختند تدعو شد تعلیل یدعون و تدعون یکی است
تدعین در اصل تدعوین بود کسره بر واو ثقیل بود نقل کرده با ما قبل دادند بعد از سلب
حرکت ما قبل بعد واو ساکن ما قبل او مکسور آن واو را با یا بدل کردند التقا ساکنین
میان هر دو یا یا اولی را حذف کردند تدعین شد ادعو ندعو مانند تعلیل تدعو
تدعو هستند و یدعی تدعی تدعی ادعی ندعی در اصل یدعو تدعو تدعو ادعو
ندعو بودند واو بود در کلمه ثالث جز رابع ما قبل او ضمه نبود آن واو را با یا بدل کردند
یدعی شد بعده یا متحرک ما قبل او مفتوح آن یا را با الف بدل کردند یدعی شد

یدعیان

یدعیان در اصل یدعوان بود واو بود در موضع ثالث جز رابع گشت ما قبل او ضمه
نبود آن واو را با یا بدل کردند یدعیان شد یدعون در اصل یدعیون بود یا متحرک
ما قبل او مفتوح آن یا را با الف بدل کردند التقا ساکنین شد میان الف و واو الف را حذف
کردند یدعون شد یدعین در اصل یدعون واو بود در کلمه ثالث جز رابع گشت
ما قبل او ضمه نبود آن واو را با یا بدل کردند یدعین شد و تعلیل تدعیان و یدعیان یکی است
و تدعین در اصل تدعوین بود واو بود در کلمه ثالث جز رابعه گشت ما قبل او ضمه نبود
٩ آن واو را با یا بدل کردند تدعیین شد بعده یا متحرک ما قبل او مفتوح آن یا را با الف بدل
کردند التقا ساکنین شد میان الف و یا الف را حذف کردند تدعین شد داع داعیان
داعون دعاة دعاء دعی دعی دعواء دعوان دعاء دعی ودوع داعیة داعیتان
داعیات دواع دعی ودوعیة داع در اصل داعو بود واو واقع شد بعد از کسره
آن واو را با یا بدل کردند داعی شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقا ساکنین
میان یا و تنوین یا را حذف کردند داع شد داعیان در اصل داعوان بود واو واقع
بعد از کسره آن واو را با یا بدل کردند داعیان شد داعون در اصل داعوون بود واو
واقع شد بعد از کسره آن واو را با یا بدل کردند داعیون شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود نقل کرده
با ما قبل دادند التقا ساکنین شد میان یا و واو یا را حذف کردند داعون شد دعاة

ما بعد او ساکن نماند

جمع تکسیر از اوزان داع است که داع اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند
رد کردند بسوی اصلش که اصل او داعو بود حرف اول را ضم دادند ثالث را فتح
و در آخرش تا در آورده الف وحدان را حذف کردند دعوة شد بعد واو متحرک
ما قبل او مفتوح آن واو را بالف بدل کردند دعاة شد دعّاء جمع تکسیر از اوزان داع است
داع اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول را ضم
دادند ثالث را مشدد ساخته حرکت فتح دادند و چهارم الف جمع تکسیر در آورده
الف وحدان را حذف کردند دعّاو شد واو واقع شد بعد الف زائده پس از ضمه نبود آن واو
بیا بدل کرده دعّای شد بعد یا واقع شد بر طرف پس او الف زائده آن یا را
بالف بدل کردند دعّاء شد دعّی جمع تکسیر از اوزان داع است و داع اسم وحدان بود چون
خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که اصل او داعو بود
حرف اول را ضم دادند ثالث را مشدد ساخته فتح دادند الف وحدان را حذف کردند
دعّو شد بعد واو واقع شد در طرف پس از ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند دعّی شد
بعد یا متحرک ما قبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند بعد التقاء ساکنین میان
الف و تنوین الف را حذف کردند دعًّی شد دعّی جمع تکسیر از اوزان داع است که داع اسم
وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که اصل او

رد کردند بسوی اصلش که اصل او داعو بود

داعو بود

داعو بود حرف اول را ضم دادند و ثالث را مسکون ساخته الف وحدان را حذف کردند دعوٌ
بعد واو واقع شد در آخر اسم متمکن پس از ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند دعیٌ
شد دعواء جمع تکسیر از اوزان داع است داع اسم وحدان بود چون خواستند که
اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که اصل او داعو بود حرف اول را
ضم دادند ثالث را مسکون ساخته بعد در آخرش اول را ضم دادند و ثانی
را فتح و در آخرش الف ممدوده در آورده الف وحدان را حذف کردند دعواء شد
دعوان جمع تکسیر از اوزان داع است داع اسم وحدان بود چون خواستند که اسم
وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که اصل او داعو بود حرف اول
را ضم دادند ثالث را مسکون ساخته بعد در آخرش الف و نون زیادتین
در آورده الف وحدان را حذف کردند دعوان شد دعاء جمع تکسیر از اوزان داع است
داع اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش
که اصل او داعو بود حرف اول را کسره دادند ثالث را فتح بعد حرف ثالث الف
جمع تکسیر آورده الف وحدان را حذف کردند دعاو شد بعد واو واقع شد در طرف
ما قبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند دعای شد بعد یا واقع شد بر طرف
پس از الف زائده آن یا را بهمزه بدل کردند دعاء شد دعیّ جمع تکسیر از اوزان

دواع است دواعٍ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند
بسوی اصلش که اصل او دواعو بود حرف اول و ثالث را ضم دادند و بعد حرف ثالث
واو ساکن درآوردند الف وحدان حذف کردند دُعُوْوٌ شد بعد واو واقع شد
در آخر اسم متمکن پیش از وی ضمه بود آن واو را بیا بدل کردند دُعُوْیٌ شد بعد واو و یا با هم آمدند
نخستین از ایشان ساکن واو را بیا و در یا ادغام کردند دُعُیٌّ شد بعد ضمه عین را
بکسره بدل کردند برای مناسبت یا دُعِیٌّ شد دُوَیْعٍ تصغیر از آن دواع است و داع اسم
متمکن بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش
که اصل او دُوَیْعِوٌ بود حرف اول را ضم دادند و ثانی قابل حرکت نبود آن را بواو مفتوح
بدل کردند سیوم جا یا تصغیر درآوردند دُوَیْعِوٌ شد واو واقع شد بر طرف پیش از وی
کسره آن واو را بیا بدل کردند دُوَیْعِیٌ شد بعد ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقاء
ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند دُوَیْعٍ شد داعیة داعیتان
داعیات دواعٍ دُعًی دُوَیْعِیَة داعیة در اصل داعوة بود واو واقع شد
بعد کسره آن واو را بیا بدل کردند داعیة شد داعیتان در اصل داعوتان بود
واو واقع شد بعد از کسره آن واو را بیا بدل کردند داعیتان شد داعیات در اصل
داعوات بود واو واقع شد الخ دواعٍ جمع تکسیر از آن داعیة است و داعیة اسم وحدان

بود چون

بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که اصل او داعوة
بود حرف اول مفتوح است ثانی قابل حرکت نبود آن را بواو مفتوح بدل کردند
سیوم جا الف جمع تکسیر درآوردند تاء وحدان را حذف کردند دواعو شد بعد
واو واقع شد بر طرف پیش از وی کسره آن واو را بیا بدل کردند دواعی شد بعد ضمه بر یا
ثقیل بود انداختند التقاء ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند دواعٍ
دُعًی جمع تکسیر از آن داعیة است داعیة اسم وحدان بود چون خواستند که اسم
وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که اصل او داعوة بود حرف
اول را ضم داد ثالث را ساکن شد ساخته فتح دادند و تاء وحدان را حذف کردند
دُعَوٌ شد بعد واو واقع شد فصاعد پیش او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند
دُعَیٌ شد بعد یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند التقاء ساکنین
میان الف و تنوین الف را حذف کردند دُعًی شد دُوَیْعِیَة تصغیر از آن داعیة
است داعیة اسم متمکن بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند حرف
اول را ضم دادند ثانی قابل حرکت نبود آن را بواو مفتوح بدل کردند سیوم جا یا تصغیر
درآوردند دُوَیْعِوَة شد بعد واو واقع شد بعد کسره آن واو را بیا بدل کردند
دُوَیْعِیَة شد مَدْعُوٌّ مَدْعُوَّانِ مَدْعُوُّونَ مَدَاعِی مُدَیْعِیٌّ مَدْعُوٌّ در اصل مَدْعُوْوٌ بود بعد

دو حرف از یکجنس در یک کلمه بهم آمدند اوّل ساکن ثانی متحرک اوّل را در دوم
ادغام کردند مَدْعُوٌّ شد تا آخر مَدَاعِیُّ جمع مکسّر از آن مَدْعُوٌّ است مَدْعُوٌّ اسم
واحد آن بود چون خواستند که اسم واحد را جمع مکسّر کنند رد کردند بسوی اصلش که
اصل او مَدْعُوْوٌ بود حرف اول مفتوح است ثانی را نیز فتح دادند سیوم جا الف
جمع مکسّر در آوردند حرفیکه مابعد الف جمع مکسّر بود از آن کسره دادند مَدَاعِوُ شد بعده
واو ساکن ما قبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند مَدَاعِیْوُ شد واوی بود در کلمه ثالث
جنب فصاعد گذشت پس از و ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند مَدَاعِیْیُ شد بعده
دو حرف از یکجنس در یککلمه بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند
مَدَاعِیُّ شد مُدَیْعِیٌّ تصغیر از آن مَدْعُوٌّ است مَدْعُوٌّ اسم مکبر چون خواستند
اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که او مَدْعُوْوٌ بود حرف اول را
ضم دادند و ثانی را فتح و سیوم جا یا تصغیر در آوردند حرفیکه مابعد یا تصغیر بود از آن کسره
مُدَیْعِوٌ شد بعده واو ساکن ما قبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند مُدَیْعِیْوٌ شد
بعده واوی بود در کلمه ثالث جنب فصاعد گذشت ما قبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند
بعده دو حرف از یکجنس در یککلمه بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام
کردند مُدَیْعِیٌّ شد مَدْعُوَّةٌ مَدْعُوَّتَانِ مَدْعُوَّاتٌ مَدَاعِیُّ مُدَیْعِیَّةٌ مَدْعُوَّةٌ

دراصل

در اصل مَدْعُوْوَةٌ بود دو حرف از یک جنس بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را
در دوم ادغام کردند مَدْعُوَّةٌ تا آخر مَدَاعِیُّ جمع مکسّر از آن مَدْعُوَّةٌ است مَدْعُوَّةٌ اسم
واحد آن بود چون خواستند که اسم واحد را جمع مکسّر کنند رد کردند بسوی اصلش
که اصل او مَدْعُوْوَةٌ بود حرف اول مفتوح است ثانی را نیز فتحه دادند سیوم جا
الف جمع مکسّر در آوردند حرفیکه مابعد الف جمع مکسّر بود از آن کسره دادند مَدَاعِوَةٌ شد
بعده واو ساکن ما قبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند مَدَاعِیْوَةٌ شد بعده واوی
بود در کلمه ثالث جنب فصاعد گذشت پس از و ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند
مَدَاعِیْیَةٌ بعده دو حرف از یکجنس بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را
در دوم ادغام کردند مَدَاعِیَّةٌ شد بعده تا وحدت را حذف کردند مَدَاعِیُّ شد
مُدَیْعِیَّةٌ تصغیر از آن مَدْعُوَّةٌ است مَدْعُوَّةٌ اسم واحد آن بود چون خواستند که
اسم واحد را جمع مکسّر کنند رد کردند بسوی اصلش که اصل او مَدْعُوْوَةٌ بود حرف
اول را ضم دادند و ثانی را فتح و سیوم جا یا تصغیر در آوردند حرفیکه مابعد یا
تصغیر بود از آن کسره دادند مُدَیْعِوَةٌ مُدَیْعِوَةٌ شد واو ساکن ما قبل او
مکسور آن واو را بیا بدل کردند مُدَیْعِیْوَةٌ شد بعده واوی بود در موضع ثالث جنب
رابع گذشت آن واو را بیا بدل کردند بعده دو یا در یک کلمه بهم آمدند اول ساکن

ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند مُدَّعِیَةٌ شد لَمْ یَدَّعِ دراصل یَدَّعِیُ بود

چون لم جازمه دراول فعل مضارع درآمد آخرش را جزم کرد علامت جزمی سقوط

حرکت شد حرف علت شد لَمْ یَدَّعِ شد لَنْ یَدَّعِیَ دراصل یَدَّعِیُ بود چون لن

ناصبه دراول فعل مضارع مجهول درآمد آخرش را نصب کرد نصبی نصب تقدیری

گشت لَنْ یَدَّعِیَ شد و در تثنیه و جمع نون اعرابی در میشوند اُدَّعِ را اِدَّعِوْ بار آوردند

تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند مابعد حذف تا ساکن ماند نظر کردند بعین کلمه

عین کلمه مضموم نبود همزه مضمومه دراولش آوردند و آخرش را وقف کردند علامت

سقوط حرف علت شد اُدَّعِ شد اُدَّعُوَنَّ اُدَّعُوَانِّ اُدَّعُنَّ اُدَّعِنَّ

اُدَّعُوَانِّ اُدَّعُونَانِّ لِیُدَّعَیَنَّ لِیُدَّعَیَانِّ لِیُدَّعَوُنَّ لِیُدَّعَیِنَّ

لِیُدَّعَیَانِّ لِیُدَّعَیْنَانِّ لِیُدَّعُوَنَّ دراصل لِیُدَّعُوْنَّ بود چون نون تاکید ثقیله

بدو متصل شد التقاء ساکنین شد میان واو و نون مدغم واو را حرکت ضمه دادند

لعدم حرکت الضمة ماقبلها لِیُدَّعُوَنَّ شد لِیُدَّعِیَنَّ دراصل لِیُدَّعِیْ بود

چون نون تاکید ثقیله بدو متصل گشت التقاء ساکنین شد میان یا و نون مدغم

یا را حرکت کسره دادند لعدم حرکة الکسرة ماقبلها لِیُدَّعِنَّ شد برین قیاس

است دیگر تنبیها دیگر الظرف منه مُدَّعًی مُدَّعَیانِ مَدَاعٍ مُدَیْعٍ مُدَّعًی

دراصل مدعو

دراصل مُدَّعَوٌ بود واوی بود در کلمه ثالث چون رابع گشت پیش از ضمه نبود آن واو را

بیا بدل کردند مُدَّعَیٌ شد بعد یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند

التقاء ساکنین شد میان الف و تنوین الف را حذف کردند مُدَّعًی شد مُدَّعَیانِ

دراصل مُدَّعَوانِ بود واوی بود در کلمه ثالث چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود

آن واو را بیا بدل کردند مُدَّعَیانِ شد مَدَاعٍ جمع تکسیر از آن مُدَّعًی است مُدَّعًی اسم

واحد آن بود چون خواستند که اسم واحد از جمع تکسیر کنند رو کردند بسوی اصل که اصل

او مُدَّعَوٌ بود حرف اول مفتوح است ثانی را نیز فتح دادند سیوم جا الف جمع تکسیر

درآوردند حرفیکه مابعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند مَدَاعِوٌ شد بعد واو واقع شد

فصاعد ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند مَدَاعِیٌ شد بعد یا ملتقی ضمه یا ثقیل

بود انه جهت التقاء ساکنین میان یا و تنوین یا را حذف کردند مَدَاعٍ شد مُدَیْعٍ

تصغیر از آن مُدَّعًی بوده است مُدَّعًی اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند

رو کردند بسوی اصلش که اصل او مُدَّعَوٌ بود حرف اول را ضم دادند ثانی را فتح

و سیوم جا یای تصغیر درآوردند حرفیکه مابعد یای تصغیر بود آنرا کسره دادند مُدَیْعِوٌ شد

بعد واو واقع شد فصاعد ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند مُدَیْعِیٌ شد

بعد ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقاء ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند

مُدَيْعٍ شد والآلة منه مِدْعًى مِدْعَيَانِ مَدَاعٍ مُدَيْعٍ مِدْعًى در اصل مِدْعَوٌ بود
واوی بود در کلمه ثالث چون فصاعد گشت یا قبلش ضمه نبود انرا بیا بدل
کردند مِدْعَیٌ شد بعده یا متحرک ما قبلش مفتوح الخ مِدْعَيَانِ در اصل مِدْعَوَانِ
بود واوی بود در موضع ثالث چون رابعه گشت ما قبلش ضمه نبود انرا بیا
بدل کردند مِدْعَيَانِ شد مَدَاعٍ جمع تکسیر ازان مِدْعًى است مِدْعًى اسم وحدان
بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش
اصل او مِدْعَوٌ بود حرف اول را ضم و ثانی را فتح دادند سیوم جا الف
الف جمع تکسیر در آوردند حرفیکه ما بعد الف جمع تکسیر بود ازا کسره دادند مَدَاعِوُ
بعده واو واقع شد فصاعدا ما قبلش ضمه نبود انرا بیا بدل کردند مَدَاعِيُ شد
ضمه بر یا ثقیل بود ثقل دفع تعب را انداختند التقاء ساکنین شد میان یا و تنوین یا را
حذف کردند مَدَاعٍ شد مُدَيْعٍ تصغیر ازان مِدْعًى است مِدْعًى اسم مکبر بود چون
خواستند که مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش اصل او مِدْعَوٌ بود حرف
اول را ضم و ثانی را فتح دادند سیوم جای یای تصغیر در آوردند حرفیکه ما بعد یای تصغیر
بود آنرا کسره دادند مُدَيْعِوٌ شد بعده واو واقع شد فصاعدا ما قبلش ضمه نبود آنرا
بیا بدل کردند بعده ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقاء ساکنین شد میان یا و

انداختند

تنوین

و تنوین یا را حذف کردند مُدَيْعٍ مِدْعَاةٌ مِدْعَاتَانِ مَدَاعٍ مُدَيْعِيَةٌ مِدْعَاةٌ
در اصل مِدْعَوَةٌ بود واوی بود در کلمه ثالث چون فصاعد گشت ما قبلش ضمه
نبود انرا و را بیا بدل کردند مِدْعَيَةٌ شد بعده یا متحرک ما قبلش مفتوح آنرا
یا را با الف بدل کردند مِدْعَاةٌ شد مِدْعَاتَانِ در اصل مِدْعَوَتَانِ بود واوی
بود در کلمه ثالث چون فصاعد گشت ما قبلش ضمه نبود انرا بیا بدل کردند
مِدْعَيَتَانِ بعده یا متحرک ما قبلش مفتوح الخ مَدَاعٍ جمع تکسیر ازان مِدْعَاةٌ است
مِدْعَاةٌ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی
اصلش که اصل او مِدْعَوَةٌ بود حرف اول و ثانی را فتح دادند سیوم جا الف
جمع تکسیر در آوردند حرفیکه ما بعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند مَدَاعِوَةٌ شد واو
متحرک ما قبلش ضمه نبود آنرا بیا بدل کردند مَدَاعِيَةٌ شد بعده تا وحدان را
حذف کردند مَدَاعِيٌ شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقاء ساکنین شد
میان یا و تنوین یا را حذف کردند مَدَاعٍ شد مُدَيْعِيَةٌ تصغیر ازان مِدْعَاةٌ است
مِدْعَاةٌ اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول را ضم دادند
ثانی را فتح سیوم جا یای تصغیر در آوردند حرفیکه ما بعد یای تصغیر بود آنرا کسره دادند بعده
الف ساکن ما قبلش مفتوح آنرا بیا بدل کردند مُدَيْعِيَةٌ شد مِدْعَاةٌ مِدْعَاتَانِ مَدَاعٍ

مُدَيْعِيٌّ مُدَّعًا که در اصل مُدَّعَاوٌ بود واو واقع شد فصاعدا ما قبل او ضمه نبود آن واو را
بیا بدل کردند مُدَّعَايٌ شد بعد یا واقع شد بعد الف زائد آن یا را بالف بدل کردند
مُدَّعَاءٌ شد مُدَّعَاآنِ در اصل مُدَّعَاوَانِ بود واو واقع شد فصاعدا ما قبل او ضمه
نبود آن واو را بیا بدل کردند مُدَّعَيَانِ شد بعد یا واقع شد بعد الف زائد الخ مُدَّعَايَانِ ح
مَدَاعِيُّ جمع مکسر از آن مُدَّعًا است مُدَّعًا اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را
جمع مکسر سازند رد کردند بسوی اصلش که اصل او مُدَّعَاوٌ بود حرف اول را و ثانی
را فتح دادند سیوم جا الف در آوردند حرفیکه ما بعد الف جمع مکسر بود او را کسره دادند
بعد که الف ساکن ما قبل او مکسور آن الف را بیا بدل کردند مَدَاعِيُوٌ شد بعد
واو بود در کلمه ثالث چون رابعه گشته ما قبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند مَدَاعِيِيٌ
شد بعد دو یا در یک کلمه بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام
کردند مَدَاعِيٌّ شد مُدَيْعِيٌّ تصغیر از آن مُدَّعًا است مُدَّعًا اسم مکبر بود چون خواستند که
اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش چون اصل او مُدَّعَاوٌ بود حرف اول را
ضم دادند ثانی را فتح سیوم جا یاء تصغیر در آوردند حرفیکه ما بعد یاء تصغیر بود او را کسره دادند
بعده الف ساکن ما قبل او مکسور آن الف را بیا بدل کردند مُدَيْعِيُوٌ شد بعد واو
بود در کلمه ثالث چون فصاعدا گشت ما قبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند مُدَيْعِيِيٌ

بعد از دو حرف از یک جنس الخ اَفْعَلُ التفضیل منه اَدْعَى اَدْعَيَانِ اَدَاعٍ اُدَيْعٍ اَدْعَى
در اصل اَدْعَوُ بود واو بود در کلمه ثالث چون فصاعدا گشت ما قبل او ضمه نبود
آن واو را بیا بدل کردند اَدْعَيُ شد بعد یا متحرک ما قبل او مفتوح الخ اَدْعَيَانِ در اصل
اَدْعَوَانِ بود واو بود در کلمه ثالث چون فصاعدا گشت الخ اَدْعَوْنَ در اصل
اَدْعَوُوْنَ بود واو بود در کلمه ثالث چون رابعه گشت ما قبل او ضمه نبود آن واو را بیا
بدل کردند اَدْعَيُوْنَ شد بعد یا متحرک ما قبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند بعد
التقاء ساکنین شد میان الف و یا الف را حذف کردند اَدْعَوْنَ شد اَدَاعٍ جمع مکسر از آن
اَدْعَى است اَدْعَى اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع مکسر کنند حرف
ثانی را نیز فتح دادند سیوم جا الف جمع مکسر در آوردند حرفیکه ما بعد الف جمع مکسر بود
او را کسره دادند بعد الف ساکن ما قبل او مکسور آن الف را بیا بدل کردند اَدَاعِيُ
شد بعد ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقاء ساکنین میان یا و تنوین یا را حذف کردند
اَدَاعٍ شد اُدَيْعٍ تصغیر از آن اَدْعَى است اَدْعَى اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را
مصغر کنند حرف اول را ضم و ثانی را فتح دادند سیوم جا یاء تصغیر در آوردند
حرفیکه ما بعد یاء تصغیر بود او را کسره دادند بعد الف ساکن ما قبل او مکسور آن الف
را بیا بدل کردند اُدَيْعِيُ شد بعد ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقاء ساکنین رسید میان

یا دنوین یا را حذف کردند اُدْعُ شد والمؤنث منه دُعْوا دُعْوَیان دُعْوَیات
دُعاءٌ دُعَیّا دُعا جمع مکسّر ازان دُعْوی است دُعْوی اسم مصدر الف بود چون
خواستند که این وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول مضموم است ثالث را فتح دادند
الف وحدان را حذف کردند دُعَو شد بعد ازان واو متحرک ما قبل او مفتوح الی آخره
دُعَیّا تصغیر ازان دُعْوی است دُعْوی بیم مکبّر بود چون خواستند که این مکبّر را مصغر
کنند حرف اول مفتوح است ثانی را فتح دادند سیوم جا یا تصغیر در آوردند
دُعَیْوی شد بعد از واو و یا بهم آمدند نخستین ازین ساکن واو را یا کردند
و یا در یا ادغام کردند دُعَیّا شد باب فَعَلَ یَفْعِلُ رَمَی یَرْمِی رَمْیًا فهو
رامٍ فذاک مَرْمِیٌّ الامر منه اِرْمِ والنهی عنه لا تَرْمِ الظرف منه مَرْمًی والالة منه
مِرْمًی و مِرْماةٌ و مِرْمآءٌ افعل التفضیل منه اَرْمَی والمؤنث منه رُمْیَی ماضی معلوم
رَمَی رَمَیا رَمَوا رَمَتْ رَمَتا رَمَیْنَ رَمَیْتَ رَمَیْتُما رَمَیْتُم رَمَیْتِ رَمَیْتُما
رَمَیْتُنَّ رَمَیْتُ رَمَیْنا ماضی مجهول رُمِیَ رُمِیا رُمُوا رُمِیَتْ رُمِیَتا
رُمِینَ رُمِیتَ رُمِیتُما رُمِیتُم رُمِیتِ رُمِیتُما رُمِیتُنَّ رُمِیتُ
رُمِینا مضارع معلوم یَرْمِی یَرْمِیانِ یَرْمُونَ تَرْمِی تَرْمِیانِ یَرْمِینَ تَرْمِی
تَرْمِیانِ تَرْمُونَ تَرْمِینَ تَرْمِیانِ تَرْمِینَ اَرْمِی نَرْمِی مضارع مجهول یُرْمَی

یُرْمَیانِ یُرْمَوْنَ تُرْمَی تُرْمَیانِ یُرْمَیْنَ تُرْمَی تُرْمَیانِ تُرْمَوْنَ
تُرْمَیْنَ تُرْمَیانِ تُرْمَیْنَ اُرْمَی نُرْمَی رَمَوْا در اصل رَمَیُوا بود یا متحرک ما قبل
او مفتوح آن یا را با الف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف بدل یا و واو الف
را حذف کردند رَمَوْا شد رَمَتْ در اصل رَمَیَتْ بود یا متحرک ما قبل او
مفتوح آن یا را با الف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و تا الف را حذف
کردند رَمَتْ شد رَمَتا در رَمَیَتا بود یا متحرک ما قبل او مفتوح آن یا را
با الف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و تا الف حقیقتاً ساکن و تا حکماً
ساکن الف را حذف کردند رَمَتا شد با آنکه تا متحرک بود نقل کرده با ما قبلش دادند بعد سلب حرکت
ما قبل التقاء ساکنین شد میان یا و الف یا را حذف کردند رُمُوا شد باقی تمام بر
اصل خود اند یَرْمِی در اصل یَرْمِیُ بود ضمه بر یا ثقیل بود انداختند یَرْمِی شد یَرْمِیانِ
و برین قیاس است تَرْمِی تَرْمِی اَرْمِی نَرْمِی و یَرْمِیانِ و تَرْمِیانِ بر اصل خود اند
و یَرْمُونَ در اصل یَرْمِیُونَ بود ضمه بر یا ثقیل بود نقل کرده به ما قبل دادند بعد از سلب
حرکت ما قبل التقاء ساکنین شد میان یا و واو یا را حذف کردند یَرْمُونَ شد تَرْمُونَ
بر یَرْمُونَ تَرْمِینَ در اصل تَرْمِیِینَ بود کسره بر یا ثقیل بود انداختند التقاء ساکنین
شد میان هر دو یا یا اول را حذف کردند تَرْمِینَ شد تعلیلات دوم تَرْمِینَ در اصل تَرْمِیْنَ بر

[illegible]

بود کسره بر یا ثقیل بود نقل کرده بما قبل دادند بعد از سلب حرکت ما قبل التقاء ساکنین شد
میان هر دو یا یاء اول را حذف کردند ترمین شد اصلش ترمیی در اصل ترمیی بود
یا متحرک ما قبل او مفتوح الخ ترمی ارمی نرمی مانند ترمی است ترمیان ترمیان
بر اصل خود اند ترمون در اصل ترمیون بود یا متحرک ما قبل او مفتوح آن یا را
بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف یا و او الف را حذف کردند ترمون
شد ترمون مانند ترمون است ترمین و ترمین بر اصل خود اند صیغه واحد
مونث مخاطبه ترمین در اصل ترمیین بود یا متحرک ما قبل او مفتوح آن یا را
بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و یا الف را حذف کردند ترمین
شد رام رامیان رامون رماة رماة رمی رمی رمیا رمیان
رماء رمی رمی مرمی رامیة رامیتان رامیات روام رمی رمیة رام در
در اصل رامی بود ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقاء ساکنین شد میان یا و تنوین
یا را حذف کردند رام شد رامیان بر اصل خود اند رامون در اصل رامیون
بود ضمه بر یا ثقیل بود نقل کرده بما قبل دادند التقاء ساکنین شد میان یا و واو یا را
حذف کردند رامون شد باقی بر اصل خود اند رماة جمع مکسر ازان رام است رام
اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع مکسر کنند رد کردند بسوی اصلش که

اصل او

اصل او رامی بود حرف اول را ضم دادند ثالث را فتح و در آخرش تاء در آوردند الف
وحدان را حذف کردند رمیة شد بعد یا متحرک ما قبل او مفتوح آن یا را بالف بدل
کردند رماة شد رماة جمع مکسر ازان رام است رام اسم وحدان بود چون خواستند
که اسم وحدان را جمع مکسر کنند رد کردند بسوی اصلش که او رامی بود حرف اول را ضم
ثالث را ساکن ساخته فتح دادند بعد او الف جمع مکسر آوردند الف وحدان را
حذف کردند رمائی شد بعد یا واقع شد بر طرف ممدود از الف زائد آن یا را
بهمزه بدل کردند رماء شد رمی جمع مکسر ازان رام است رام اسم وحدان بود
چون خواستند که اسم وحدان را جمع مکسر کنند رد کردند بسوی اصلش که اصل او
رامی بود حرف اول را ضم و ثالث را مشدد ساخته فتح دادند الف وحدان را حذف
کردند رمی شد بعد ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقاء ساکنین شد میان یا و تنوین
یا را حذف کردند رمی شد رمی جمع مکسر ازان رام است رام اسم وحدان بود چون
خواستند که اسم وحدان را جمع مکسر کنند رد کردند بسوی اصلش که اصل او رامی
بود حرف اول را ضم و ثالث را ساکن کرده الف وحدان را حذف کردند رمی
شد رمیا و ضربان و رمیان مانند ضرب ضرب و ضربان اند لیکن بسوی اصل الی
رد میکنند که [illegible] رماء جمع مکسر ازان رام است رام اسم وحدان بود

چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که اصل او رَامِيٌ
بود حرف اول کسره دادند و ثالث را فتح بعد حرف ثالث الف جمع تکسیر در آوردند الف
وحدان را حذف کردند رَمَايِيُ شد بعد یا واقع شد بر طرف بعد از الف زاید بود
آن یا را بهمزه بدل کردند رَمَاءٍ شد رُمِيٌّ جمع تکسیر ازان رَامٍ است رَامٍ اسم وحدان
بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر سازند رد کردند بسوی اصلش که اصل او رَامِيٌ
بود حرف اول را ضم دادند بعد حرف ثالث را واو ساکنه در آوردند الف وحدان را
حذف کردند رُمُويٌ شد بعد واو و یا بهم آمدند نخستین حرف ازین دو ساکن
واو را یا کردند یا در یا ادغام کردند رُمِيٌّ شد بعد ضمه میم را بکسره بدل کردند از جهت
مناسبت یا رِمِيٌّ شد و نزد بعضی ضمه را با کسره بدل کردند از جهت
مناسبت ما بعد رِمِيٌّ شد رُوَيْمٍ تصغیر ازان رَامٍ است رَامٍ اسم
مکبّر بود چون خواستند که اسم مکبّر را مصغر کنند رد کردند بسوی
اصلش که اصل او رَامِيٌ بود حرف اول را ضم دادند ثانی
قابل حرکت نبود آنرا بواو مفتوحه بدل کردند سیوم جا یاء تصغیر
در آوردند رُوَيْمِيٌ شد بعد ضمه بر یا ثقیل انداختند التقاء ساکنین
شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند رُوَيْمٍ شد رَوَامٍ جمع تکسیر ازان

رامیة

دمالس م

رَامِيَةٌ است رَامِيَةٌ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر سازند
حرف اول مفتوح است ثانی قابل حرکت نبود آنرا بواو مفتوحه بدل کردند سیوم
جا الف جمع تکسیر در آوردند الف وحدان را حذف کردند رَوَامِيُ بعد ضمه بر یا ثقیل
بود انداختند التقاء ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند رَوَامٍ شد
[illegible]
رُمِيٌّ جمع تکسیر ازان رَامِيَةٌ است رَامِيَةٌ اسم وحدان جمع تکسیر کنند حرف
اول را ضم دادند ثالث در آخرش ساخته فتح الف و تا وحدان را حذف کردند
رُمَيَةٌ شد بعد یا متحرک ما قبل او مفتوح آن یا را با الف بدل کردند بعد التقاء
ساکنین شد میان الف و تنوین الف را حذف کردند رُمًى شد رُوَيْمِيَةٌ
تصغیر ازان رَامِيَةٌ است رامیة اسم مکبّر بود چون خواستند که اسم
وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول را ضم دادند ثانی قابل حرکت نبود آنرا بواو
مفتوحه بدل کردند سیوم جا یاء تصغیر در آوردند رُوَيْمِيَةٌ شد مَرْمِيٌّ مَرْمِيَّانِ
مَرْمِيُّونَ مَرْمِيٌّ مَرْمِيَّةٌ مَرْمِيٌّ در اصل مَرْمُويٌ بود واو و یا در کلمه بهم آمدند نخستین
ازین دو ساکن بود واو را یا کردند یا در یا ادغام کردند مَرْمِيٌّ شد بعد ضمه میم را
بکسره بدل کردند از جهت مناسبت یا مَرْمِيٌّ شد الخ مَرَامِيُّ جمع تکسیر ازان مَرْمِيٌّ
است مَرْمِيٌّ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر سازند رد کردند

مُعتوم

بسوی اصلش که اصل او مرموی بود حرف اول مفتوح است ثانی را نیز فتح دادند
سیوم جا الف جمع تکسیر درآوردند حرفیکه ما بعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند
مرامِوی شد بعد واو ساکن ماقبل او مکسور آن واو را یا بدل کردند مرامیی
شد بعد دو حرف از یک جنس در یک کلمه بهم آمدند نخستین ساکن ثانی متحرک
اول را در دوم ادغام کردند مرامیّ شد مُرَیْمِیّ تصغیر از آن مَرْمِیّ است
مرمیّ اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی
اصلش که اصل او مرموی بود حرف اول را ضم دادند ثانی را فتح و سیوم
جای یای تصغیر درآوردند حرفیکه ما بعد یای تصغیر بود آنرا کسره دادند مُرَیْمِوی شد
بعد واو ساکن ماقبل او مکسور آن واو را یا بدل کردند مریمیی شد بادغام
الیائی فی الیاء مُرَیْمِیَّة مُرَیْمِیَّان مُرَیْمِیَّات مَرامِیّ مُرَیْمِیَّة مَرامِیّ جمع تکسیر از آن
مرمیّة است مرمیّة اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند
رد کردند بسوی اصلش که اصل او مرموية بود حرف اول مفتوح است ثانی
را نیز فتح دادند سیوم جا الف جمع تکسیر درآوردند حرفیکه ما بعد الف جمع تکسیر بود
آنرا کسره دادند مرامِوِیَة شد بعد واو ساکن ماقبل او مکسور آن واو را یا
بدل کردند مرامییة شد بعد دو حرف از یک جنس بهم آمدند نخستین حرف از آن

ساکن

ساکن اول را در دوم ادغام کردند مرامیّة شد و تا وحدان را حذف کردند مرامیّ
شد مُرَیْمِیَّة تصغیر مَرْمِیَّة است مرمیّة اسم مکبر بود چون خواستند که اسم
مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که اصل او مرموية بود حرف اول
را ضم دادند ثانی را فتح سیوم جا یای تصغیر درآوردند حرفی که ما بعد یای تصغیر بود آنرا
کسره دادند مریمویة شد بعد واو ساکن ماقبل او مکسور آن واو را یا بدل کردند
مریمییة شد بعد دو حرف از یک جنس بهم آمدند نخستین حرف الیا ساکن
اول را در دوم ادغام کردند مریمیّة شد الظرف منه مَرْمیً مَرْمَیان مَرامٍ
مُرَیْمٍ مرمیً در اصل مرمیٌ بود یا متحرک ما قبل ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقای ساکنین
شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند مرمیً شد مرامٍ جمع تکسیر از آن مرمیً است
مرمیً اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی
اصلش که اصل او مرمیٌ بود حرف اول مفتوح است ثانی را فتح دادند
سیوم جا الف جمع تکسیر درآوردند حرفیکه ما بعد جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند مرامیٌ
شد بعد ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقای ساکنین شد میان تنوین یا را
حذف کردند مرامٍ شد مُرَیْمٍ تصغیر از آن مرمیً است مرمیً اسم مکبر بود چون
خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که اصل او مرمیٌ

بود حرف اول را ضم دادند ثانی را فتح سیوم جا یا تصغیر در آوردند حرفیکه ما بعد یا تصغیر
بود آنرا کسره دادند مُرَیْمِیٌ شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقاء ساکنین
شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند مُرَیْمٌ شد والذی منه مَرْمِیٌّ مُرَیْمِیٌّ مُرَیْمٍ
مُرَیْمٍ مَرْمِیٌّ در اصل مَرْمَیٌ بود یا متحرک ما قبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند
التقاء ساکنین شد میان الف و تنوین الف را حذف کردند مَرْمًی شد مَرَامٍ جمع تکسیر
ازان مَرْمًی است مَرْمًی اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع
رد کردند بسوی اصل اگرچه اصلش مَرْمَیٌ بود حرف اول و ثانی را فتح دادند سیوم
جا الف جمع تکسیر در آوردند حرفیکه ما بعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند مَرَامِیٌ
شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقاء ساکنین شد میان یا و تنوین یا را
حذف کردند مَرَامٍ شد مُرَیْمٍ تصغیر از مَرْمًی است مَرْمًی اسم مکبر بود چون خواستند که
اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصل اگرچه اصلش مَرْمَیٌ بود حرف اول را
ضم دادند ثانی را فتح سیوم جا یا تصغیر در آوردند حرفیکه ما بعد یا تصغیر بود آنرا کسره
دادند مُرَیْمِیٌ شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقاء ساکنین شد الخ
مَرْمَاتٌ مَرْمَاتَانِ مَرَامٍ مُرَیْمِیَةٌ مَرْمَاتٌ در اصل مَرْمَیَةٌ بود یا متحرک ما قبل
مفتوح آن یا را بالف بدل کردند مَرْمَاتٌ شد مَرْمَاتَانِ در اصل مَرْمَیَتَانِ بود

یا متحرک

ما قبلش یا متحرک الخ مَرَامٍ جمع تکسیر ازان مَرْمَاتٌ است مَرْمَاةٌ اسم وحدان بود
چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول و ثانی را فتح دادند سیوم
جا الف جمع تکسیر در آوردند حرفیکه ما بعد الف جمع تکسیر است آنرا کسره دادند
بعده الف ساکن ما قبلش او مکسور آن الف را بیا بدل کردند مَرَامِیَةٌ شد
بعده تا وحدان را حذف کردند مَرَامِیٌ بعده ضمه بر یا ثقیل بود انداختند
التقاء ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند مَرَامٍ شد مُرَیْمِیَةٌ تصغیر
ازان مَرْمَاتٌ است مَرْمَاةٌ اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند
حرف اول را ضم دادند ثانی را فتح سیوم جا یا تصغیر در آوردند حرفیکه ما بعد یا
تصغیر بود آنرا کسره دادند بعده الف ساکن ما قبلش او مکسور آن الف را بیا
بدل کردند مُرَیْمِیَةٌ شد مَرْمَاءٌ مَرْمَاآنِ مَرَامِیُّ مُرَیْمِیٌّ مَرْمَاءٌ در اصل مَرْمَایٌ
بود یا واقع شد بعد الف زائد آن یا را بهمزه بدل کردند مَرْمَاءٌ شد مَرْمَاآنِ
مَرْمَایَانِ بود یا واقع شد بعد الف زائد الخ مَرَامِیُّ جمع تکسیر ازان مَرْمَاءٌ است
مَرْمَاءٌ اسم وحدان بعده چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند
بسوی اصل اگرچه اصلش مَرْمَایٌ بود حرف اول و ثانی را فتح دادند سیوم
جا الف جمع تکسیر در آوردند حرفیکه ما بعد الف جمع تکسیر آنرا کسره دادند بعده الف ساکن

ماقبل او مکسور آن الف را بیا بدل کردند مرامیّ شد بعده دو حرف از یک جنس بهم آمدند
اول را در دوم ادغام کردند مرامیّ شد مُرَيْمِيّ تصغیر از آن مرمای است مکبر بود
چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که اصل او
مرمای بود حرف اول را ضم دادند ثانی را فتح سیوم جا یا تصغیر در آوردند حرفیکه
مابعد یا تصغیر بود آنرا کسره دادند بعده الف ساکن ماقبل او مکسور آن الف را بیا
بدل کردند مُرَيْمِيي شد بعده دو حرف از یک جنس بهم آمدند الخ افعل التفضیل منه
أَرْمَى أَرْمَيَان أَرْمَوْن أَرْمَى در اصل أَرْمَي بود یا متحرک ماقبل او مفتوح
آنرا بالف بدل کردند أَرْمَى شد أَرْمَوْن در اصل أَرْمَيُون بود یا متحرک
ماقبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف
و واو الف را حذف کردند أَرْمَوْن شد أَرَامٍ جمع تکسیر از آن أَرْمَى است
أَرْمَى اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول
مفتوح است ثانی را نیز فتح دادند سیوم جا الف جمع تکسیر در آوردند حرفیکه
مابعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند بعده الف ساکن ماقبل او مکسور آن الف
را بیا بدل کردند أَرَامِي شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقاء ساکنین شد
میان یا و تنوین یا را حذف کردند أَرَامٍ شد أُرَيْمٍ تصغیر از آن أَرْمَى است

اسم مکبر بود

اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول را ضم دادند ثانی را
فتح سیوم جا یا تصغیر در آوردند حرفیکه مابعد یا تصغیر بود آنرا کسره دادند بعده
الف ساکن ماقبل او مکسور آن الف را بیا بدل کردند أُرَيْمِي شد بعده ضمه بر یا ثقیل
بود انداختند التقاء ساکنین شد میان یا و تنوین الخ والمؤنث منه رُمْيَى رُمْيَيَان
رُمْيَيَات رُمًى در اصل رُمَيٌ است رُمْيَيَان در اصل رُمْيَيَان بود دو حرف
از یک جنس بهم آمدند هر دو متحرک اول را ساکن کرده در دوم ادغام کردند رُمْيَّان شد
رُمْيَّات مانند رُمْيَّان است رُمًى جمع تکسیر از آن رُمْيَى است رُمْيَى اسم وحدان
بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول مضموم است ثانی را فتح دادند
و الف وحدان را حذف کردند رُمَيٌ شد بعده یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند
رُمًى شد رُمَيَّى تصغیر از آن رُمْيَى است رُمْيَى اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را
را جمع تکسیر مصغر کنند اول مضموم است ثانی را فتح دادند و سیوم جا یا تصغیر در آوردند
رُمَيْيَي شد بعده دو حرف از یک جنس بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم
ادغام کردند رُمَيَّى شد باب از فَعِلَ يَفْعَلُ چون رَضِيَ يَرْضَى رِضًى
فهو راضٍ فذاک مَرْضِيٌّ الامر منه اِرْضَ والنهی عنه لا تَرْضَ الظرف منه مَرْضًى
والآلة منه مِرْضًى مِرْضَاةٌ و مِرْضَاءٌ افعل التفضیل منه أَرْضَى والمؤنث منه

رضیتما

رضیا ماضی معلوم رضی رضیا رضوا رضیت رضین رضیت رضیتما
رضیتم رضیت رضیتما رضیتن رضیت رضینا ماضی مجهول رضی
رضیا رضوا رضیت رضیتا رضین رضیت رضیتما رضیتم رضیت
رضیتما رضیتن رضیت رضینا مستقبل معلوم یرضی یرضیان
یرضون ترضی ترضیان یرضین ترضی ترضیان ترضون ترضین
ترضیان ترضین ارضی نرضی مستقبل مجهول یرضی یرضیان یرضون
ترضی ترضیان یرضین ترضی ترضیان ترضون ترضین ترضیان ترضین
ارضی نرضی رضی در اصل رضو بود واو واقع شد بعد از کسره آن واو را بیا بدل کردند
رضی شد رضیا در اصل رضوا بود واو واقع شد بعد از کسره آن واو را بیا بدل
کردند رضیا شد رضوا در اصل رضیوا بود واو واقع شد بعد از کسره آن
واو را بیا بدل کردند رضیوا شد بعد ضمه بر یا ثقیل بود نقل کرده بماقبل دادند بعد
از سلب حرکت ماقبل التقاء ساکنین شد الخ رضیت در اصل رضوت بود
واو واقع شد بعد از کسره آن واو را بیا بدل کردند رضیت شد رضیتا در اصل
رضوتا بود واو واقع شد بعد از کسره الخ رضین در اصل رضون بود واو
ماقبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند رضین شد تا آخر بدین قیاس است

رضی

رضی در اصل رضو بود واو واقع شد بعد از کسره آن واو را بیا بدل کردند برین
قیاس است تا رضیا رضین در اصل رضون بود واو ساکن ماقبل او مکسور الخ
برین قیاس است الی آخر یرضی در اصل یرضو بود واو بعد در کلمه ثالث چون
رابعه گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند یرضی شد بعد ضمه بر یا
ثقیل بود انداختند یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند یرضی
شد یرضیان در یرضوان بود واو بعد در موضع ثالث چون رابعه گشت
ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند یرضیان شد یرضون در یرضوون
بود واو بعد در کلمه ثالث چون از رابعه گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند
یرضیون شد بعد یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند التقاء
ساکنین شد میان الف و واو الف را حذف کردند یرضون شد ترضی مانند
یرضی است و ترضیان مانند یرضیان است یرضین در اصل یرضون
بود واو بعد در کلمه ثالث چون رابعه گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند
یرضین شد و ترضی ارضی نرضی مانند یرضی است و ترضیان مانند یرضیان
ترضون مانند یرضون است ترضین در اصل ترضوین بود واو بعد در
کلمه ثالث چون رابعه گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند ترضیین شد

بعد ها یا متحرک ما قبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد الخ

تعلیلات ترضیان و یرضیان یکیست ترضین مانند یرضین یرضی یرضی

ترضی ارضی نرضی در اصل یرضو ترضو ترضو ارضو نرضو بود واو بعد

در کلمه ثالث چهار رابع گشت ما قبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند یرضی شد بعدها

یا متحرک ما قبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند یرضی شد الخ یرضیان ترضیان

ترضیان ترضیان در یرضوان ترضوان ترضوان ترضوان بودند واو

بعد در کلمه ثالث چهار رابع گشت ما قبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند یرضیان الخ

شدند یرضون در اصل یرضوون بود واو بعد در کلمه ثالث چهار رابع گشت

ما قبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند یرضیون شد بعد ها یا متحرک ما قبل او مفتوح

آن یا را بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و یا الف را حذف کردند یرضون

شد و برین قیاس است ترضون یرضین در اصل یرضون بود واو بعد

در کلمه ثالث چهار رابع گشت ما قبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند یرضین شد

ترضین در ترضوین بود واو بعد در کلمه ثالث چهار رابع گشت ما قبل او ضمه نبود

آن واو را بیا بدل کردند التقاء ساکنین ترضیین شد بعد ها یا متحرک ما قبل او مفتوح

آن یا را بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و یا الف را حذف کردند

ترضین

ترضین شد ترضیان در اصل ترضوان بود واو بعد در کلمه ثالث چهار رابع گشت

ما قبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند ترضیان ترضین مانند یرضین است

راض راضیان راضون رضاة رضاء رضی رضی رضوا رضوان

رضاء رضی رُوَیْض رُوَیْضیة راضیة راضیتان راضیات رواض رضی

رویضیة راضون در اصل راضوون بود واو را در واقع شد بعد از کسره

آن واو را بیا بدل کردند راضیون شد بعد ضمه بر یا ثقیل بود نقل کردند بما قبل داد

بعد از سلب حرکت ما قبل بعد التقاء ساکنین شد میان یا و واو یا را حذف

کردند راضون شد رضاة جمع مکسر از راض است راض اسم فاعل بود

چون خواستند که اسم را از جمع مکسر کنند رد کردند بسوی اصلش که اصل

راضو بود حرف اول را ضم دادند ثالث را فتح دادند و در آخرش تا در آوردند

الف را حذف کردند رضوة شد بعد واو متحرک ما قبل او مفتوح آن واو را

بالف بدل کردند رضاة شد رضاء جمع مکسر از راض است راض اسم

فاعل بود چون خواستند که اسم را از جمع مکسر کنند رد کردند بسوی اصلش که

اصل او راضو بود حرف اول را ضم دادند و ثالث را مشدد ساختند فتح دادند

بعد از مشدد الف جمع مکسر در آورده الف را حذف کردند رضاء شد

بعده واو واقع شد فصاعد ما قبلش ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند رضای شد بعدها
یا واقع شد بر طرف پس از الف زایده آن یا را بهمزه بدل کفند رضاء شد
رضّی جمع مکسر از ان راض است راض اسم وحدان بعد چون خواستند که اسم وحدان را
جمع مکسر کنند رد کردند بسوی اصلش که اصلش راضو بود حرف اول را ضم دادند
ثالث را مشدد ساخته فتح دادند الف وحدان را حذف کردند رضّو شد بعدها واو
واقع شد فصاعد آن واو را بیا بدل کفند بعدها یا متحرک ما قبلش مفتوح آن یا را بالف
بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و تنوین الف را حذف کردند رضًّی شد
رُضّی جمع مکسر از ان راض است راض اسم وحدان بعد چون خواستند که اسم وحدان را
جمع مکسر کنند رد کردند بسوی اصلش که اصلش راضو بود حرف اول را ضم دادند
ثالث را مسکون کرده الف وحدان را حذف کردند رضو شد بعدها واو واقع شد در
اسم متمکن ما قبلش ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند رضی شد رضواء جمع مکسر از ان راض
است راض اسم وحدان بعد چون خواستند که اسم وحدان را جمع مکسر کنند رد کردند
بسوی اصلش که اصلش راضو بود حرف اول را ضم دادند و ثالث را فتح و در آخرش
الف ممدوده در آورده الف وحدان را حذف کردند رضواء شد رضوان جمع مکسر از ان
راض است راض اسم وحدان بعد چون خواستند که اسم وحدان را جمع مکسر کنند رد کردند

بسوی اصلش که اصلش راضو بود حرف اول را ضم دادند و ثالث را سکون کرده الف
وحدان را حذف کردند و در آخرش الف و نون مزیدتان در آوردند رضوان شد
رِضاء جمع مکسر از ان راض است راض اسم وحدان چون خواستند که اسم وحدان را
جمع مکسر کنند حرف اول را کسره دادند و ثالث را فتح و بعد از ثالث الف جمع مکسر در آورده
الف وحدان را حذف کردند رضاو شد بعدها واو واقع شد فصاعد ما قبلش او ضمه نبود
آن واو را بیا بدل کفند رضای شد بعدها یا واقع شد بر طرف پس از الف زایده
آن یا را بهمزه بدل کفند رضاء شد رُضّی جمع مکسر از ان راض است راض اسم
وحدان بعد چون خواستند که اسم وحدان را جمع مکسر کنند رد کردند بسوی اصلش که
اصلش راضو بود حرف اول را ضم دادند و ثالث را ضم دادند بعد حرف ثالث را مسکور ساخته در آورده
الف وحدان را حذف کردند رضوو شد بعدها واو واقع شد در اسم متمکن بر طرف
آن واو را بیا بدل کفند رضوی شد بعده واو و یا در یک کلمه بهم آمدند نخستین از ان
ساکن واو را یا کرده و یا در یا ادغام کردند رُضیّ شد بعده ضمه ضاد را بکسره بدل کردند
از جهت مناسبت یا رِضیّ شد و نزد بعضی ضمه را نیز بکسره بدل کفند از جهت
مناسبت ما بعد رِضیّ شد رُوَیض تصغیر از ان راض است راض اسم وحدان بعد مکبر بعده
چون خواستند که اسم مکبر بود مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که اصل او راضو بود

حرف اول را ضم دادند ثانی قابل حرکت نبود آنرا بواو مفتوحه بدل کنند سیوم یای تصغیر در آوردند
رُوَیضِوٌ شد ضمه بر واو ثقیل بود انداختند التقاء ساکنین شد میان یا و تنوین یا را
حذف کردند رُوَیضٍ شد رَاضِیَةٌ رَاضِیَتَانِ رَاضِیَاتٌ رَوَاضٍ رُضًّى
رُوَیضِیَةٌ رَوَاضٍ جمع مکسر از ان رَاضِیَةٌ اسم وحدان بود چون خواستند که
اسم وحدان را جمع مکسر کنند رد کردند بسوی اصل اصل رَاضِوَةٌ بود حرف اول
که مفتوح بود آنرا بحال خود گذاشتند ثانی قابل حرکت نبود آنرا بحال خود بواو مفتوحه
بدل کنند سیوم جای الف جمع مکسر در آوردند حرفیکه ما بعد الف جمع مکسر بود آنرا کسره
دادند تاء وحدان را حذف کنند رَوَاضِوُ شد بعد واو واقع شد بر طرف مکسور ازو
کسر او را بیا بدل کنند رَوَاضِیُ شد بعد ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقاء
ساکنین شد الخ رُضًّى جمع مکسر از ان رَاضِیَةٌ است رَاضِیَةٌ اسم وحدان بود
چون خواستند که اسم وحدان را جمع مکسر کنند حرف اول را ضم دادند و ثالث را مشدد
ساختند الف وحدان را حذف کنند و تاء وحدان را حذف رُضَّوٌ شد بعد یا متحرک
~~ما قبلش مفتوح آن یا را با الف بدل کردند رُضًّى شد بعد واو واقع شد~~ ضمه عد
ما قبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند رُضَّیٌ شد بعد یا متحرک ما قبل او مفتوح
آن یا را با الف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و تنوین الف را حذف رُضًّى

رد کردند بسوی اصل اصل او رَاضِوَةٌ بود

رُوَیضِیَةٌ تصغیر از ان رَاضِیَةٌ است رَاضِیَةٌ اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را
مصغر کنند رد کنند بسوی اصل اصل رَاضِوَةٌ بود حرف اول ضم دادند
ثانی قابل حرکت نبود آنرا کسره بواو مفتوحه بدل کنند سیوم جای یاء تصغیر در آوردند
رُوَیضِوَةٌ شد بعد واو واقع شد بعد کسره آن واو را بیا بدل کردند رُوَیضِیَةٌ شد
مَرْضِیٌّ مَرْضِیَّانِ مَرْضِیُّونَ مَرَاضِیُّ مُرَیْضِیٌّ مَرْضِیٌّ در اصل مَرْضُوْوٌ بود واو را
بیا بدل کنند للاطراد والباب مَرْضُوْیٌ شد بعد واو و یا بهم آمدند نخستین ازین ساکن
واو را یا کردند و یا در یا ادغام کردند مَرْضِیٌّ شد بعد ضمه ضاد را بکسره بدل کردند
از جهت مناسبت یا مَرْضِیٌّ شد مَرْضِیَّانِ در اصل مَرْضُوْوَانِ بود واو را بیا
بدل کردند للاطراد والباب مَرْضُوْیَانِ شد بعد واو و یا بهم آمدند نخستین ازین
ساکن بود واو را یا کنند و یا در یا ادغام کنند مَرْضِیَّانِ شد بعد ضمه ضاد را
بکسره بدل کردند مَرْضِیَّانِ شد برین قیاس است در باقی مَرَاضِیُّ جمع مکسر از ان
مَرْضِیٌّ شده است مَرْضِیٌّ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را
جمع مکسر کنند رد کردند بسوی اصل اصل او مَرْضُوْوٌ بود حرف اول مفتوح است
ثانی را نیز فتح دادند سیوم جای الف جمع مکسر در آوردند حرفیکه ما بعد الف جمع مکسر
بود آنرا کسره دادند مَرَاضِوُ شد بعد واو ساکن ما قبلش مکسور او را بیا بدل کردند

مراضیوة شد یعنی واو بعد در کلمه ثالث چون را بگذشت ما قبل او ضمه نبود او را
بیا بدل کردند بعد از دو حرف از یک جنس در یک کلمه بهم آمدند اول ساکن ثانی
متحرک اول را در دوم ادغام کردند مراضیّ شد مُرَیضیّ تصغیر از آن مرضیّ
هست مُرَیضیّ اسم مکبر بود چنین هستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کنند بسوی
اصلش که اصل او مرضوو بود یعنی حرف اول را ضم دادند ثانی را فتح سیوم جا
یاء تصغیر در آوردند حرفیکه ما بعد یاء تصغیر بود آن را کسر دادند مریضوو شد یعنی
واو ساکن ما قبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند مریضیو شد یعنی واو و یا در یک کلمه
بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند مریضیّ شد مرضیّة
مرضیّتان مرضیّات مراضیّ مریضیّة در اصل مرضووة بود واو را بیا
بدل کردند للاطراد الباب مرضویة شد یعنی واو و یا بهم آمدند نخستین از ایشان
ساکن واو را یا کردند و یا در یا ادغام کردند مرضیّة شد یعنی ضمه ضاد را بکسره
بدل کردند مرضیّة شد مراضیّ جمع تکسیر از آن مرضیّة هست مرضیّه را اسم
وحدان یعنی چون خواستند اسم وحدانی را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که
اصل او مرضووة بود حرف اول مفتوح است ثانی را نیز فتح دادند سیوم جا
الف جمع تکسیر در آوردند حرفیکه ما بعد الف جمع تکسیر بود آن را کسر دادند مراضووة

شد یا

شد یعنی واو ساکن ما قبل او مکسور او را بیا بدل کردند مراضیوة شد یعنی واو
در کلمه ثالث چون را بگذشت ما قبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند مراضیّة
یعنی دو حرف از یک جنس بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام
کردند مراضیّة شد و تاء وحدانی را حذف کردند مراضیّ مریضیّة تصغیر از آن
مرضیّة هست مریضیّة اسم مکبر بود چنین هستند که اسم مکبر مصغر کنند رد
کردند بسوی اصلش که اصل او مرضووة بود حرف اول را ضم دادند ثانی را فتح
سیوم جا یاء تصغیر در آوردند حرفیکه ما بعد یاء تصغیر بود آن را کسر دادند مریضووة شد
یعنی واو ساکن ما قبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند مریضیوة شد یعنی واو
بود در کلمه ثالث چون را بگذشت ما قبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند مریضییة
شد لن یرضی در اصل لن یرضیَ بود چون لن ناصبه در اول فعل مضارع در آمد آخر او
را نصب کرد علامت نصب نصب تقدیری الف است لن یرضی شد بر این قیاس
در مجهول و در تثنیه و جمع نون اعرابی ساقط شدند الامر منه ارضَ ارضیا
ارضوا ارضی ارضیا ارضین والظرف منه مرضًی مرضیان مراضٍ
مریضٍ مرضًی در اصل مرضوٌ بود واو بعد در کلمه ثالث چون را بگذشت
ما قبل او ضمه نبود او را بیا بدل کردند مرضیٌ شد یعنی یا متحرک ما قبل او مفتوح

آن یا را با الف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و تنوین الف را حذف کردند
مَرضیً شد مَرضیانِ در اصل مَرضُوانِ بود واو بعد در کلمه ثالث جنس را گذشت
ماقبلش ضمه نبود انواو را با یاء بدل کردند مَرضیانِ شد مَراضٍ جمع تکسیر از آن مرضی
است مرضی اسم واحد است چون خواستند که اسم واحد را جمع تکسیر کنند رد کردند
بسوی اصلش که اصلش مَرضُو بود حرف اول مفتوح است ثانی را نیز فتح دادند
سیوم جا الف جمع تکسیر در آوردند حرفیکه مابعد الف جمع تکسیر بود آن را کسره دادند مَراضِوٌ
شد بعد از واو واقع شد قصاعد ماقبلش ضمه نبود انواو را با یاء بدل کردند مَراضِیٌ شد
بعد از واو واقع شد ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقاء ساکنین شد میان یا و تنوین یا را
حذف کردند مَراضٍ شد مُرَیضٍ تصغیر از آن مرضی است مرضی اسم مکبر بود چون
خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که اصلش مرضو بود
حرف اول را ضم دادند ثانی را فتح سیوم جا یاء تصغیر در آوردند حرفیکه مابعد یاء تصغیر
بود آن را کسره دادند مُرَیضِوٌ بود بعد واو واقع شد قصاعد ماقبلش ضمه نبود انواو را
با یا بدل کردند مُرَیضِیٌ شد بعد ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقاء ساکنین شد
میان یا و تنوین یا را حذف کردند مُرَیضٍ شد والله اعلم مَرضیٌّ مَرضیانِ
مَراضٍ مُرَیضٍ مَرضیٌّ در اصل مَرضُوٌ بود واو بعد در کلمه ثالث جنس را گذشت

ماقبل او

ماقبلش ضمه نبود انواو را با یاء بدل کردند مَرضیٌ شد بعد از یا متحرک ماقبل او مفتوح
آن یا را با الف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و تنوین الف را حذف کردند
مَرضیً شد مَرضیانِ در اصل مَرضُوانِ بود واو واقع شد الخ مَراضٍ جمع تکسیر از آن
مرضی است مرضی اسم واحد بود چون خواستند که اسم واحد را جمع تکسیر کنند
رد کردند بسوی اصلش که اصلش مرضو بود حرف اول و ثانی را فتح دادند سیوم جا
الف جمع تکسیر در آوردند حرفیکه مابعد الف جمع تکسیر بود آن را کسره دادند مَراضِوٌ شد
بعد از واو واقع شد قصاعد ماقبلش ضمه نبود انواو را با یا بدل کردند مَراضِیٌ شد بعدا
ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقاء ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند مَراضٍ شد
مُرَیضٍ تصغیر از آن مرضی است مرضی اسم مکبر بود چون خواستند که مکبر را مصغر کنند
رد کردند بسوی اصلش که اصلش مرضو بود حرف اول را ضم دادند ثانی را فتح
سیوم جا یاء تصغیر در آوردند حرفیکه مابعد یاء تصغیر بود آن را کسره دادند مُرَیضِوٌ شد
بعد واو واقع شد بعد قصاعد ماقبلش ضمه نبود انواو را با یا بدل کردند مُرَیضِیٌ
بعد ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقاء ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف
کردند مُرَیضٍ شد مَرضاةٌ مَرضاةٌ مَرضاتانِ مَراضٍ مُرَیضِیَةٌ مَرضاةٌ در اصل
مَرضُوَةٌ بود واو بعد در کلمه ثالث جنس را گذشت ماقبل او ضمه نبود انواو را

یا بدل کردند مَرضِیَة شد بعد یا متحرک ما قبل او مفتوح آن یا را با لف بدل کردند
مَرضَاة شد مَرضَاتان در اصل مَرضَوَتان بود واو بعد در کلمه ثالث چون
را بود کسرت ما قبل او ضمه نبود او را بیا بدل کردند مَرضَیَتان شد بعد یا متحرک ما قبل او
مفتوح آن یا را با لف بدل کردند مَرضَاتان شد مَرَاضٍ جمع تکسیر ازان مَرضَاة است
مَرضَاة اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول و ثانی
را فتح دادند سیوم جا الف جمع تکسیر در آوردند حرفیکه ما بعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره
دادند بعد الف ساکن ما قبل او مکسور آن الف را بیا بدل کردند مَرَاضِیَة شد بعد ها
تا وحدان را حذف کردند مَرَاضِیُ شد بعد ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقاء ساکنین شد
میان یا و تنوین یا را حذف کردند مَرَاضٍ شد مُرَیضِیَة تصغیر ازان مَرضَاة است
مَرضَاة اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول را ضم دادند
ثانی را فتح دادند سیوم جا یای تصغیر در آوردند حرفیکه ما بعد یای تصغیر بود آنرا کسره دادند
بعد الف ساکن ما قبل او مکسور آن الف را بیا بدل کردند مُرَیضِیَة شد مِرضَاءٌ
مِرضَاءَان مَرَاضِیُّ مُرَیضِیٌّ مِرضَاءٌ در اصل مِرضَاوٌ بود واو واقع شد در طرف ما قبل او
ضمه نبود او را بیا بدل کردند مِرضَایٌ شد بعد یا واقع شد بعد الف زاید آن
یا را بهمزه بدل کردند مِرضَاءٌ شد مِرضَاءَان در اصل مِرضَاوَان بود واو واقع شد

بود الف

بود الف زاید آن را بهمزه بدل کردند مِرضَاءَان شد مَرَاضِیُّ جمع تکسیر ازان مِرضَاءٌ است
مِرضَاءٌ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی
اصلش که اصل او مِرضَاوٌ بود حرف اول و ثانی را فتح دادند سیوم جا الف جمع تکسیر در آوردند
حرفیکه ما بعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند بعد الف ساکن ما قبل او مکسور آن
الف را بیا بدل کردند مَرَاضِیوٌ شد بعد واو بود در کلمه ثالث چون ضمه گشت ما قبل او
ضمه نبود او را بیا بدل کردند مَرَاضِیْیٌ شد بعد دو حرف از یک جنس بهم آمدند نخستین ازین سان
ساکن اول را در دوم ادغام کردند مَرَاضِیٌّ شد ~~بعد دو حرف از یک جنس~~
مُرَیضِیٌّ تصغیر ازان مِرضَاءٌ است مِرضَاءٌ اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را
مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که اصل او مِرضَاوٌ بود حرف اول را ضم دادند
ثانی را فتح سیوم جا یای تصغیر در آوردند حرفیکه ما بعد یای تصغیر بود آنرا کسره دادند بعد
الف ساکن ما قبل او مکسور آن الف را بیا بدل کردند مُرَیضِیوٌ شد بعد واو
بود در کلمه ثالث چون ضمه گشت ما قبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند
مُرَیضِیْیٌ شد بعد دو حرف از یک جنس بهم آمدند نخستین ازین سان ساکن اول را
در دوم ادغام کردند مُرَیضِیٌّ شد افعل التفضیل منه اَرضَی اَرضَیَان
اَرضَونَ اَرَاضٍ اُرَیضٍ اَرضَی در اصل اَرضَوُ بود واو بعد در کلمه ثالث

چون مضارع گشت ما قبل او ضمه بود واو را بیا بدل کردند ارضی شد بعد یا متحرک
ما قبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کنند ارضی شد ارضیان در اصل ارضوان
بود واو بیود در کلمهٔ ثالث چون مضارع شد ما قبل او ضمه بود واو را بیا بدل کردند
ارضیان شد ارضون در اصل ارضوون بود واو بعد در کلمه ثالث چون
رابعه گشت ما قبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف
و واو الف را حذف کردند ارضون شد اراض جمع تکسیر از ان ارضی است
ارضی اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول مفتوح
است ثانی را نیز فتح دادند سیوم جا الف جمع تکسیر در آوردند حرفیکه بعد
الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند بعد الف ساکن ما قبل او مکسور آن الف را
بیا بدل کردند اراضی شد بعد ضمه بر یا ثقیلست بعد انداختند التقاء ساکنین میان
یا و تنوین یا را حذف کردند اراض شد اریض تصغیر از ان ارضی ارضی اسم مکبر
بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول را ضم دادند ثانی را فتح
سیوم جا یا تصغیر در آوردند حرفیکه بعد یا تصغیر بود آنرا کسره دادند بعد الف ساکن
ما قبل او مکسور آن الف را بیا بدل کنند اریضی شد بعد ضمه بر یا ثقیلست بعد
انداختند التقاء ساکنین میان یا و تنوین یا را حذف کردند اریض شد

والمونث

والمونث منه رضی رضیان رضیات رضی رضیا رضیا رضی در اصل رضوی
بود واو را بیا بدل کنند للاطراد الباب رضی شد رضیان در اصل رضوان
رضویان بود واو را بیا بدل کردند للاطراد الباب بعد دو حرف از یک جنس بهم
آمدند هر دو متحرک حرکت اول را نقل کرده بما قبل دادند بعد اول را در دوم ادغام
کردند رضیان و برین قیاس است رضیات رضی جمع تکسیر از ان
رضی است رضی اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند
حرف اول مضموم است ثانی را فتح داده الف وحدان را حذف کردند رضی شد
بعد یا متحرک ما قبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند رضی شد رضیی تصغیر
از ان رضی است رضی اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند
حرف اول مضموم است ثانی را فتح دادند سیوم جا یا تصغیر در آوردند رضیی که
بعد دو حرف از یک جنس بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم
ادغام کنند رضیی شد

باب علم یعلم علما یای خشی یخشی خشیا
فهو خاش فذاک مخشی الامر منه اخش والنهی عنه لا تخش الظرف منه
مخشی و الالة منه مخشی و مخشاة و مخشاة وافعل التفضیل منه
اخشی اخشیان والمونث منه خشیی ماضی معلوم خشی خشیا

خشوا خشیت خشین خشیت خشیتما خشیتم خشیت
خشیتما خشیتن خشیت خشینا خشو در اصل خشیوا
بود ضمه بر یا ثقیل بود نقل کرده بما قبل دادند التقاء ساکنین شد میان یا و واو یا را
حذف کردند خشوا شد و باقی تمام بر اصل خود اند همبرین قیاس مجهول است
حرف این باب مانند رضی یرضی است و تعلیلهای مانند رمی یرمی الامر
اخش اخشیا اخشوا اخشی اخشیا اخشین ناقص واوی
از باب فعل یفعل رخو یرخو رخوا فهو راخ راخیان راخون رخاة
رخاة رخی رخو رخوا رخوان رخاء رخی ردیح راخیة راخیان
راخیات رواخ رخی رخیة فذاک ~~مرخی مرخیان~~ مرخو
مرخوان مرخوون مراخی مرخی مرخوة مرخوتان مرخوات
مراخی مرخیة لم یرخ لم یرخ لا یرخو لا یرخی لن یرخو لن یرخی الامر
ارخ لترخ لیرخ والنهی عنه لا ترخ لا ترخ لا یرخ لا یرخ الظرف منه مرخی
مرخیان مراخ مرخی والالة منه مرخی و مرخاة و مرخاء افعل التفضیل منه
ارخی ارخیان ارخون اراخ و ارخ والمونث منه رخی رخیان رخی
رخیا رخو رخوا رخوانی رخو در اصل رخو بود ضمه بر واو ثقیل بود انداختند

التقاء ساکنین

التقاء ساکنین شد میان یا و واو واو اول را حذف کردند رخوا شد دیگر بر اصل خود اند
و تعلیل صیغه منیت رخی رخیا رخوا الخ تعلیل باب مانند دعی دعیا دعوا ست
تا آخر و تمام تعلیلات این باب مانند تعلیلات دعا یدعو است یرخو یرخوان یرخون
ترخو ترخوان یرخون الی آخره یرخی یرخیان یرخون ترخی ترخیان
یرخین آه تعلیلات این باب مثل دعا یدعو است ناقص یای از فتح یفتح
رعی یرعی رعیا فهو راع فذاک رعی لم یرع لم یرع لا یرعی لا یرعی
لن یرعی لن یرعی الامر ارع لیرع والنهی عنه لا ترع لا ترع والظرف منه
مرعی مرعیان مراع مرعی والالة منه مرعی مرعیان مراع مرعی مرعاة
مرعاتان مراع مرعیة مرعاء مرعاءان مراع مرعی افعل التفضیل منه
ارعی ارعیان ارعون اراع و ارع والمونث منه رعی رعیان رعی
رعیا رعی رعیا رعوا رعت رعتا رعین الخ رعی رعیا رعوا رعیت
رعیتا رعین آه یرعی یرعیان یرعون ترعی ترعیان یرعین الخ
یرعی یرعیان یرعون ترعی ترعیان یرعین الخ تعلیل مضارع معلوم
و مجهول مانند خشی یخشی است الامر منه ارع ارعیا ارعوا ارعی
ارعیا ارعین الخ لفیف از باب ضرب یضرب وقی یقی وقیا

فهو واقٍ واقیان واقون الخ فذاک مُوقٍ مُوقیان مُوقیات مُوقون
مواقی مُوقیة الخ لم یَقِ لم یُوقَ لا یَقِ لا یُوقَ لن یَقیَ لن یُوقی الامر منه
قِ لیُوقَ والنهی عنه لا تَقِ لا تُوقَ الظرف منه مَوقٍ مَوقیان مَواقٍ مَواقی
والآلة منه مِیقًی مِیقیان مَواقٍ مَواقی مِیقاة مِیقاتان مَواقٍ و تقیة
مِیقاء مِیقاءان مَواقی مُوقیة افعل التفضیل منه اَوقی اَوقیان
اَواقٍ اُوقی والمؤنث منه وُقیی وُقییان وُقًی وُقییا وَقَی وَقَیا وَقَوا
وَقَت وَقَتا وَقَین الخ وُقِیَ وُقِیا وُقُوا وُقِیَت وُقِین الخ یَقی یَقیان
یَقون تَقی تَقیان یَقین الخ یُوقی یُوقیان یُوقون تُوقی تُوقیان
یُوقین الخ وَقَوا در اصل وَقَیُوا بود یا متحرک ما قبل او مفتوح آن یا را با الف
بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و واو الف را حذف کردند وَقَوا شد
وَقَت در اصل وَقَیَت بود یا متحرک ما قبل او مفتوح آن یا را با الف بدل کردند
التقاء ساکنین شد میان الف و تا الف را حذف کردند التقاء ساکنین شد
میان الف و تا الف حقیقةً ساکن و تا حکماً ساکن الف را حذف کردند
وَقَتا شد وَقَین تا آخر بر اصل خود است وُقی وُقیا وُقوا در اصل
وُقِیُوا بود ضمه بر یا ثقیل بود نقل کرده بما قبل دادند وُقُوا شد باقی بر اصل خود

هستند یَقی در اصل یَوقِی بود واو واقع شد میان یای مفتوحه و کسره لازمی ثقیل بود
انداختند یقی شد بعد ضمه بر یا ثقیل بود انداختند یقی شد برین قیاس باقی
تعلیلات فاء کلمه مانند یَعِد است و تعلیل لام کلمه تعلیلات یَرمی است یَقیان
یَقون در اصل یَقیُون بود ضمه بر یا ثقیل بود نقل کرده بما قبل دادند بعد از سلب
حرکت ما قبل التقاء ساکنین شد میان یا و واو یا را حذف کردند یَقون شد
تَقی تَقیان یَقین تَقی تَقیان تَقون در اصل تَقیُون بود ما یَقون
تَقین در اصل تَقیِین بود کسره بر یا ثقیل بود انداختند التقاء ساکنین شد
میان هر دو یا یا اول را حذف کردند تَقین شد تعلیلات دوم تَقین در اصل
تَقیِین بود کسره بر یا ثقیل بود نقل کرده بما قبل او دادند بعد از سلب حرکت ما قبل التقاء
ساکنین شد میان هر دو یا یا اول را حذف کردند تَقین شد یُوقی یُوقیان
یُوقَون در اصل یُوقَیُون بود یا متحرک ما قبل او مفتوح آن یا را با الف
بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و یا الف را حذف کردند تُوقَین شد باقی
بر اصل خود اند واقٍ در اصل واقیٌ بود ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقاء ساکنین
شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند واقٍ شد واقیان بر اصل خود است
واقُون در اصل واقیُون بود ضمه بر یا ثقیل بود نقل کرده بما قبل او دادند بعد از سلب حرکة

ماقبل التقاء ساکنین شد میان یا دو یا را حذف کردند و اوقی شد وقاة
جمع تکسیر از آن واق است واق اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را
جمع تکسیر کنند حرف اول را ضم دادند و ثالث را فتح در آخرش تا درآوردند و الف
وحدان را حذف کردند وقیة شد بعد یا متحرک ما قبل او مفتوح آن را با الف بدل کردند
وقاة شد وقاء جمع تکسیر از آن واق است واق اسم وحدان بود چون خواستند که
اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که اصل او واقی بود حرف اول را
ضم دادند ثالث را مشدد ساخته فتح دادند بعد مشدد الف جمع تکسیر درآوردند و الف
وحدان را حذف کردند وقای شد بعد یا واقع شده بعد از الف زاید آن یا را همزه
بدل کردند وقاء شد وقی جمع تکسیر از آن واق است واق اسم وحدان بود چون خواستند که
اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که اصل او واقی بود حرف اول را
ضم دادند و ثالث را مشدد ساخته فتح داده الف وحدان را حذف کردند وقی
شد بعد ضمه را بکسره بدل ساختند التقاء ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف
یا را حذف کردند وقی شد وقی جمع تکسیر از آن واق است واق اسم وحدان
بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که اصل او
واقی بود حرف اول را ضم دادند و ثالث را سکون ساخته الف وحدان را حذف

رد کردند بسوی اصلش که اصل او واقی بود

کند

وقی شد وقیا جمع تکسیر از آن واق است واق اسم وحدان بود چون خواستند
اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که اصل او واقی بود حرف اول را
ضم داده ثالث را سکون کنند و در آخرش الف ممدوده درآورده الف
وحدان را حذف کردند وقیا شد وقیان جمع تکسیر از آن واق است واق اسم
وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که
اصل او واقی بود حرف اول را ضم دادند ثالث را سکون ساخته الف وحدان
را حذف کردند و در آخرش الف نون مزیدتان درآوردند وقیان شد وقاة
جمع تکسیر از آن واق است واق اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را
جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که اصل او واقی بود حرف اول را کسره داده
ثالث را فتح دادند بعد از ثالث الف جمع تکسیر درآورده الف وحدان را حذف کردند
وقای شد بعد یا واقع شد بر طرف بیش از الف زاید آن یا را همزه
بدل کردند وقاء شد وقی جمع تکسیر از آن واق است واق اسم وحدان بود
چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که اصل
او واقی بود حرف اول را ضم دادند بعد ثالث را واو مسکنه درآورده الف وحدان را
حذف کردند وقوی شد بعد که واو و یا بهم آمدند نخستین از ایشان ساکن بود واو را

برای موافقت یا

یا کردند و یا را در یا ادغام کردند وُقِیٌّ شد بعد از ضمه قاف را بکسره بدل کردند وِقِیٌّ شد
دُ بعضی ضمه واو را بکسره بدل کردند از جهت مناسبت یا بعد وِقِیٌّ شد و وُقَیٌّ تصغیر
ازان واقی است و اَواقٍ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع مکسر کنند
مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که اصل او وَاقِیٌ بود حرف اول را ضم دادند
و ثانی چون قابل حرکت نبود آنرا بواو مفتوحه بدل کردند سیوم جا یای تصغیر در آوردند
و الف وحدان را حذف کردند وُوَیْقِیٌ شد بعد ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقاء
ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند وُوَیْقٍ شد بعد دو واو در اول کلمه بهم
آمدند اول را بهمزه بدل کردند اُوَیْقٍ شد واقِیَةٌ واقِیَتانِ واقِیاتٌ اَواقٍ
وُقَیٌّ اُوَیْقِیَةٌ شد اَواقٍ جمع مکسر ازان واقی است و اواقی جمع مکسر بود چون

اسم وحدان

خواستند که اسم وحدان را جمع مکسر کنند حرف اول مفتوح است ثانی قابل حرکت
نبود آنرا بواو مفتوحه بدل کردند وُوَاقِیٌ شد ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقاء
ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند وُوَاقٍ شد بعد دو واو در
اول کلمه بهم آمدند اول را بهمزه بدل کردند اُوَاقٍ شد وُقَیٌّ جمع مکسر ازان واقِیَة است
واقِیَة اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع مکسر کنند رد کردند بسوی
اصلش که اصل او واقِیَةٌ بود حرف اول را ضم دادند ثالث را مشدد ساختند

فتحه دادند

فتحه دادند الف وحدان را حذف کردند وُقَیٌّ شد بعد از یای متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را
بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و تنوین الف را حذف کردند وُقًی
شد اُوَیْقِیَةٌ تصغیر ازان واقِیَةٌ است واقِیَةٌ اسم وحدان بود چون خواستند
اسم وحدان را جمع مکسر کنند حرف اول را ضم دادند ثانی قابل حرکت نبود آنرا بواو
مفتوحه بدل کردند سیوم جا یای تصغیر در آوردند وُوَیْقِیَةٌ شد بعد دو واو در اول
کلمه بهم آمدند اول را بهمزه بدل کردند اُوَیْقِیَةٌ شد مُوَقٍّ مُوَقِّیانِ مُوَقُّونَ
مُوَاقٍ مُوَیْقٍ مُوَقٍّ در اصل مُوَقْوِیٌ بود واو و یا در یک کلمه بهم آمدند نخستین
ازیشان ساکن واو را یا کردند یا در یا ادغام کردند مُوَقِّیٌ شد بعد ضمه قاف را بکسره
بدل کردند از جهت مناسبت یا مُوَقِّیٌ شد برین قیاس است باقی مُوَاقٍ جمع مکسر ازان
مُوَقٍّ است مُوَقٍّ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع مکسر کنند
رد کردند بسوی اصلش که اصل او مُوَقْوِیٌ بود حرف اول مفتوح است ثانی قابل حرکت
نبود آنرا بواو مفتوحه بدل کردند را نیز فتحه دادند سیوم جا الف جمع مکسر در آوردند
حرفیکه مابعد الف جمع مکسر بود آنرا کسره دادند مُوَاقْوِیٌ شد بعد واو ساکن ماقبل او
مکسور واو را بیا بدل کردند مُوَاقِیِیٌ شد بعد دو حرف از یک جنس بهم آمدند اول
ازیشان ساکن اول را در دوم ادغام کردند مُوَاقِیٌّ شد مُوَیْقٍ تصغیر ازان

مُوَیْقِیٌّ است مُوَقِّیٌ اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند
رد کردند بسوی اصلش که اصل او مُوَقِّوٌ بود حرف اول را ضمه دادند ثانی را
فتح سیوم جا یا تصغیر درآوردند حرفیکه مابعد یا تصغیر بود آنرا کسره دادند مُوَیْقِوٌ شد
بعد واو ساکن ما قبل او مکسور آن واو را با یا بدل کردند مُوَیْقِیٌ شد بعد دو حرف از
یکجنس در یک کلمه بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند مُوَیْقِیٌّ شد
مُوَاقٍ جمع مکسر از آن مُوَقِّیَةٌ است مُوَقِّیَةٌ اسم واحد بود چون خواستند که اسم واحد را
جمع مکسر کنند رد کردند بسوی اصلش که اصل او مُوَقِّوَةٌ بود حرف اول مفتوح ثانی را
نیز فتح دادند سیوم جا الف جمع درآوردند حرفیکه مابعد الف جمع مکسر بود آنرا کسره دادند
مُوَاقِوَةٌ شد بعد واو ساکن ما قبل او مکسور آن واو را با یا بدل کردند مُوَاقِیَةٌ شد
بعد دو حرف از یکجنس بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند
مُوَاقِیَّةٌ شد بعد تا وحدان را حذف کردند مُوَاقٍ شد مُوَیْقِیَّةٌ تصغیر از آن
مُوَقِّیَةٌ است مُوَقِّیَةٌ اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند
رد کردند بسوی اصلش که اصل او مُوَقِّوَةٌ بود حرف اول را ضمه ثانی را فتح سیوم جا یا
تصغیر درآوردند مُوَیْقِوَةٌ شد بعد دو حرف از یکجنس بهم آمدند
اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند مُوَیْقِیَّةٌ شد الامر منه قِ قِیَا

حرفیکه مابعد یا تصغیر بود آنرا کسره داد

قواقی

قُوا قِی قِیَا قِینَ الظرف منه مَوْقًی مَوْقِیَانِ مَوَاقٍ مُوَیْقٍ مَوْقًی در مَوْقَیٌ بود
یا متحرک ما قبل او مفتوح آن یا را با الف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و تنوین
الف را حذف کردند مَوْقًی شد مَوَاقٍ جمع مکسر از آن مَوْقًی است مَوْقًی اسم واحد بود
چون خواستند که اسم واحد را جمع مکسر کنند رد کردند بسوی اصلش که اصل او مَوْقَیٌ بود
حرف اول مفتوح است ثانی را نیز فتح دادند سیوم جا الف جمع مکسر درآوردند حرفیکه
مابعد الف جمع مکسر بود آنرا کسره دادند مَوَاقِیٌ شد بعد ضمه بر یا ثقیل بود انداختند
التقاء ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند مَوَاقٍ شد مُوَیْقٍ تصغیر از آن
مَوْقًی است مَوْقًی اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند
بسوی اصلش که اصل او مَوْقَیٌ بود حرف اول را ضمه دادند و ثانی را فتح سیوم جا
الف جمع مکسر درآوردند حرفیکه مابعد الف جمع مکسر بود آنرا کسره دادند مُوَیْقِیٌ شد
بعد ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقاء ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف
کردند مُوَیْقٍ شد والآلة منه مِیقًی مِیقَیَانِ مَوَاقٍ مُوَیْقٍ مِیقًی در اصل مِوْقَیٌ
بود واو ساکن ما قبل او مکسور آن واو را با یا بدل کردند مِیقَیٌ شد بعد ضمه بر یا ثقیل بود
انداختند التقاء ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند مِیقًی شد مِیقَیَانِ در
اصل مِوْقَیَانِ بود واو ساکن ما قبل او مکسور آن واو را با یا بدل کردند مِیقَیَانِ شد

مَوَاقٍ جمع تکسیر از ان مِيقًى است مِيقًى اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدانرا
جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که اصل او مِوْقَی بود حرف اول و ثانی را
فتح دادند سیوم جا الف جمع تکسیر در آوردند حرفیکه مابعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره
دادند مَوَاقِیٌ بود ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقا ساکنین شد میان یا و تنوین
یا را حذف کردند مَوَاقٍ شد مُوَيْقٍ تصغیر از ان مِيقًى است مِيقًى اسم مکبر بود چون
خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول را ضم رد کردند بسوی اصلش که
اصل او مِوْقَی بود حرف اول ضم دادند ثانی فتح سیوم جا یا تصغیر در آوردند حرفیکه
مابعد یا تصغیر بود آنرا کسره دادند مُوَيْقِيٌ شد بعد ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقا
ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند مُوَيْقٍ شد مِيقَاةٌ مِيقَاتَانِ
مَوَاقٍ مُوَيْقِيَةٌ مِيقَاةٌ در اصل مِوْقَيَةٌ بود واو ساکن ماقبل او مکسور
آنرا بیا بدل کردند مِيقَيَةٌ شد بعد یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را بالف
بدل کردند مِيقَاةٌ شد مِيقَاتَانِ در اصل مِوْقَيَتَانِ چنانچه مِيقَاةٌ است
مَوَاقٍ جمع تکسیر از ان مِيقَاةٌ است مِيقَاةٌ اسم وحدان بود چون خواستند
اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که اصل او مِوْقَيَةٌ بود حرف
اول و ثانی را فتح دادند سیوم جا الف جمع تکسیر در آوردند حرفیکه مابعد الف جمع تکسیر بود آنرا

کسره دادند

کسره دادند تاء وحدان را حذف کردند مَوَاقِيُ شد بعد واو متحرک ماقبل او مفتوح
آنرا بالف بدل کردند مَوَاقَی شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقا ساکنین شد
میان یا و تنوین یا را حذف کردند مَوَاقٍ شد مُوَيْقِيَةٌ تصغیر از ان مِيقَاةٌ است
اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول را رد کردند بسوی
اصلش که اصل او مِوْقَيَةٌ بود حرف اول را ضم دادند ثانی را فتحه سیوم جا
یا تصغیر در آوردند حرفیکه مابعد یا تصغیر بود آنرا کسره دادند مُوَيْقِيَةٌ شد مِيقَاءٌ
مِيقَاءَانِ مَوَاقِيُّ مُوَيْقِيٌّ مِيقَاءٌ در اصل مِوْقَايٌ بود واو ساکن ماقبل او مکسور
آنرا بیا بدل کردند مِيقَايٌ شد بعد یا واقع شد بعد الف زایده آن یا را بهمزه بدل کردند
مِيقَاءٌ شد برای قیاس است مِيقَاءَانِ مَوَاقِيُّ جمع تکسیر از ان مِيقَاءٌ است
مِيقَاءٌ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی
اصلش که اصل او مِوْقَايٌ بود حرف اول و ثانی را فتح دادند سیوم جا الف جمع تکسیر در آوردند
حرفیکه مابعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند بعد الف ساکن بود مکسور آن یا بدل کردند
مَوَاقِيُّ شد بعد دو حرف از یک جنس هم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم
ادغام کردند مَوَاقِيُّ شد مُوَيْقِيٌّ تصغیر از ان مِيقَاءٌ است مِيقَاءٌ اسم مکبر بود
چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که اصل مِوْقَايٌ بود

حرف اول را ضمه دادند ثانی را فتحه سیوم جا یا تصغیر در آوردند حرفیکه مابعد یا تصغیر بود آنرا
کسره دادند بعدها الف ساکن ماقبل او مکسور آن الف را بیا بدل کردند بعده دو حرف از
یکجنس بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند مُوَیْقِیٌّ شد
افعل التفضیل منه اَوْقَی اَوْقَیَانِ اَوَاقٍ وأُوَیْقٍ اَوْقَوْنَ در اصل اَوْقَوْنَ اَوْقَوُونَ

اَوْقَوْنَ

در اصل اَوْقَیُونَ بود یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند التقاء ساکنین
شد میان الف و واو الف را حذف کردند اَوْقَوْنَ اَوَاقٍ جمع تکسیر از ان اَوْقَی است
اَوْقَی اسم صدان بود چون خواستند که اسم صدان را جمع تکسیر کنند حرف اول
مفتوح است ثانی را فتح نیز دادند سیوم جا الف جمع تکسیر در آوردند حرفیکه بعد الف
جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند بعدها ضمه بر یاء ثقیل بود انداختند التقاء ساکنین
شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند اَوَاقٍ شد اُوَیْقٍ تصغیر از ان
اَوْقَی است اَوْقَی اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر ان را جمع مصغر
کنند اول را ضم دادند ثانی را فتح سیوم جا یا تصغیر در آوردند حرفیکه مابعد یا تصغیر
بود آنرا کسره دادند بعده الف ساکن ماقبل او مکسور آن الف را بیا بدل کردند.
اُوَیْقِیٌ شد بعدها ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقاء ساکنین شد میان یا و تنوین
یا را حذف کردند اُوَیْقٍ شد والمؤنث منه وُقْیَی وُقْیَیَانِ وُقْیَیَاتٌ وُقَیٌّ

وُقْیَیَان

وُقْیَیَانِ در اصل وُقْیَیَانِ بود دو حرف از یکجنس بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را
در دوم ادغام کردند وُقْیَانِ شد بر این قیاس است وُقْیَیَاتٌ وُقَیٌّ جمع تکسیر از ان
وُقْیَی است وُقْیَی اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف
اول مضموم است ثانی را نیز فتحه دادند الف وحدان را حذف کردند وُقَیٌ شد بعدها
یا متحرک ماقبل او مفتوح آن را بالف بدل کردند وُقًی شد بعدها یا متحرک ماقبل او
وُقَیٌّ تصغیر از ان وُقْیَی است وُقْیَی اسم وحدان مکبر بود چون خواستند که اسم وحدان را
مصغر کنند حرف اول او مضموم است ثانی را فتحه دادند سیوم جا یا تصغیر
در آوردند وُقَیْیٌ شد بعدها دو حرف از یکجنس بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک
اول را در دوم ادغام کردند وُقَیٌّ شد باب علم یعلم وَجِیَ یَوْجَی وَجًا
فهو وَاجٍ وَاجِیَانِ وَاجُونَ الخ فذاک مَوْجِیٌّ مَوْجِیَانِ مَوْجِیُّونَ الخ لم یَوْجَ
لم یُوجَ لا یَوْجَی لا یُوجَی لن یَوْجَی لن یُوجَی الامر منه اِیجَ لِیُوجَ والنهی عنه لا تَوْجَ لا تُوجَ
والظرف منه مَوْجًی مَوْجَیَانِ مَوَاجٍ مُوَیْجٍ والالة منه مِیجًی مِیجَیَانِ مَوَاجٍ
مُوَیْجٍ مِیجَاةٌ مِیجَاتَانِ مَوَاجٍ مُوَیْجِیَةٌ مِیجَاءٌ مِیجَاءَانِ مَرَاجِیُّ مُوَیْجِیٌّ افعل
التفضیل منه اَوْجَی اَوْجَیَانِ اَوْجَوْنَ اَوَاجٍ اُوَیْجٍ والمؤنث منه وُجْیَی وُجْیَیَانِ
وُجًی وُجَیًّا وَجًی وَجِیًّا وُجُوًّا وَجِیئَتْ وَجِیًّا وَجِیئَ الخ وُجُوًّا در اصل وُجُوْیٌ

مکبر

بوضمه بر یا ثقیل بود نقل کرده بما قبل دادند بعد از سلب حرکت ما قبل التقاء ساکنین شد
میان یا و واو یا را حذف کردند و جوا شد یا بر امثال خود مانند وجی وجیا وجوا
وجیت وجیتا وجین وجیت وجیتما وجیتم وجیت وجیتما وجبتن
وجیت وجینا تعلیل وجوتر مانند تعلیل تجر است توجی توجیان
توجون توجی توجیان توجین توجی تجیان توجون توجین توجیان
توجین اوجی توجی نوجی توجیان توجون توجی توجیان توجین
الی آه تعلیل مانند تخشی است تعلیل اسم فاعل و اسم مفعول و ظرف و آلت
و اسم تفضیل تحجر رمی یرمی است ایج ایجیا ایجوا ایجی ایجیا
ایجین ایج را از توجی بنا کردند تا که علامت استقبال بعد آنرا حذف کنند
ما بعد حذف تا ساکن ماند نظر کردند بسوی عین کلمه عین کلمه او مفتوح همزه وصلی
مکسوره در اولش در آوردند امر همان باشد با سکون آخر آخرش را وقف
که علامت وقفی سقوط حرف علت شد اوج شد بعد از آن واو ساکن ما قبل
او مکسور آن واو را بیا بدل کردند ایج شد باب رزحسب یحسب
آمدن ولی یلی ولیا فهو وال والیان والون ولاة ولی ولی ولیا
ولیان ولا ولی تولیل والیة والیتان والیات اوال ولی تولیه

دولی

دولی یولی ولیا فذاک مولی مولیان مولیون الخ لم یل لم یلیا لا یلی لا یلی لن یلی
لن یلی الظرف منه مولی مولیان موال مویل والآلة منه میلی میلیان موال
مویل میلاة میلاتان موال مویلیة میلاء میلاآن موال مویلی افعل التفضیل
منه اولی اولیان اوال اویل والمونث منه ولی ولیان ولیات ولی ولیا
ماضی معلوم ولی ولیا ولوا ولیت ولیتا ولین ولیت ولیتما ولیتم ولیت
ولیتما ولیتن ولیت ولینا ماضی مجهول ولی ولیا ولوا ولیت ولیتا ولین
ولیت ولیتما ولیتم ولیت ولیتما ولیتن ولیت ولینا مانند خشی
خشیا خشوا الخ است تلی تلیان تلون تلی تلیان تلین تلی تلیان تلون
تلین تلیان تلین الی تلی طه تولی تولیان تولون تولی تولیان تولین الخ
و تعلیل صرف کبیر مانند یقی یقیان الخ و توقی توقیان الخ و تعلیل اسم فاعل
و اسم مفعول و ظرف و اسم آلت و اسم تفضیل مانند وقی یقی است الامر منه
ل لیا لوا لی لیا لین لفیف از باب فعل یفعل طوی یطوی طیا فهو طاو
فذاک مطوی الامر منه اطو والنهی عنه لا تطو الظرف منه موط مطوی والآلة منه
مطوی و مطواة و مطواء افعل التفضیل منه اطوی والمونث طوی ماضی معلوم
طوی طویا طووا والمونث طوت طوتا طوین طویت طویتما طویتم طویت طویتما

طَوَیتُم طَوَیتِ طَوَیتُنَّ طَوَیتُ طَوَینَا ماضی مجهول طُوِیَ طُوِیَا طُوُوا طُوِیَتْ
طُوِیَتَا طُوِینَ الخ تعلیلِ اینها مانند رُمِیَ رُمِیَا مضارع معلوم یَطْوِی یَطْوِیَانِ
یَطْوُونَ تَطْوِی تَطْوِیَانِ یَطْوِینَ تَطْوِی تَطْوِیَانِ تَطْوُونَ تَطْوِینَ تَطْوِیَانِ
تَطْوِینَ اَطْوِی نَطْوِی مانند یَرْمِی است تا آخر مضارع مجهول یُطْوَی یُطْوَیَانِ
یُطْوَوْنَ تُطْوَی الخ تُطْوَی تُطْوَیَانِ یُطْوَینَ الخ مانند یُرْمَی الامر منه اِطْوِ اِطْوِیَا
اِطْوُوا اِطْوِی اِطْوِیَا اِطْوِینَ اسم فاعل طَاوٍ طَاوِیَانِ طَاوُونَ طُوَاةٌ طُوًّى
طُوًّى تعلیلِ اینها مانند رَامٍ رَامِیَانِ رَامُونَ رُمَاةٌ رُمًّا رُمًّى است طِیًّا جمع تکسیر
ز ان طَاوٍ است طَاوٍ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند
رد کردند بسوی اصلش که اصلِ او طَاوِیٌ بود حرف اول را ضمه دادند و الف وحدان را حذف
کردند طُوُوِیٌ شد بعد واو و یا بهم آمدند نخستین از ایشان ساکن بود واو را یا کردند و یا در یا
ادغام کردند طُوِیٌّ شد بعد ضمه طا را بکسره بدل کردند طِیٌّ شد تعلیلِ طُوَاةٌ مانند
تعلیلِ رُمَاةٌ است طَیَّانٌ جمع تکسیر از ان طَاوٍ است طَاوٍ اسم وحدان بود چون
خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که اصلِ او طَاوِیٌ بود حرف
اول را ضمه دادند ثالث را ساکن ساختند در آخرش الف و نون مزیدتان در آوردند و الف
وحدان را حذف کردند طُوْیَانٌ شد بعد واو و یا بهم آمد اول ساکن ثانی متحرک اول را

در دوم ادغام

در دوم ادغام کردند طُیَّانٌ شد بعد ضمه را بکسره بدل کردند از جهت مناسبت یا طِیَّانٌ
تعلیلِ طُوَاءٌ و طُوًّى مانند رُمًّا و رُمًّى است طُوَیٌّ تصغیر از ان طَاوٍ است طَاوٍ
اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که اصلِ او
طَاوِیٌ بود حرف اول را ضمه دادند و ثانی قابل حرکت نبود آنرا بواو مفتوحه بدل کردند سیوم
جا یای تصغیر در آوردند طُوَیْوِیٌ شد بعد واو و یا بهم آمدند اول از ایشان ساکن ثانی
متحرک اول را در دوم ادغام کردند طُوَیِّیٌ شد بعد یای ثالث را حذف کردند طُوَیٌّ شد
و نزد بعضی اعلال طُوَیِّیٌ از جانب آخر میکنند بدین طریق که ضمه بر یا ثقیل بود
انداختند التقاء ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند طُوَیٍ شد بعد واو و یا
بهم آمدند اول از ایشان ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند طُوَیٌّ شد طَاوِیَةٌ
طَاوِیَتَانِ طَاوِیَاتٌ طَوَاوٍ جمع تکسیر از ان طَاوِیَةٌ است طَاوِیَةٌ اسم وحدان بود
چون خواستند اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول او مفتوح است ثانی قابل
حرکت نبود آنرا بواو مفتوحه بدل کردند سیوم جا الف جمع تکسیر در آوردند تا وحدان را حذف
کردند طَوَاوِیُ شد بعد ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقاء ساکنین شد میان یا و تنوین
یا را حذف کردند طَوَاوٍ شد لیکن واو واقع شد بعد الف زاید که آن واو ولی بهمزه بدل کنند
طَوَاءٍ شد تعلیل طُوًّى مانند تعلیلِ رُمًّى است طُوَیَّةٌ تصغیر از ان طَاوِیَةٌ است

مطاویه اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول را ضم دادند
ثانی قابل حرکت نبود آنرا بواو مفتوح بدل کنند سیوم جا یا تصغیر درآوردند طویّه
شد بعد واو و یا بهم آمدند نخستین حرف ازین ساکن واو را یا کردند و یا در یا ادغام
کردند طُوَیِّیَه شد بعد یا ثالث را حذف کردند طُوَیَّه شد تعلیل مطویٌّ مطویان
مطویّون مطویّة مطویّتان مطویّات مانند مرمیٌّ مرمیّان الخ است و تعلیل
مطاوی مانند تعلیل مرامی است مُطَیٌّ تصغیر از مطویٌّ است مطویٌّ اسم مکبر
بود چون خواستند که هم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که اصلش مطووی بود
حرف اول را ضم دادند ثانی را فتحه سیوم جا یا تصغیر درآوردند حرفیکه مابعد یا تصغیر بود
آنرا کسره دادند مطیووی شد بعد واو ساکن ما قبل او مکسور آن واو را به یا بدل کردند
مطیویی شد بعد دو حرف از یک جنس بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم
ادغام کردند مطیّیی شد بعد هر دو یا آخر حذف کردند مُطَیٌّ شد تعلیل مطاوی
مانند تعلیل مرامی و تعلیل تصغیر مُطَیّة مانند تعلیل تصغیر مُطَیٌّ است الظرف
منه مَطویٰ مَطویان مَطاوٍ مُطَیٌّ تعلیل مطوی مانند تعلیل مرمی است مطویات
بر اصل خود است تعلیل مطاو مانند تعلیل مرام است مُطَیٌّ تصغیر از مطوی
است مطوی اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول را

ضم دادند

رد کردند بسوی اصلش که اصل او مطووی بود حرف اول را ضم دادند ثانی را فتحه سیوم
جا یا تصغیر درآوردند حرفیکه مابعد یا تصغیر بود آنرا کسره دادند مطیووی شد بعد واو
و یا بهم آمدند نخستین ازین ساکن واو را یا کردند و یا در یا ادغام کردند مُطَیّی شد
بعد یا ثالث را حذف کردند مُطَیٌّ والآلة منه مِطویٰ مِطویان مَطاوٍ مُطَیٌّ تعلیل
مِطوی آلت مانند تعلیل ظرف است مطویان بر اصل خود است تعلیل مطاو مانند
مانند تعلیل مرام است تعلیل تصغیر مُطَیٌّ آلت مانند تعلیل تصغیر مُطَیٌّ ظرف است
مِطواة مِطواتان مَطاوٍ مُطَیّة تعلیل مِطواة مِطواتان مانند تعلیل مِرماة مِرماتان است
تعلیل مطاو مانند تعلیل مرام است مُطَیّة تصغیر از مِطواة است مِطواة
اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول را ضم دادند ثانی را فتحه
سیوم جا یا تصغیر درآوردند حرفیکه مابعد یا تصغیر بود آنرا کسره دادند بعد الف ساکن ما قبل
او مکسور آن الف را بیا بدل کنند مُطَیوِیَة شد بعد واو و یا بهم آمدند نخستین حرف ازین
ساکن واو را یا کردند یا در یا ادغام کردند مُطَیّیَة شد بعد یا ثالث را حذف کردند
مُطَیّة شد مِطوار مِطواران مَطاوی مُطَیوِیر مُطَیٌّ تعلیل مِطوار مِطواران
مانند تعلیل مِرمار مِرماران است مَطاوی مانند تعلیل مَرامی است مُطَیٌّ تصغیر
از مِطوار است مِطوار اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند

ببوی اصلش کی اصلش مطوای بود حرف اول را ضم دادند ثانی را فتحه سیوم جا یاء تصغیر
در آوردند حرفیکه ما بعد یاء تصغیر بود آنرا کسره دادند بعده الف ساکن ما قبل بود مکسور آن
الف را بیا بدل کردند مطیوییٔ شد بعده دو حرف از یک جنس بهم آمدند اول ساکن ثانی
متحرک اول را در دوم ادغام کردند مطیویّ شد بعده واو و یا بهم آمدند بتخفیل اول ایشان
ساکن واو را یا کردند و در یا ادغام کردند مطیّی شد بعده هر دو یای آخر را حذف کردند مطیّ شد
افعل التفضیل منه اَطوی اَطویانِ اَطوَون اَطاوٍ اُطَیوٍ تعلیل اَطوی مانند تعلیل اَرمی
است اَطویانِ را صلش خود است تعلیل اَطوَون مانند تعلیل اَرمَون تعلیل اَطاوٍ
مانند تعلیل اَرامٍ است اُطَیوٍ تصغیر از آن اَطوی است اَطوی اسم مکبر بود چون
خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول را ضم دادند ثانی را فتحه سیوم جا
یاء تصغیر در آوردند حرفیکه ما بعد یاء تصغیر بود آنرا کسره دادند اُطَیوِی بعده ضمه را بالقلب بعده
انداختند التقاء ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند اُطَیٍّ شد و بعضی
ادغام میکنند اُطَیٌّ شد والمؤنث منه طِیّا طِیّیان طِیّیات طُوَی طُوَیّ
طِیّ و در اصل طُویی بود واو و یا بهم آمدند واو را یا کردند و یا در یا ادغام کردند طُیّی شد
بعده ضمه طا را بکسره بدل کردند برای مناسبت یا طِیّی شد طِیّیان در اصل طُوییان بود
واو و یا بهم آمدند واو را یا کردند و یا در یا ادغام کردند طُیّیان شد بعده ضمه طا را

بکره

بکسره بدل کردند برای مناسبت یا طِیّیان شد بعده یاء ثالث را حذف کردند طِیّان شد
و بعضی یاء ثالث حذف نمیکنند طِیّیان میخوانند و بر این قیاس طِیّات طُوَی
جمع مکسر از آن طِیّ است طِیّ اسم جنس آبعد جمع خواستند که اسم وحدان جمع مکسر کنند
رد کردند بسوی اصلش که اصل طُوییّ بود حرف اول مضموم است ثانی را فتحه دادند
الف وحدان را حذف کردند طُوَی شد طُوَیّ تصغیر از آن طِیّ است طِیّ
اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که اصل او
طُوییّ بود حرف اول مضموم است ثانی را فتحه دادند سیوم جا یاء تصغیر در آوردند
طُوَیّیّ شد بعده دو حرف از یک جنس بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام
کردند ازباب عَلِمَ یَعلَمُ طَوِیَ یَطوَی طَوًی فهو طاوٍ طاویانِ طاوونَ
طُواةٌ طُوّاءٌ طُوًّی طِیٌّ طُوایا طِوًی طُوًی طاوِیَةٌ طاوِیَتانِ طاوِیاتٌ
طِواءٌ طُوًّی طُوَیَّةٌ فذاک مَطوِیٌّ مَطوِیّانِ مَطوِیّونَ مَطاوِیُّ مُطَیٌّ
مَطوِیَّةٌ مَطوِیَّتانِ مَطوِیّاتٌ مَطاوِیُّ مُطَیِّیَةٌ لم یَطوِ لم یُطوَ لا یَطوِی لا یُطوَی
لَن یَطوِیَ لن یُطوَی الامر منه اِطوَ لِتُطوَ والنهی عنه لا تَطوَ لا اَنطَوِ الظرف
منه مَطوًی مَطوَیانِ مَطاوٍ مُطَیٌّ والالة منه مِطوًی مِطوَیانِ مَطاوٍ مُطَیٌّ
مِطواةٌ مِطواتانِ مَطاوٍ مُطَیِّیَةٌ مِطواءٌ مِطواءانِ مَطاوِیُّ مُطَیٌّ افعل التفضیل

منه اطوی اطویان اطوون اطاو اطیو وقیل اطّی والمؤنث منه طیّی طیّیان
طیّیات طوی طویّ طوی طویا طوو اطویت طویتا طوین مثل مانند
خشی خشیا خشوا الخ یطوی یطویان یطوون یطوی تطویان یطوین
الخ مانند یخشی یخشیان یخشون الخ یطوی یطویان تطوی تطویان
یطوین الخ مانند یخشی یخشیان یخشون الخ الامر منه اطو اطویا اطووا
اطویا اطوی اطویا اطوین تعلیل جمع تکسیر وتصغیر این باب مانند طوی طوی
اند همزه الفا از نصر ینصر امد آمر یأمر امرا فهو آمر آمران آمرون
چون ضارب ضاربان الخ واُمِر یؤمر امرا فذاک مأمور مأموران مأمورون
چون مضروب مضروبان مضروبون الخ لم یأمر لم یؤمر لا یأمر لا یؤمر لن
یأمر لن یؤمر الامر منه مُر لیؤمر والنهی عنه لا تأمر لا تؤمر الظرف منه
مأمر مأمران مآمر مآمیر وجه دوم مأمِر والالة منه میمر میمران
مآمر مآمیر وجه دوم میمرة میمرتان مآمر مآمیر وجه دوم میمار
میمار میماران مآمیر مآمیر افعل التفضیل منه آمر آمران آمرون اوامر
اوامر والمؤنث منه امری امریان امریات امر امریات الامر منه مُر
مُرا مُروا مُری مُرا مُرن مُر را از تأمر بنا کردند تا که علامت استقبال بود آنرا

اطّوون

حذف کردند

حذف کردند مابعد حذف تا ساکن ماند نظر کردند بعین کلمه عین کلمه
مضموم بود همزه وصلی مضمومه در اولش در آوردند امر همان باشد تا سکون
آخر آخرش را وقف کرد علامت وقفی سقوط حرکت باشد اؤمر
شد بعده هر دو همزه را حذف کردند علی خلاف القیاس مُر شد هر همزه
ساکن را بر وقف حرکت بدل کردن جایز است اگر ماقبل همزه همزه
نباشد واگر ماقبل همزه باشد انجا بدل کردند همزه ثانی را بر وقف حرکت
واجب است چنانکه یأمر ویؤمر میسر مذکور اینجا دو وجه روا هست همزه را
صریح بخوانند یا بدل کنند هر جا که دو همزه در یکجا جمع شوند اول متحرک
ثانی ساکن واجب است بدل همزه ثانی بر وقف حرکت ماقبل چنانکه
آمن ایمانا اوجر وهر جا که دو همزه در یکجا جمع شوند اگر یکی از ایشان
مکسور شود ثانی را بواو بدل کردند واجب است چنانکه آوادم آودم از
حرف یضرب ادی یادی اذیا فهو آدی آدیان آدیون آدیة
آدیات آدی آدیی ادیا ادیان ادات اودیه آدیه
ادیان ادیات اوادی ادی اویدیه وادی یودی
یودیه ادیا فهو مادو مادوان مادوون مادیه مادیه

افعل التفضيل منه آدب آدبان آدبون اوادب اواديب والمونث منه
ادبى ادبيان ادبيات ادب ادبيا ماضى معلوم ادب ادبا ادبوا ادبت
ادبتا ادبن ادبت ادبتما ادبتم ادبت ادبتما ادبتن ادبت ادبنا
ادبتن ادبت ادبنا ماضى مجهول اودب اودبا اودبوا اودبت اودبتا اودبن
الخ الامر منه ايدب ايدبا ايدبوا ايدبى ايدبا ايدبن ايدب را از تاديب
بنا كردند تا كه علامت استقبال بود آنرا حذف كردند بعد حذف ساكن ماند نظر كردند
بعين كلمه عين كلمه او مكسور بود همزه وصل مكسور در اولش در آوردند ادب همان
باسكون آخرش را وقف كه علامت وقف سقوط حركت است ايدب شد
بعد همزه ساكن ما قبل او مكسور آن همزه را بيا بدل كردند ايدب شد مهموز العين
صحيح از ضرب يضرب زار يزار زارا فهو زاير زايران زايرون زارة
زآر زآر زاراء زوار زاران زار زارد زوارا زايرة زايرتان زايرات
زوائر زآر زوارة وزاير يزار زارا فذاك مزؤر مزؤران
مزؤرون الخ لم يزار لم يزرن لا يزار لا يزؤر مزؤر مزؤرن مزاد زؤون
مزاير مزاير مزاورة مزاوزتان مزاورات مزاير مزابيرة لم يزار
لم يزارا لا يزار لا يزار لن يزار الامر منه ازار ليزار والنهى عنه لا تزار

لا تزار

لا تزار مهموز اللام صحيح از فتح يفتح هنا يهنا هنا فهو هان هانون هانيان
هانيون هنية هناء هنا هنؤ هنا هنآن هنا هنية هانية هانيات
هانيات هراتا هوهنيه هراتا هوهنية مهنؤ مهنوآن مهنؤون الخ
لم يهنا لم يهنا لا يهنا لا يهنا الامر منه اهنا ليهنا والنهى عنه لا تهنا لا تهنا
الظرف منه مهنا مهنآن مهنا مهانا مهنئ والالة منه مهنا مهنا ان
مهانا مهنيا افعل التفضيل منه اهنا اهنآن اهنا اهنيا والمونث منه
هنا هنيان هنيات هنا هنيا الامر منه اهنا اهنا اهنا والخ
اين باب از ضرب يضرب هنا يهنا هنا فهو هانيا فذاك مهنؤ الامر منه
اهنا والنهى عنه لا تهنا الظرف منه مهنا والالة منه مهنا مهناة مهنا افعل
التفضيل منه اهنا والمونث منه هنيا مهموز اللام اجوف يائى از ضرب
يضرب آمد جاء يجيئ مجيئا فهو جاء فذاك مجيئ الامر منه جئ
والنهى عنه لا تجئ الظرف منه مجيئ والالة منه مجيا ومجيئة ومجيار
افعل التفضيل منه اجيا اجيآن والمونث منه جيا جيان جيات
جئى جيا ماضى معلوم جاء جاءا جاؤوا وجاءت جاءتا جئن الخ ماضى
مجهول جيئ جيا جيئوا وجيئت جيئتا جئن الخ مضارع معلوم يجيئ

یجیئان یجیئون تجیء تجیئان یجیئن الخ مستقبل مجهول یجاء یجاءان
یجاءون تجاء تجاءان یجأن الخ جاء در اصل جَیَأ بود یا متحرک ما قبل او
مفتوح آن یا را با الف بدل کفتند التقا جاء شد براین قیاس است تا جاءنا
جئن در اصل جیأن بود یا متحرک ما قبل او مفتوح آن یا را با الف بدل کفتند
التقاء ساکنین شد میان الف و همزه الف را حذف کردند جأن شد بعد از فتح
جیم را بکسره بدل کفتند جئن شد براین قیاس است تا جئنا یجیء در اصل یجیئ
کسره بر یا ثقیل بود نقل کرده با ما قبل دادند یجیء شد براین قیاس است در باقی
مگر در یجیئن و تجیئن که یا با التقاء ساکنین خواهد افتاد و چنانچه یجیئن در اصل
یجیئن بود کسره بر یا ثقیل بود نقل کرده بما قبل دادند التقاء ساکنین شد میان یا و همزه
یا را حذف کردند یجئن شد و قرار رسید که کو همزه ساکن ما قبل او مکسور آن
همزه را با یا بدل کردند یجین شد یجاء در اصل یجیأ بود یا متحرک ما قبل اکنون
ما قبل او مفتوح گشت آن یا را با الف بدل کفتند یجاء شد و براین قیاس است
در باقی مگر در یجأن و تجأن که یجأن در اصل یجیأن بود یا متحرک ما قبل او
حرف صحیح ساکن حرکت یا را نقل کرده با ما قبل دادند بعد یا در اصل متحرک
اکنون ما قبل او مفتوح آن یا را با الف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و همزه

الف را حذف

الف را حذف کردند یجأن شد و قرار رسید که کو همزه ساکن ما قبل او مفتوح
آن همزه را با الف بدل کفتند یجان شد جاءٍ در اصل جایئ بود یا واقع
بعد از الف اسم فاعل مادام اصل سلامت نماند است آن یا را به همزه بدل کردند
جائئ بود شد بعد دو همزه در یک کلمه بهم آمدند یکی از آن مکسور بود ثانی را با یا بدل کردند
جائی شد بعد ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقاء ساکنین شد میان یا و تنوین
یا را حذف کردند جاءٍ شد تعلیل دوم جاءٍ در اصل جایئ بود قلب مکانی
کردند همزه را بجای یا آوردند و یا را بجای همزه جائی شد بعد ضمه بر یا ثقیل
بود انداختند التقاء ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند جاءٍ شد
جاءان در اصل جاییان بود یا واقع بعد الف اسم فاعل و در اصل سلامت نماند
است آن یا را به همزه بدل کردند جاءان شد بعد دو همزه در یک کلمه بهم آمدند یکی از آن
مکسور ثانی را با یا بدل کردند جائیان شد تعلیل دوم جائیان در اصل جایئان بود
قلب مکانی کفتند همزه را بجای یا آوردند و یا را بجای همزه جائیان شد جاؤن
در اصل جاییون بود یا واقع شد بعد الف اسم فاعل و در اصل سلامت
نماند است آن یا را به همزه بدل کفتند جائئون شد بعد دو همزه در یک کلمه
بهم آمدند یکی از آن مکسور ثانی را با یا بدل کفتند جائیون شد بعد ضمه بر یا ثقیل بود

نقل کرده بما قبلش دادند بعد از سلب حرکت ما قبل التقاء ساکنین شد میان
یاء و واو یا را حذف کردند جاءون شد تعلیلات دوم جاءون در اصل جایئون
قلب همزه کردند همزه را بجای یا آوردند و یا را بجای همزه جایئون بعد ضمه بر یا ثقیل
بود نقل کردند بما قبلش دادند بعد از سلب حرکت ما قبل التقاء ساکنین شد میان یا
و واو یا را حذف کردند جاءون شد جاءة جمع تکسیر ازان جاءٍ است جاءٍ
اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش جیء
که اصل او جایئ بود حرف اول مفتوح است ثالث را فتح دادند در آخرش
تا در آورده الف وحدان را حذف کردند جیاءة شد بعد یا متحرک ما قبل او مفتوح
آن یا را با الف بدل کردند جاءة شد جیاءة جمع تکسیر ازان جاءٍ است جاءٍ
اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش
که اصل او جایئ بود حرف اول را ضمه دادند ثالث را ساکن ساخته بعد فتح
شد و الف جمع تکسیر در آوردند الف وحدان را حذف کردند جیّا شد جیئی
جمع تکسیر ازان جاءٍ است جاءٍ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان
را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که اصل او جایئ بود حرف اول را ضمه دادند
و ثالث را ساکن ساخته فتح و الف وحدان را حذف کردند جیئا شد جیئی

جمع تکسیر ازان

جمع تکسیر ازان جاءٍ است جاءٍ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند
رد کردند بسوی اصلش که اصل او جایئ بود حرف اول را ضم دادند ثالث را
ساکن ساخته الف وحدان را حذف کردند جیئی شد بعد ضمه جیم را بکسره
بدل کردند از جهت مناسبت یا جیئی شد جیئا جمع تکسیر ازان جاءٍ است
جاءٍ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی
اصلش که اصل او جایئ بود حرف اول را ضم دادند ثالث را فتح دادند در آخرش
الف ممدوده در آورده الف وحدان را حذف کردند جیاء شد جیئان جمع تکسیر ازان
جایئ است جایئ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند
رد کردند بسوی اصلش که اصل او جایئ است حرف اول را ضمه دادند ثالث را
ساکن ساخته در آخرش الف نون در آورده الف وحدان را حذف کردند
جیئان شد بعد ضمه ثقیل بود جیم را بکسره بدل کردند از جهت مناسبت یا
جیئان شد جیاء جمع تکسیر ازان جاءٍ است جاءٍ اسم وحدان بود چون خواستند
که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که اصل او جایئ بود حرف
اول را کسره دادند ثالث را فتح بعد حرف ثالث الف جمع تکسیر در آورده الف وحدان را
حذف کردند جیاء شد جیئو جمع تکسیر ازان جاءٍ است جاءٍ اسم وحدان بود چون

خواستند که اسم وحد از جمع تکسیر رد کردند بسوی اصلش که اصل او جاییی بود
حرف اول و ثالث را ضم دادند بعد حرف ثانی واو مسکنه در آورده الف وحد انرا
حذف کردند جُوَیْیی شد جُوَیِّی تصغیر از ان جار است جار اسم مکبر بود چون
خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که اصل او جاییی بود
حرف اول را ضم دادند ثانی قابل حرکت بود آنرا بواو مفتوحه بدل کردند سیوم جا
تصغیر در آوردند جُوَیْیِیی شد بعده دو حرف از یک جنس بهم آمدند اول ساکن ثانی
متحرک اول را در دوم ادغام کردند جُوَیِّی شد جائیة جائیتان جائیات
جوایا جُیَیْئَة جُوَیِّئَة جائیة در اصل جاییة بود یا واقع شد بعد الف
اسم فاعل و در اعلال سلامت نمانده است آن یا را بهمزه بدل کردند جائیة
شد تعلیل دوم جائیة بود قلب مکانی کنند همزه را بجای یا آوردند و یا را بجای
همزه جائیة شد بر این قیاس است در باقی جوایا جمع تکسیر از ان جائیة است
جائیة اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر رد کردند بسوی اصلش که
اصل او حرف اول مفتوح است ثانی قابل حرکت بود آنرا بواو مفتوحه بدل
کردند سیوم جا الف جمع تکسیر در آورده تا وحدان را حذف کردند جوایی شد
بعده یا واقع شد بعد الف اسم فاعل و ما قبل الف نیز حرف علت است آن یا را

بالهمزه

بهمزه بدل کردند جوائی شد بعده همزه مکسور واقع شد میان یا و الف و یا آن همزه را بیا
مفتوحه بدل کنند جوایی شد بعده یا متحرک ما قبل او مفتوح آن یا را بالف
بدل کردند جوایا شد تعلیل دوم جوایا جمع تکسیر از ان جائیة است جائیة اسم وحدان
بود چون خواستند که اسم وحدان از جمع تکسیر رد کردند بسوی اصلش که اصل او
جائیة بود حرف اول مفتوح است ثانی قابل حرکت بود آنرا بواو مفتوحه بدل کردند
سیوم جا الف جمع تکسیر در آورده تا وحدان را حذف کردند جواجی شد قلب مکانی
کردند همزه را بجای یا آوردند و یا را بجای همزه جوائی شد بعده یا متحرک ما قبل او مفتوح
آن یا را بالف بدل کنند جوایا شد جُیَیْئَة جمع تکسیر از ان جائیة است جائیة
اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان از جمع تکسیر رد کردند بسوی اصلش
که اصل او جائیة بود حرف اول را ضم دادند ثالث را ساکن جا ساکن فتح الف و تا
وحدان را حذف کنند جُیَیْئَة شد جُوَیِّئَة تصغیر از ان جائیة جائیة
اسم فاعل مکبر بعض چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که اصل او
جائیة بود حرف اول را ضم دادند ثانی قابل حرکت بود آنرا بواو مفتوحه بدل کردند
سیوم جا یا تصغیر در آوردند جُوَیْیِئَة شد بعده دو حرف از یک جنس بهم آمدند
اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند جُوَیِّئَة شد بعده یا ثالث را

حذف کردند جوتیة شد بعد کسرهٔ یا را بفتحه بدل کردند از برای مناسبت تا تانیث
جوتیّة شد مجیئ مجیئان مجیئون مجاءٍ مجیئ مجیئ در اصل مجیوءٌ
بود ضمه بر یا ثقیل بود نقل کرده بما قبل دادند بعد التقاء ساکنین شد میان یا و وا
و ببعضی اول افتاد لدن الثانی علامة والعلامة لا تحذف مجوءٌ شد بعد ضمهٔ جیم
بکسره بدل کردند تا دلالت کند بر حذف یا مجوءٌ شد بعد واو ساکن ما قبل او مکسور
آن واو را بیا بدل کردند مجیئٌ شد بر وزن مفیل و نزد بعض ثانی افتاد لدن الثانی
زایده والزایده احق بالحذف مجیءٌ شد بعد ضمهٔ جیم را بکسره بدل کردند از جهة
مناسبت یا مجیئ شد بر وزن مفعل و بر این قیاس است در باقی بیع مجایئ
جمع تکسیر از آن مجیئ است مجیئ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را
جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که اصلش مجیوء بود حرف اول مفتوح است
ثانی را بفتح دادند سیوم الف جمع تکسیر در آوردند حرفی که بعد الف جمع تکسیر بود آن را
کسره دادند مجایوءٌ شد بعد واو ساکن ما قبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند مجایئ
شد مجیّئ تصغیر از آن مجیئ است مجیئ اسم مکبر بود چون خواستند که اسم وحدان
را جمع تکسیر مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که اصلش مجیوء بود حرف اول را
ضمه دادند ثانی را فتحه سیوم جا یای تصغیر در آوردند حرفی که ما بعد یای تصغیر بود آن را کسره دادند

مجیّئوٌ دادند

مجیّیوءٌ شد بعد واو ساکن ما قبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند مجیّییءٌ شد
بعد دو حرف از یک جنس بهم آمدند اول ساکن بود اول را در دوم ادغام کردند
مجیّیءٌ شد بعد یا ثالث مجیّئة شد بعد کسره را بفتح بدل کردند از برای
مناسبت تا تانیث مجیّئة شد لم یجئ در اصل یجیء بود چون لم جازمه در اول
فعل مضارع غایب معلوم در آمد آخرش را جزم کرد علامت جزم سقوط حرکت شد
التقاء ساکنین شد میان یا و همزه یا را حذف کردند لم یجئ شد و تراز رسد که همزه
ساکن ما قبل او مکسور آن همزه را بیا بدل کردند لم یجی شد بر این قیاس است صیغها
در صیغهای واحد معلوم و مجهول و دیگر یجئن الامر منه جئ جیئا جیئوا جیئا جئن
جئ را از تجیئ بنا کردند تا که علامت استقبال بود از او حذف کردند بعد حذف متحرک
ماند امر همان بنا بر سکون آخر آخرش را وقف کرد علامت وقف سقوط حرکت شد
التقاء ساکنین شد میان یا و همزه یا را حذف کردند جئ شد و تراز رسد که همزه ساکن
ما قبل او مکسور آن همزه را بیا بدل کردند جی شد تعلیل دوم جئ در اصل اجیئ بود
ما خوذ از تجیئ تا که علامت استقبال بود از او حذف کردند ما بعد تا ساکن ماند نظر کردند
بسوی عین کلمه عین کلمه او مکسور بود همزه وصل مکسوره در اول او در آوردند امر همان بنا
بسکون آخر آخرش را وقف کرد علامت وقف سقوط حرکت است اجئ شد

بعدها بحرکت جیم از همزه استغنا حاصل شد همزه را حذف کردند جی شد و ترا از
که گوی همزه ساکن ما قبل او مکسور آن همزه را بیا بدل کنند جی شد تعلیلات دویم
جیا در اصل اجیا بود ماخوذ از تجیان تا که علامت استقبال است الخ تعلیل
جیئوا در اصل اجیئوا بود ماخوذ از تجیئوا تا که علامت استقبال بود جیای
در اصل اجیای بود ماخوذ تجیاین الخ جئن در اصل اجئن بود
ماخوذ از تجئن تا که علامت الخ دو رجئن تر از کم گوی همزه ساکن ما قبل
او مکسور آنهمزه بیا بدل کردند جین شد و بر این قیاس است در امر بالام و نهی
دیگر که گوی تا آخر الظرف منه مجیئ مجیئان مجایا مجیئ مجیئ در اصل
مجیئ بود کسره بر یا ثقیل بود نقل کرده بما قبل دادند مجیئ شد بر این قیاس است
مجیئان مجایا جمع تکسیر ازان مجیئ است مجیئ اسم وحدان بود چون خواستند که
اسم وحدان را جمع تکسیر کردند بسوی اصل کش که اصل او مجیئ بود حرف اول
مفتوح است ثانی را نیز فتح دادند سیوم جا الف جمع تکسیر در آوردند مجایئ شد
بعدها قلب مکانی کردند همزه را بجای یا آوردند و یا را بجای همزه مجائی شد بعده
همزه مکسوره واقع شد میان الف و یا آن همزه را بیا بدل کنند مجایی شد بعده
یا متحرک ما قبل او مفتوح آن یا را با الف بدل کردند مجایا شد مجیئ تصغیر ازان

ان مجیئ

مجیئ است مجیئ اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی
اصل کش که اصل او مجیئ بود حرف اول را ضم دادند ثانی را فتح سیوم جا یا تصغیر در آوردند
مجییئ شد بعده دو حرف از یک جنس بهم آمدند نخستین از ایشان ساکن اول را
در دوم ادغام کنند مجیئ شد و الآلة منه مجیا مجیا آن بر اصل خود اند مجایا مجیئ
مجایا جمع تکسیر ازان مجیا است مجیا اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان
را جمع تکسیر کنند حرف اول و ثانی را فتح دادند سیوم جا الف جمع تکسیر در آوردند حرفیکه
ما بعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند مجایئ شد بعده قلب مکانی کردند همزه را
بجای یا و یا را بجای همزه مکسوره واقع شد میان الف و یا آن همزه را بیا مفتوحه بدل کردند مجایی
شد بعده یا متحرک ما قبل او مفتوح آن یا را با الف بدل کردند مجایا شد مجیئ
جمع تکسیر ازان مجیا است مجیا اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را
مصغر کنند حرف اول را ضم دادند ثانی را فتح سیوم جا یا تصغیر در آوردند حرفیکه
ما بعد یا تصغیر بود آنرا کسره دادند مجییئ شد بعده دو حرف از یک جنس بهم آمدند
نخستین از ایشان ساکن اول را در دوم ادغام کنند مجیئ شد مجیئة
مجیئتان بر اصل خود اند مجایا مجیئة مجایا جمع تکسیر ازان مجیئة است
مجیئة اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول و ثانی را

فتح دادند سیوم جا الف جمع تکسیر در آوردند حرفیکه ما بعد جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند مجایئ
اول بعد قلب مکانی کردند همزه را بجای یا آوردند و یا را بجای همزه مجاییء شد بعد
همزه مکسور واقع شد میان الف و یا آن همزه را بیای مفتوح بدل کنند مجایی
شد بعد یا متحرک ما قبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند مجایاة شد بعد تا را حذف
کنند مجایا شد مجیئة تصغیر از آن مجیئة است مجیئة اسم مکبر بود چون
خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول را ضمه دادند ثانی را فتح سیوم جا یای تصغیر
در آوردند حرفیکه ما بعد یای تصغیر بود آنرا کسره دادند مجییئة شد بعد دو حرف
از یک جنس بهم آمدند نخستین از آن ساکن اول را در دوم ادغام کردند مجیّئة شد
مجیئ مجییان بر اصل خود اند مجایی مجیئ مجایئ جمع تکسیر از آن مجیئ
است مجیئ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول
و ثانی را فتح دادند سیوم الف جمع تکسیر در آوردند حرفیکه ما بعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند
بعد الف ساکن ما قبل او مکسور آن الف را بیا بدل کردند مجایئ شد مجیّئ تصغیر از آن
مجیئ است مجیئ اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول را
ضمه دادند و ثانی را فتحه سیوم یای تصغیر در آوردند حرفیکه ما بعد یای تصغیر بود آنرا کسره
دادند بعد الف ساکن ما قبل او مکسور آن الف را بیا بدل کردند مجییئ شد بعد

دو حرف از

دو حرف از یک جنس بهم آمدند نخستین از آن ساکن اول را در دوم ادغام کنند
مجیّئ شد بعد یای ثالث را حذف کردند مجیّ شد افعل التفضیل منه اجیی
اجییان اجیئون اجایا اجیّی اجایا جمع تکسیر از آن اجیی است اجیی
اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول مفتوح است
ثانی را نیز فتح دادند سیوم جا الف جمع تکسیر در آوردند حرفیکه ما بعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره
دادند اجایئ شد قلب مکانی کردند همزه را بجای یا آوردند و یا را بجای همزه اجایئ
شد بعد یا متحرک ما قبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند اجایا شد اجیّی جمع مکسر تصغیر
از آن اجیی است اجیی اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول
را ضمه دادند ثانی را فتحه سیوم جا یای تصغیر در آوردند حرفیکه ما بعد یای تصغیر بود آنرا کسره
دادند اجییی شد بعد دو حرف از یک جنس بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را
در دوم ادغام کنند اجیّی شد و المؤنث منه جیا جییان جییات جیی
جییا جیا در اصل جیای بود ضمه جیم را بکسره بدل کردند از جهت مناسبت یا
جیا شد بر این قیاس است باقی جیی جمع تکسیر از آن جیای است جیای
اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که
اصل او جیای بود حرف اول مضموم است ثانی را فتح دادند و الف را حذف

کردند جُیَیٌّ شد جُیَیًّا تصغیر از آن جَیًّا ای است جَیَّای اسم مکبر بود چون
خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که اصل او جُیَایُو بود
حرف اول مضموم است ثانی را فتح دادند سیوم جا تصغیر در آوردند جُیَیْایُ شد
و تراکم کی همزه مفتوح ما قبلش او یا مد زاید آن همزه را بیا بدل کردند جُیَیْیٌ شد
پس دو حرف از یک جنس بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام
کردند جُیَیٌّ شد مهموز الفا ناقص لفیفهای این باب مانند رَمَی یَرْمِی و در
وجه را اَتَی یَأْتِی اِتْیًا فهو آتٍ آتِیانِ آتُونَ برقیاس رامٍ رامِیانِ
رامُونَ و ذاک مَأْتِیٌّ مَأْتِیّانِ مَأْتِیُّونَ برقیاس مَرْمِیٌّ مَرْمِیّانِ
مَرْمِیُّونَ لم یَأْتِ لم یُؤْتَ لا یَأْتِی لا یُؤْتَی لن یَأْتِیَ لن یُؤْتَی الامر منه
اِیتِ لِتُؤْتَ والنهی عنه لا تَأْتِ لا تُؤْتَ الظرف منه [illegible] مَأْتًی برقیاس
مَرْمًی والآلة منه مِیْتًی مِیْتَیانِ و مِیتاةٌ مِیتاةٌ افعل التفضیل منه
آتَی والمونث منه اُتْیَی آتَیانِ آتَوْنَ اَوَاتٍ اُوَیْتٍ اَداتٍ در اصل
ءَاآتٍ بود دو همزه در یک کلمه بهم آمدند دوم متحرک ازین ما قبلش مکسور بود ثانی را
بواو مفتوحه بدل کردند اَوَاتٍ شد برین قیاس تصغیر اُوَیْتٍ والمونث منه
اُتْیَی برقیاس رُمْیَی ماضی معلوم اَتَی اَتَیا اَتَوا اَتَتْ اَتَتا اَتَیْنَ

اَتَیْتَ

اَتَیْتَ الخ مانند رَمَی رَمَیا ماضی مجهول اُتِیَ اُتِیا اُتُوا برقیاس رُمِیَ رُمِیا
رُمُوا الخ مضارع معلوم یَأْتِی یَأْتِیانِ یَأْتُونَ برقیاس یَرْمِی یَرْمِیانِ یَرْمُونَ
مضارع مجهول یُؤْتَی یُؤْتَیانِ یُؤْتَوْنَ برقیاس یُرْمَی یُرْمَیانِ الی آخره
الامر منه اِیتِ اِیتِیا اِیتُوا اِیتِی اِیتِیا اِیتِینَ و بعضی همزه
را حذف کنند بکثرت الاستعمال تِ تِیا تُوا تِی تِیا تِینَ مهموز العین
وَأَدَ یَئِدُ وَأْدًا فهو وائِدٌ وائِدانِ وائِدُونَ وَأَدَةٌ وُأْدٌ وُآدٌ وُأَّدٌ
وُأَّارٌ وُأّادٌ وِئادٌ وآدٌ واءِدٌ اُوَیْئِدٌ وائِدَةٌ وائِدَتانِ وائِداتٌ اَوائِدُ
وُأَّدٌ اُوَیْئِدَةٌ فذاک مَوْءُودٌ مَوْءُودانِ مَوْءُودُونَ مَوائِیدُ مُوَیْئِیدٌ
مَوْءُودَةٌ مَوْءُودَتانِ مَوْءُوداتٌ مَوائِدُ مُوَیْئِدَةٌ لم یَئِدْ لم یُوأَدْ
لا یَئِدُ لا یُوأَدُ لن یَئِدَ لن یُوأَدَ الامر منه اِئِدْ لِتُوأَدْ والنهی عنه لا تَئِدْ لا تُوأَدْ
الظرف منه مَوْئِدٌ والآلة منه مِیئادٌ مِیئادَةٌ مِیئادٌ افعل التفضیل منه
اَوْأَدُ اَوْأَدانِ والمونث منه وُأْدَی وُأْدَیانِ الخ ماضی معلوم وَأَدَ
وَأَدا وَأَدُوا وَأَدَتْ وَأَدَتا وَأَدْنَ وَأَدْتَ وَأَدْتُما وَأَدْتُمْ وَأَدْتِ
وَأَدْتُما وَأَدْتُنَّ وَأَدْتُ وَأَدْنا ماضی مجهول وُئِدَ وُئِدا وُئِدُوا الی آخره
مضارع معلوم یَئِدُ یَئِدانِ یَئِدُونَ تَئِدُ تَئِدانِ یَئِدْنَ الخ مضارع مجهول

يُؤَدُّ يُؤَدَّانِ يسيلو يُؤَدُّونَ تُؤَدُّ تُؤَدَّانِ يُؤَدُّونَ الخ الامر منه
إِيْدَ إِيدَا إِيدُوا إِيدِي إِيدَا إِيدُنَ مهموز الفا لفيف مقرون أَدَى يَأْدِي
أَدْيًا فهو آدٍ آدِيَانِ آدُونَ الخ فذاك مَأْدِيٌّ مَأْدِيَّانِ مَأْدِيُّونَ الخ
الامر منه ايدِ لِيَأْدِ والنهي عنه لَا تَأْدِ وَلَا تَأْدُوا والظرف منه مَأْدًى مَأْدَيَانِ
والآلة منه مِأْدًى مِأْدَيَانِ ومِأْدَاةٌ ومِأْدَاتَانِ افعل التفضيل منه آدَى آدَيَانِ آدُونَ
أَوَادٍ دراصل أَأْدِيٌ بود دو همزه در يك كلمه بهم آمدند هر دو متحرك ثانی را ازيشان كه مكسوره بود
ثانيه را براو بدل كردند أَوَادٍ شد أُيَيْدِي در بعضى أُدَيٌّ والمؤنث منه إِيدَى إِيدَيَانِ
إِيدَيَاتٌ أُدًى أُدَيَّاتٌ اين باب مانند طَوَى يَطْوِي است ماضی معلوم أَدَى أَدَيَا
أَدَوْا أَدَتْ أَدَتَا أَدَيْنَ أَدَيْتَ أَدَيْتُمَا أَدَيْتُمْ أَدَيْتِ أَدَيْتُمَا أَدَيْتُنَّ أَدَيْتُ
أَدَيْنَا ما تعليلات رَمَى يَرْمِي رَمَيَا رَمَوْا ماضی مجهول أُدِيَ أُدِيَا أُدُوا أُدِيَتْ أُدِيَتَا
أُدِينَ الخ مضارع معلوم يَأْدِي يَأْدِيَانِ يَأْدُونَ تَأْدِي تَأْدِيَانِ يَأْدِينَ الخ
مضارع مجهول يُؤْدَى يُؤْدَيَانِ يُؤْدَوْنَ تُؤْدَى تُؤْدَيَانِ يُؤْدَيْنَ الخ الامر منه
إِيدِ إِيدِيَا إِيدُوا إِيدِي إِيدِيَا إِيدِينَ مهموز العين لفيف مقرون وَأَى يَأْيِي
وَأْيًا فهو وَاءٍ وَائِيَانِ وَاؤُونَ بر قياس وَاقٍ وَاقِيَانِ الخ فذاك مَوْئِيٌّ
الامر منه إِيْ لِيَئِ والنهي عنه لَا تَئِ لَا تَؤُوا والظرف منه مَوْأًى والآلة منه مِيأًى

مِيأًى ومِيأَاةٌ ومِيأَاتَانِ افعل التفضيل منه أَوْأَى أَوْأَيَانِ والمؤنث منه وُؤْيَا وُؤْيَيَانِ
چون رَمَى يَرْمِي است وَأَى وَأَيَا وَأَوْا وَأَتْ وَأَتَا وَأَيْنَ وَأَيْتَ الخ وَأَى
وَأَيَا وَأَوْا چون رُمِيَ الخ مضارع معلوم يَئِي يَئِيَانِ يَؤُونَ تَئِي تَئِيَانِ
يَئِينَ تَئِي تَئِيَانِ تَأْيِنَ تَئِيَانِ تَئِينَ اِئِي نَئِي مضارع مجهول يُوأَى
يُوأَيَانِ يُوأَوْنَ تُوأَى تُوأَيَانِ يُوأَيْنَ الخ تعليلات اين باب مانند وَقَى
يَقِي الامر منه اِ اِيَا اُوا اِي اِيَا اِينَ مَدَّ يَمُدُّ مَدًّا فهو مَادٌّ مَادَّانِ مَادُّونَ
مَادَّةٌ مَادَّتَانِ مَادَّاتٌ مَوَادُّ مُدَّادٌ مُدَّدٌ مُدَّدٌ مُدَّانٌ مُدَّادٌ مُدَّدٌ مُدَيْدَةٌ مَادَّةٌ مَادَّتَانِ مَادَّاتٌ مَوَادُّ
مُدَّةٌ وَمُوَيْدَةٌ وَمَدٌّ مُدَيْدٌ مَدًّا فذاك مَمْدُودٌ مَمْدُودَانِ مَمْدُودُونَ مَمَادِيدُ
مُمَيْدِيدٌ لَا يَمُدُّ لَا يُمَدُّ لَنْ يَمُدَّ لَنْ يُمَدَّ الامر منه مُدَّ امْدُدْ لِيَمُدَّ لِيَمْدُدْ والنهي عنه
لَا تَمُدَّ لَا تَمْدُدْ لَا تُمَدَّ لَا تُمْدَدْ الظرف منه مَمَدٌّ مَمَدَّانِ والآلة منه مِمَدٌّ مِمَدَّانِ
مِمَدَّةٌ مِمَدَّتَانِ مِمْدَادٌ مِمْدَادَانِ افعل التفضيل منه أَمَدُّ أَمَدَّانِ والمؤنث
منه مُدَّى مُدَّيَانِ مُدَّيَاتٌ مُدَدٌ مُدَيْدًا ماضی معلوم مَدَّ مَدَّا مَدُّوا مَدَّتْ
مَدَّتَا مَدَدْنَ مَدَدْتَ مَدَدْتُمَا مَدَدْتُمْ مَدَدْتِ مَدَدْتُمَا مَدَدْتُنَّ مَدَدْتُ
مَدَدْنَا مَدَّ دراصل مَدَدَ بود دو حرف از يك جنس بهم آمدند هر دو متحرك اول را ساكن كردند در دوم
ادغام كردند مَدَّ شد براين قياس است تا مَدَّتَا مَدَدْنَ بر اصل خود است مَدَّتْ

در اصل مَدَدْتَ بود دال و تا قریب المخرج بهم آمدند دال را تا کردند و تا در تا
ادغام کنند مَدَّتَّ شد ماضی مجهول مُدَّ مُدّا مُدُّوا مُدَّتْ مُدَّتا مُدِدْنَ تا آخر
مُدَّ در اصل مُدِدَ بود دو حرف از یک جنس بهم آمدند و متحرک اول را ساکن کرده در دوم
ادغام کردند مُدَّ شد بر این قیاس است تا آخر مضارع معلوم یَمُدُّ یَمُدّانِ
یَمُدُّونَ تَمُدُّ تَمُدّانِ یَمْدُدْنَ تَمُدُّ تَمُدّانِ تَمُدُّونَ تَمُدِّینَ
تَمُدّانِ تَمْدُدْنَ اَمُدُّ نَمُدُّ مادّ در اصل مادِد بود دو حرف از یک جنس بهم
آمدند هر دو متحرک اول را ساکن کرده در دوم ادغام کردند مادّ شد بر این قیاس است
باقی مَدَّة جمع تکسیر ازان مادّ است مادّ اسم وحدان بود چون خواستند که
اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصل اش که اصل او مادِد بود حرف اول
مفتوح است ثالث را نیز فتح دادند در آخر تا در آوردند الف وحدان را حذف کردند
مَدَدَة شد بعد از دو حرف از یک جنس بهم آمدند اول را ساکن کرده در دوم ادغام کنند مَدَّة
شد مُدّاد جمع تکسیر ازان مادّ است مادّ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم
وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصل اش که اصل او مادِد بود حرف اول را ضمه دادند
ثالث را مشدد ساخته فتح بعد ثالث الف جمع تکسیر را آوردند مُدّاد شد مُدَّد
جمع تکسیر ازان مادّ است مادّ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را

جمع تکسیر کنند

جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصل اش که اصل او مادِد بود حرف اول را ضم دادند و ثالث
را مشدد ساخته فتحه الف وحدان را حذف کردند مُدَّد شد مُدَّد جمع تکسیر ازان مادّ
است مادّ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند
بسوی اصل اش که اصل او مادِد بود حرف اول را ضمه دادند و ثالث را ساکن کرده
الف وحدان را حذف مُدْد شد بعد از دو حرف از یک جنس بهم آمد اول ساکن
ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند مُدّ شد مُدّاء جمع تکسیر ازان مادّ است مادّ
اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصل اش که
اصل او مادِد بود حرف اول را ضمه دادند ثالث را مشدد ساخته حرکت فتحه در آخر
الف ممدوده در آورده الف وحدان را حذف کردند مُدَداء شد بعد از دو حرف از یک جنس
بهم آمدند هر دو متحرک اول را ساکن کرده در دوم ادغام کردند مُدّاء شد مُدّان جمع تکسیر
ازان مادّ است مادّ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند
رد کردند بسوی اصل اش که اصل او مادِد بود حرف اول را ضمه دادند ثالث را ساکن
ساخته در آخر او الف و نون مزیدتان در آوردند و الف وحدان را حذف کردند مُدْدان
شد مُدْدان شد بعد از دو حرف از یک جنس بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را
در دوم ادغام کنند مُدّان شد مِدادٌ جمع تکسیر ازان مادّ است مادّ اسم وحدان بود

چون خواستند که اسم جدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که اصل او
مادد بود حرف اول را کسره دادند ثانی فتحه سیوم جا الف جمع تکسیر در آوردند
الف اول جدان را حذف کردند مداود شد مداود جمع تکسیر از ان مادّ است مانند ضروب
اما بسوی اصلش رد میکنند مویّد تصغیر از ان مادّ است مادّ اسم مکبر بود چون
خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که اصل او مادد بود
حرف اول را ضم دادند ثانی قابل حرکت نبود آنرا بواو مفتوحه بدل کردند سیوم جا
یا تصغیر در آوردند مویّد شد مادّة مادّة آن مادّات موادّ مدد و مویّد موادّ جمع تکسیر
از ان مادّة است مادّة اسم وحدان بود چون خواستند که اسم جدان را جمع تکسیر کنند
رد کردند بسوی اصلش که اصل او ماددة بود حرف اول مفتوح است ثانی قابل
حرکت نبود آنرا بواو مفتوحه بدل کردند سیوم جا الف جمع تکسیر در آوردند حرفیکه
ما بعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند موادد شد بعد دو حرف از یک جنس بهم
آمدند هر دو متحرک اول را ساکن کرده در دوم ادغام کردند موادّ شد مدّ و مانند
ضرب است اما بسوی اصلش رد میکنند مویّدة شد تصغیر از ان مادّة
است مادّة اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند
بسوی اصلش که اصل او ماددة بود حرف اول را ضم دادند ثانی قابل حرکت نبود

آنرا بواو

آنرا بواو مفتوحه بدل کردند سیوم جا یا تصغیر در آوردند مویّدة شد الظرف منه
ممدّ ممدّان ممادّ ممیدّ ممدّ در اصل ممدد بود دو حرف از یک جنس بهم آمدند
هر دو متحرک اول را نقل کرده بما قبل دادند بعد اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم
ادغام کردند ممدّ شد بر این قیاس ممدّان است ممادّ جمع تکسیر از ان ممدّ است
ممدّ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم جدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که
اصل او ممدد بود حرف اول مفتوح است ثانیرا نیز فتحه دادند سیوم جا الف جمع تکسیر
در آوردند حرفیکه ما بعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند ممادد شد بعد دو حرف از یک
جنس بهم آمدند هر دو متحرک اول را ساکن کرده در دوم ادغام کردند ممادّ شد ممیدّ
تصغیر از ان ممدّ است ممدّ اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند
رد کردند بسوی اصلش که اصل او ممدد بود حرف اول را ضم دادند ثانیرا فتحه سیوم
جا یا تصغیر در آوردند حرفیکه ما بعد یا تصغیر در آورده بود آنرا کسره دادند ممیدد شد
شد بعد دو حرف از یک جنس بهم آمدند الخ والآلة منه ممدّ ممدّان ممادّ
ممیدّ ممدّ در اصل ممدد بود دو حرف از یک جنس بهم آمدند هر دو متحرک حرکت
اول را نقل کرده بما قبل دادند بعد اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند
ممدّ شد نزد بعضی ممدد صحیح است ادغام نمیکنند بر این قیاس است ممدّان الخ

ممادّ جمع تکسیر از ان مُمِدّ است مُمِدّ اسم حدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که اصل او مُمْدِد بود حرف اول را نیز فتح دادند سیوم جا الف جمع تکسیر در آوردند حرفیکه مابعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند ممادِد شد بعد دو حرف از یک جنس بهم آمدند هر دو متحرک اول را ساکن کرده در دوم ادغام کردند ممادّ شد مُمَیْدّ تصغیر از ان مُمِدّ است مُمِدّ اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغّر کنند رد کردند بسوی اصلش که اصل او مُمْدِد بود حرف اول را ضم دادند ثانی را فتح سیوم جا یای تصغیر در آوردند حرفیکه مابعد یای تصغیر بود آنرا کسره دادند مُمَیْدِد شد بعد دو حرف از یک جنس بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند مُمَیْدّ شد وجه دویم مُمَیْدّ تصغیر از ان مُمِدّ است مُمِدّ اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول را ضم دادند ثانی را فتحه سیوم جا یای تصغیر در آوردند مُمَیْدّ شد مُمِدّة مُمِدّتان ممادّ مُمَیْدّة مُمِدّة در اصل مُمْدِدَة بود دو حرف از یک جنس بهم آمدند هر دو متحرک حرکت اول را نقل کرده بما قبل دادند بعد اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند مُمِدّة شد بر این قیاس است ثانی را ممادّ جمع تکسیر از ان مُمِدّة است مُمِدّة اسم حدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند

ردکردند

رد کردند بسوی اصلش که اصل او مُمْدِدَة بود حرف اول را نیز فتح دادند سیوم جا الف جمع تکسیر در آوردند حرفیکه مابعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند ممادِد شد بعد دو حرف از یک جنس بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند ممادّ شد مُمَیْدّة تصغیر از ان مُمِدّة است مُمِدّة اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که اصل او مُمْدِدَة بود حرف اول را ضمه دادند ثانی را فتحه سیوم جا یای تصغیر در آوردند حرفیکه مابعد یای تصغیر بود آنرا کسره دادند مُمَیْدِدَة شد وجه دویم مُمَیْدّة تصغیر از ان مُمِدّة است مُمِدّة اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول را ضم دادند ثانی را فتح سیوم جا یای تصغیر در آوردند مُمَیْدّة شد بر این قیاس است در تصغیر ظرف و آلة مَمَدّ و ناخر بر اصل خود اند افعل التفضیل منه اَمَدّ اَمَدّان اَمَدّون اَمادّ اُمَیْدّ اَمَدّ در اصل اَمْدَدُ بود دو حرف از یک جنس بهم آمدند هر دو متحرک اول را حرکت نقل کرده بما قبل دادند بعد اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند اَمَدّ شد بر نوع باقی اَمادّ جمع تکسیر از ان اَمَدّ است اَمَدّ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که اصل او اَمْدَدُ بود حرف اول مفتوح است ثانی را نیز فتحه دادند سیوم جا الف جمع تکسیر در آوردند حرفیکه مابعد

الف جمع مکبر بعضی از اکسره دادند امادد شد بعد از دو حرف از یک جنس بهم آمدند هر دو
متحرک اول را ساکن کرده در دوم ادغام کردند اماد شد أُمَيْدِدٌ تصغیر ازان أَمِدَّاءُ است
أَمِدَّاءُ اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی
اصل که اصل أَمِدَّاءُ أَمْدِدَاءُ بود بعد از دو حرف از یک جنس بهم آمدند هر دو متحرک اول را ساکن
کرده در دوم ادغام کردند أُمَيْدَّة شد وجه دویم أُمَيْدٌ تصغیر ازان أَمِدَّة است أَمِدَّة اسم
مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول را ضم دادند ثانی را فتح سیوم
جا یا تصغیر در آوردند أُمَيْدِدٌ شد والمؤنث منه مُدَّى مُدَّيَانِ مُدَّيَاتٌ مُدَدٌ مُدَيْدَى
مُدَّى در اصل مُدْدَى بود دو حرف از یک جنس بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را
در دوم ادغام کردند مُدَّى شد بر این وجه است باقی مُدَدٌ جمع مکسر ازان مُدَّى است
مُدَّى اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی
اصل که اصل مُدَّى مُدْدَى بود حرف اول مضموم است ثانی را فتحه دادند الف را از صدر
حذف کردند مُدَدٌ شد بعد از دو حرف از یک جنس الخ مُدَيْدَى تصغیر ازان مُدَّى است
مُدَّى اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصل
که اصل مُدَّى مُدْدَى بود حرف اول را مضموم است ثانی را نیز مفتوح دادند سیوم جا
یا تصغیر در آوردند مُدَيْدَى شد أَزَّ يَأُزُّ أَزًّا فهو آزٌّ آزَّانِ آزُّونَ آزَّةٌ

أُزَّازًا

أُزَّازٌ أُزَّزٌ أُزَّازٌ أُزَّازٌ أُزَّازَانِ أُزَّازٌ أُزَّدٌ أُوَيْزٌ آزَّةٌ آزَّتَانِ
آزَّاتٌ أَوَازُّ أُزَّزٌ وَأُوَيْزَةٌ فذاک مَأْزٌ مَأْزُوزٌ مَأْزُوزَانِ مَأْزُوزُونَ
مَآزِيزُ مُؤَيْزِيزٌ مَأْزُوزَةٌ مَأْزُوزَتَانِ مَأْزُوزَاتٌ مَآزِيزُ مُؤَيْزِيزٌ لم يَأُزَّ
لم يَأْزُزْ لم يُؤْزَزْ لا يَأُزُّ لا يُؤَزُّ لن يَأُزَّ لن يُؤَزَّ الامر منه أُزَّ أُزِّ أُزُزْ
لِتُؤَزَّ لِيُؤْزَزْ والنهی عنه لا تَأُزَّ لا تَأْزُزْ لا تُؤَزَّ لا تُؤْزَزْ الظرف منه
مَأَزٌّ مَأَزَّانِ مَآزُّ مُؤَيْزٌ والالة منه مِئَزٌّ مِئَزَّانِ مَآزُّ مُؤَيْزٌ مِئَزَّةٌ
مِئَزَّتَانِ مَآزُّ مُؤَيْزَةٌ مِئْزَازٌ مِئْزَازَانِ مَآزِيزُ مُؤَيْزِيزٌ افعل التفضیل منه
أَأَزُّ أَأَزَّانِ أَأَزُّونَ أَآزُّ أُوَيْزٌ والمؤنث منه أُزَّى أُزَّيَانِ
أُزَّيَاتٌ أُزَّزٌ أُزَيْزَى باب فَعَلَ يَفْعِلُ چون ضَرَبَ يَضْرِبُ فَرَّ
يَفِرُّ فَرًّا فهو فَارٌّ فَارَّانِ فَارُّونَ فَرَّةٌ فُرَّارٌ فُرَّ فُرَّاءُ فُرَّانٌ
فِرَارٌ فُرُورٌ فُوَيْرٌ فَارَّةٌ فَارَّتَانِ فَارَّاتٌ فَوَارُّ فُرَّرٌ فُوَيْرَةٌ
وذاک مَفْرُورٌ مَفْرُورَانِ مَفْرُورُونَ مَفَارِيرُ مُفَيْرِيرٌ مَفْرُورَةٌ
مَفْرُورَتَانِ مَفْرُورَاتٌ مَفَارِيرُ مُفَيْرِيرَةٌ لم يَفِرَّ لم يُفَرَّ لم يَفْرِرْ لم يُفْرَرْ
لم يُفْرَرْ لا يَفِرُّ لا يُفَرُّ لن يَفِرَّ لن يُفَرَّ الامر منه فِرَّ فِرِّ اِفْرِرْ والنهی عنه
لا تَفِرَّ لا تَفْرِرْ لا تُفَرَّ لا تُفْرَرْ الظرف منه مَفَرٌّ مَفَرَّانِ مَفَارُّ

والالة منه مِقَرّ دمِقَرّة دمِقرار افعل التفضيل منه أقَرّ أقَرّان أقَرّون
أقارّ أقَرّ والمونث قُرّى قُرّيان قُرّيات قُرّ قُرَر افعیلال این باب
مانند مَدید است مگر در جحد و امر و نهی در میان ۳ وجه بست ماضی معلوم
قَرَّ قَرّا قَرّوا قَرَّت قَرّتا قَرَرْنَ الخ مجهول قُرّ قُرّا قُرّوا
قُرَّت قُرّتا قُرِرْنَ الخ مضارع معلوم يَقَرُّ يَقَرّان يَقَرّون تَقَرّ تَقَرّان
يَقرِرن الخ مضارع مجهول يُقَرّ يُقَرّان يُقَرّون تُقَرّ تُقَرّان يُقرَرن
الخ الامر منه قَرّ اِقرِر قَرّا قَرّوا قَرّي قَرّا اِقرِرن باب علم يعلم
بَرَّ يَبَرُّ بِرًّا فهو بارٌّ بارّان بارّون بَرَرة بَرّار بُرَرَ بَرّ بُرّاء بُرّان
بِرار بُرور بُوَيرّ بارّة بارّتان بارّات بَوارّ بُرّ بُوَيرّة فذاك
مَبرور مبروران مبرورون مبارّ مُبَيرير مبرورة مبرورتان
مبرورات مبارّ مُبَيرّة الامر منه بَرّ اِبرَر ليَبَرّ ليَبرَر والنهي عنه
لا تَبَرّ لا تَبرَر الظرف منه مَبَرّ دمَبَرّة والالة منه مِبَرّ دمِبَرّة د
مِبرار افعل التفضيل منه أبَرّ أبَرّان أبَرّون أبارّ أبَرّ والمونث
منه بُرّى بُرّيان ماضی معلوم بَرّ بَرّا بَرّوا بَرَّت بَرّتا بَرِرْنَ الخ
ماضی مجهول بُرّ بُرّا بُرّوا بُرَّت بُرّتا بُرِرْنَ الخ مضارع معلوم يَبَرّ يَبَرّان

يَبَرّون

يَبَرّون تَبَرّ تَبَرّان يَبرَرن الخ يَبَرّ در اصل يَبرَر بود دو حرف از یک جنس
بهم آمدند هر دو متحرک حرف اول را ساکن کرده با قبل دادند بعد اول ساکن ثانی متحرک
اول را در دوم ادغام کردند یبرّ شد بر این قیاس آید با یَبَرّ یَبَرّان یَبَرّون
تَبَرّ تَبَرّان یَبرَرن الخ الامر منه بَرّ اِبرَر بَرّا بَرّوا بَرّي بَرّا اِبرَرن
مثال واوی از باب افعال اَوعَدَ يُوعِدُ اِيعادًا فهو مُوعِد واوعاد يُوعَد
اِيعادًا فذاك مُوعَد الامر منه اَوعِد ليُوعَد والنهی عنه لا تُوعِد لا تُوعَد
الظرف منه مُوعَد ماضی اَوعَدَ اَوعَدا اَوعَدوا اَوعَدَت اَوعَدَتا اَوعَدن
اَوعَدتَ الخ مضارع يُوعِد يُوعِدان يُوعِدون تُوعِد تُوعِدان يُوعِدن
مجهول يُوعَد يُوعَدان يُوعَدون تُوعَد تُوعَدان يُوعَدن الخ الامر منه اَوعِد
اَوعِدا اَوعِدوا اَوعِدي اَوعِدا اَوعِدن مثال یایی از باب افعال اَيسَرَ
يُوسِرُ اِيسارًا فهو مُوسِر فذاك مُوسَر لم يُوسِر لم يُوسَر لا يُوسِر
لا يُوسَر لن يُوسِر لن يُوسَر الامر منه اَيسِر ليُوسَر والنهی عنه لا تُوسِر
لا تُوسَر الظرف منه مُوسَر مُوسَران ماضی معلوم اَيسَرَ اَيسَرا
اَيسَروا اَيسَرَت اَيسَرَتا اَيسَرْنَ الخ ماضی مجهول اُوسِرَ
اُوسِرا اُوسِروا اُوسِرَت اُوسِرَتا اُوسِرْنَ الخ اُوسِر در اصل اُيسِر

یا ساکن ما قبل او مضموم آن یا را بواو بدل کردند اُوسِرَ شد بر این قیاس تا آخر مضارع
معلوم یُوسِرُ یُوسِرانِ یُوسِرُونَ تُوسِرُ تُوسِرانِ یُوسِرْنَ تُوسِرُ
تُوسِرانِ تُوسِرُونَ تُوسِرینَ تُوسِرانِ تُوسِرْنَ اُوسِرُ نُوسِرُ یُوسَرُ در اصل
یُیْسَرُ بود یا ساکن ما قبل او مضموم آن یا را بواو بدل کردند یُوسَرُ شد بر این قیاس است
باقی مضارع مجهول یُوسَرُ یُوسَرانِ یُوسَرُونَ تُوسَرُ مثل تُوسَرانِ
یُوسَرْنَ الخ یُوسِرُ در اصل یُیْسِرُ بود یا ساکن ما قبل او مضموم آن یا را
بواو بدل کردند مُوسِرُ شد باقی نیز بر این قیاس اند اسم فاعل مُوسِرٌ در اصل
مُیْسِرٌ بود یا ساکن ما قبل او مضموم آن یا را بدل کردند مُوسِرٌ شد بر این قیاس
باقی در اسم مفعول نیز بر این وجه است الامر منه اَیْسِرْ اَیْسِرا اَیْسِرُوا اَیْسِری
اَیْسِرا اَیْسِرْنَ بر خوانده اجوف واوی اَقامَ یُقیمُ اِقامَةً فهو مُقیمٌ و اُقیمَ
یُقامُ اِقامَةً فهو مُقامٌ لَمْ یُقِمْ لَمْ یُقَمْ لا یُقیمُ لا یُقامُ لَنْ یُقیمَ لَنْ یُقامَ
الامر اَقِمْ لِیُقَمْ والنهی عنه لا تُقِمْ لا یُقَمْ الظرف منه مُقامٌ والماضی اَقامَ اَقاما
اَقاموا اَقامَتْ اَقامَتا اَقَمْنَ اَقَمْتَ اَقَمْتُما اَقَمْتُمْ اَقَمْتِ اَقَمْتُما
اَقَمْتُنَّ اَقَمْتُ اَقَمْنا اَقامَ در اصل اَقْوَمَ بود واو متحرک ما قبل او حرف صحیح
ساکن حرکت واو را نقل کرده بما قبل او دادند بعد از واو در اصل متحرک بود اکنون ما قبل

مفتوح گشت آن واو را بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و میم الف را حذف
کردند اَقَمْنَ شد بر این قیاس است تا آخر ماضی مجهول اُقیمَ اُقیما اُقیمُوا اُقیمَتْ
اُقیمَتا اُقِمْنَ الخ اُقیمَ در اصل اُقْوِمَ بود کسره بر واو ثقیل بود نقل کرده بما قبل
دادند بعد واو ساکن ما قبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند اُقیمَ شد بر این قیاس
است تا اُقیمَتا اُقِمْنَ در اصل اُقْوِمْنَ بود کسره بر واو ثقیل بود نقل کرده بما قبل دادند
بعد واو ساکن ما قبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند التقاء ساکنین شد میان یا و میم
یا را حذف کردند اُقِمْنَ شد بر این وجه است تا آخر مضارع معلوم یُقیمُ یُقیمانِ یُقیمُونَ
تُقیمُ تُقیمانِ یُقِمْنَ الخ یُقیمُ در اصل یُقْوِمُ بود کسره بر واو ثقیل بود نقل کرده
بما قبل دادند بعد واو ساکن ما قبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند یُقیمُ شد بر این
قیاس است در باقی سوای جمع مؤنث غائبات و مخاطبات یُقِمْنَ در اصل
یُقْوِمْنَ بود کسره بر واو ثقیل بود نقل کرده بما قبل دادند بعد واو ساکن ما قبل او
مکسور آن واو را بیا بدل کردند التقاء ساکنین شد میان یا و میم یا را حذف کردند
یُقِمْنَ شد بر این قیاس است یُقَمْنَ یُقامُ در اصل یُقْوَمُ بود واو متحرک ما قبل او
حرف صحیح ساکن حرکت واو را نقل کرده بما قبل او دادند بعد واو در اصل متحرک بود
اکنون ما قبل او مفتوح گشت آن واو را بالف بدل کردند یُقامُ شد بر این قیاس است

سوای جمع مؤنث غائبات و مخاطبات یَقُمْنَ در اصل یَقْوُمْنَ بود واو متحرک ما قبل او
حرف صحیح ساکن حرکت اول را نقل کرده بما قبل او دادند بعد واو در اصل متحرک بود
اکنون ما قبل او مفتوح گشت آن واو را با الف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف
و میم الف را حذف کردند یَقُمْنَ شد برین قیاس است تَقُمْنَ اسم فاعل مُقِیمٌ
مُقِیمَانِ مُقِیمُونَ مُقِیمَةٌ مُقِیمَتَانِ مُقِیمَاتٌ مُقِیمٌ در اصل مُقْوِمٌ بود کسره
بر واو ثقیل بود نقل کرده بما قبلش دادند بعد واو ساکن ما قبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند
مُقِیمٌ شد برین وجه است تا آخر اسم مفعول مُقَامٌ مُقَامَانِ مُقَامُونَ مُقَامَةٌ
مُقَامَتَانِ و الخ مُقَامَاتٌ مُقَامٌ در اصل مُقْوَمٌ بود واو متحرک ما قبل او حرف صحیح
ساکن حرکت او را نقل کرده بما قبل او دادند بعد واو در اصل متحرک اکنون ما قبل او مفتوح
گشت آن واو را با الف بدل کردند مُقَامٌ شد برین قیاس است باقی الامر منه اَقِمْ اَقِیمَا
اَقِیمُوا اَقِیمِی اَقِیمَا اَقِمْنَ اَقِمْ را از تُقِیمُ بنا کردند تا که علامت استقبال بود آنرا
حذف کردند بعد حذف متحرک ماند همزه قطعی محذوفه را باز آوردند امر شد میان یا با سکون
آخر آخرش را وقف کرده علامت وقفی سقوط حرکت شد بعد التقاء ساکنین شد
میان یا و میم یا را حذف کردند اَقِمْ شد و در تثنیه و جمع نون ساقط لکه اقامة
در اصل اِقْوَامًا بود واو متحرک ما قبل او حرف صحیح ساکن حرکت واو را نقل کرده

بماقبل داده

بما قبل داده اند بعد واو در اصل متحرک اکنون ما قبل او مفتوح گشت آن واو را با الف بدل کردند
التقاء ساکنین شد میان هر دو الف الف اول را حذف کردند عوض او تا در آخرش در آوردند
اِقَامَةً شد اجوف یائی اَطَارَ یُطِیرُ اِطَارَةً فهو مُطِیرٌ فذاک مُطَارٌ الامر منه
اَطِرْ لِیُطِرْ والنهی عنه لا تُطِرْ لا تُطِرْ الظرف منه مَطَارٌ مَطَارَانِ ما فیه معلوم
اَطَارَ اَطَارَا اَطَارُوا اَطَارَتْ اَطَارَتَا اَطَرْنَ الخ اطار در اصل اَطْیَرَ بود
یا متحرک ما قبل او حرف صحیح ساکن حرکت یا را نقل کرده بما قبل او دادند بعد یا در اصل
متحرک اکنون ما قبل او مفتوح گشت آن یا را با الف بدل کردند التقاء ساکنین شد
میان الف و را الف را حذف کردند اَطَرْنَ شد برین قیاس است تا آخر ماضی
مجهول اُطِیرَ اُطِیرَا اُطِیرُوا اُطِیرَتْ اُطِیرَتَا اُطِرْنَ الخ اُطِیرَ در اصل اُطْیِرَ بود
یا متحرک ما قبل او حرف صحیح ساکن حرکت یا را نقل کرده بما قبل او دادند اُطِیرَ شد
برین وجه است تا اُطِرْنَ اُطِرْنَ در اصل اُطِیرْنَ بود یا متحرک ما قبل او حرف
صحیح ساکن حرکت یا را نقل کرده بما قبل او دادند بعد التقاء ساکنین شد میان یا و را یا را
حذف کردند اُطِرْنَ شد تا آخر برین وجه است مضارع یُطِیرُ یُطِیرَانِ
یُطِیرُونَ تُطِیرُ تُطِیرَانِ یُطِرْنَ تُطِرْنَ در اصل یُطْیِرُ بود کسره بر یا ثقیل
نقل کرده بما قبل او دادند یُطِیرُ شد برین قیاس است در باقی سوای جمع مؤنث غائبات

و مخاطبات تطرن در تطیرن بود یا متحرک ما قبل او حرف صحیح ساکن حرکت یا را
نقل کرده بما قبلش دادند بعد یا در اصل متحرک بود اکنون ما قبلش مفتوح گشت آن
یا را بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و الف را حذف کردند تطرن شد
بر این قیاس تطرن مصدر اطارة در اصل اطیارا بود یا متحرک ما قبل او حرف صحیح
ساکن حرکت یا بالف ~~دادند~~ نقل کرده بما قبلش دادند بعد یا در اصل متحرک اکنون ما قبل او
مفتوح گشت آن یا را بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان هر دو الف الف اول را
حذف کردند تا در آخرش در آوردند اطارة شد اسم فاعل مطیر مطیران مطیرون
مطیرة مطیرتان مطیرات مطیر در اصل مطیر بود کسره یا ثقیل بود نقل کرده بما قبل
مطیر شد بر این قیاس است باقی اسم مفعول مطار مطاران مطارون مطارة
مطار در اصل مطیر بود یا متحرک ما قبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند مطار شد
باقی نیز بر این قیاس است الامر منه اطر اطیرا اطیروا اطیری اطیرا اطرن
اطر را از تطیر بنا کنند تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کنند ما بعد حذف تا متحرک
ماند همزهٔ قطعی مجتمعه را باز آوردند امر همان باشد با سکون آخر آخرش را وقف کرده
بود التقاء ساکنین شد میان یا و را یا را حذف کردند اطر شد و در تثنیه و جمع نون
ساقط شود ناقص واوی ارضی یرضی ارضاء فهو مرض فذاک مرضی

لم یرض

لم یرض لم یرض لا یرضی لا یرضی لن یرضی لن یرضی الامر منه ارض لیرض
والنهی عنه لا ترض لا ترض الظرف منه مرضی ~~والالة منه~~ مرضی ماضی معلوم
ارضی ارضیا ارضوا ارضت ارضتا ارضین ارضیت ارضیتما ارضیتم
ارضیت ارضیتما ارضیتن ارضیت ارضینا ارضی در اصل ارضو بود واوی
بود در کلمه ثالث نحو رابع گشت ما قبلش ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند ارضی شد
بعد یا متحرک ما قبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند ارضی شد ارضیا در اصل
ارضوا بود واوی بود در کلمه ثالث چون رابع گشت ما قبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند
ارضیا شد ارضوا در اصل ارضووا بود واوی بود در کلمه ثالث چون رابع گشت
ما قبلش ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند ارضیوا شد بعد یا متحرک ما قبل او مفتوح
آن یا را بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و واو الف را حذف کردند ارضوا شد
ارضت ارضتا در اصل ارضوت بود واوی بود در کلمه ثالث چون رابع گشت
ما قبلش ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند ارضیت شد بعد یا متحرک ما قبل او
مفتوح آن یا را بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و تا الف را حذف کردند
ارضت شد ارضتا در اصل ارضوتا بود واوی بود در کلمه ثالث چون رابع گشت
ما قبلش ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند ارضیتا بود یا متحرک ما قبلش مفتوح آن

آن یا را بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و تا الف را حذف کردند
حقیقة ساکن بود تا حکماً ساکن الف را حذف کنند ارضتات شد ارضَیْن در اصل
ارضوُنَ بوده واوی بود در کلمه ثالث چون رابع گشت ما قبل او ضمه نبود آنرا در ابتدا بیا بدل کردند
ارضَیْن شد بر این قیاس است تا آخر ماضی مجهول ارضی ارضیا ارضوا
ارضیت ارضیتا ارضَیْن الخ ارضی در اصل ارضو بوده واوی بود در کلمه ثالث
چون رابع گشت ما قبل او ضمه نبود آنرا بیا بدل کردند ارضیوا شد ضمه بر یا ثقیل بود
نقل کرده بما قبل او دادند بعد سلب حرکت ما قبل او التقاء ساکنین شد میان یا و واو یا را حذف
کردند ارضوا شد ارضیت در اصل ارضوت بود ارضیتا در اصل ارضوتا
بود الی آخره واقع شد بعد از آن ارضین در ارضون بود الخ تمام تعلیلات معلوم است
تعلیل دوم ارضی در اصل ارضو بود واو واقع شد بعد از آن واو بیا بدل کردند
ارضی شد بر این قیاس است باقی مضارع معلوم ترضی یرضیان ترضون
ترضی ترضیان یرضین الخ یرضی در اصل یرضو بود واوی بود در کلمه ثالث
چون رابع گشت ما قبل او ضمه نبود آنرا بیا بدل کنند یرضی شد ضمه بر یا ثقیل بود
انداختند یرضی شد یرضیان در اصل یرضوان بود واوی بود در کلمه ثالث
چون رابع گشت ما قبل او ضمه نبود آنرا بیا بدل کنند یرضیان آن ترضون در اصل

ارضوّ دل

وادی بود در کلمه ثالث چون رابع گشت یا آنواو را بیا بدل کنند یرضیون شد بعد
ضمه بر یا ثقیل بود نقل کرده بما قبل او دادند بعد از سلب حرکت ما قبل التقاء ساکنین شد
میان یا و واو یا را حذف کردند یرضون شد ترضی مانند یرضی ترضیان مانند
یرضیان ترضین در اصل ترضوین کسره واو ساکن ما قبل او مکسور آنواو را
بیا بدل کردند ترضیین و بر این قیاس است ترضین ترضین واحد مؤنث مخاطبه
در اصل ترضوین بود واوی بود در کلمه ثالث چون رابع گشت ما قبل او ضمه نبود آن واو را
بیا بدل کنند ترضیین شد بعد کسره بر یا ثقیل بود نقل کرده بما قبل او دادند بعد از سلب
حرکت ما قبل التقاء ساکنین شد میان هر دو یا یا اول را حذف کردند ترضین
شد تعلیل دوم یرضی در اصل یرضو بود واو واقع شد بعد از کسره آنواو را
بیا بدل کردند یرضی شد بعد ضمه بر یا ثقیل بود انداختند یرضی شد بر این قیاس
است در باقی مضارع مجهول یرضی یرضیان یرضون الخ یرضی در اصل یرضو
بود واوی بود در کلمه ثالث چون رابع گشت ما قبل او ضمه نبود آنواو را بیا بدل کردند
یرضیو شد یرضی شد بعد یا متحرک ما قبل مفتوح آن یا را بالف بدل کنند
یرضی بر این قیاس است از باقی مصدر ارضاء در اصل ارضای بود یا
یا واقع شد بعد از الف زاید آن یا را بهمزه بدل کردند ارضاء شد اسم علم ترضی

مرضیان مرضوان مرضیه مرضیان مرضیات مرضی در اصل مرضو بود
واو واقع شد بعد از کسره آن واو را بیا بدل کردند مرضی شد بعد ضمه بر یا ثقیل بود
انداختند التقاء ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند مرضٍ شد مرضیان
در اصل مرضوان بود واو واقع شد بعد از کسره آن واو را بیا بدل کردند مرضیان شد
بر این قیاس است تا آخر اسم مفعول مرضی مرضیان مرضون مرضات مرضی
در اصل مرضو بود واو بود در کلمه ثالث چون رابع گشت ما قبل او ضمه بود آن واو را
بیا بدل کردند مرضی شد بعد یا متحرک ما قبل مفتوح آن یا را بالف بدل کردند التقاء
ساکنین شد میان الف و تنوین الف را حذف کردند مرضی شد مرضیان در
اصل مرضوان بود واو بود در کلمه ثالث چون رابع گشت ما قبل او ضمه بود
آن واو را بیا بدل کردند مرضیان شد مرضون در اصل مرضوون بود واو بود
در کلمه ثالث چون رابع گشت ما قبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند مرضیون شد
بعد یا متحرک ما قبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان
الف و واو الف را حذف کردند مرضون شد مرضات در اصل [illegible]
مرضوة بود واو متحرک ما قبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند مرضاة شد در مرضاتان
مرضیات بر اصل خود است الامر منه ارض ارضیا ارضوا ارضیا

ارضین

ارضین ارض را از ترضی بنا کردند تا که علامت استقبال بود از حذف کنند
بعد حذف ساکن ماند همزه قطعی محذوفه را باز آوردند امر ثمانین با سکون آخر آخر را
وقف کردن علامت وقف سقوط حرف علت شد ارض شد و در تثنیه و جمع نون
عوض رفع ساقط میشوند لفیف مفروق اوجی یوجی ایجاء فهو موجٍ
فذاک موجی لم یوج لم یوج لا یوجی لا یوجی لن یوجی لن یوجی
الامر منه اوج لیوج والنهی عنه لا توج لا توج الظرف منه موجی موجیان
ماضی معلوم اوجی اوجیا اوجوا اوجیت اوجیتا اوجین الخ مضارع معلوم
یوجی یوجیان یوجون توجی توجیان یوجین الخ یوجی در اصل
یوجی بود ضمه بر یا ثقیل بود انداختند یوجی شد یوجون در اصل یوجیون
بود ضمه بر یا ثقیل بود نقل کرده بما قبل دادند بعد سلب حرکت ما قبل التقاء ساکنین شد
میان یا و واو یا را حذف کردند یوجون شد توجین واحد مؤنث مخاطبه در
اصل توجیین بود کسره بر یا ثقیل بود نقل کرده بما قبل دادند توجین شد و مضارع
مجهول یوجی یوجیان یوجون توجی توجیان توجین الخ مصدر
ایجاء در اصل ایجای بود واو ساکن ما قبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند
ایجاء شد اسم فاعل موج موجیان موجون موجیه موجیتان موجیات

موجٍ در اصل موجيٌ بود ضمه بر يا ثقيل بود انداختند التقاء ساكنين شد ميان
يا و تنوين يا را حذف كردند موجٍ شد اسم مفعول موجًى موجيان موجون
موجاة موجاتان موجيات الامر منه اوجِ اوجيا اوجوا اوجي اوجيا
اوجين اوجِ را از توجي بنا كردند تا كه علامت استقبال بود آنرا حذف كردند
ما بعد حذف ساكن ماند همزه قطعي محذوفه باز آوردند امر حاضر بنا بر سكون آخر
آخرش را وقف كردند علامت وقفي سقوط حرف علة شد اوجِ شد و در تثنيه
نون ساقط ميشود لفيف مقرون اَهوى يُهوي اِهواءً فهو مُهوٍ فذاك
مُهوًى لم يُهوِ لم يُهوَ لا يُهوي لا يُهوى لن يُهوي لن يُهوى الامر منه
اَهوِ لِيُهوَ والنهي عنه لا تُهوِ لا تُهوَ الظرف منه مُهوًى مُهويان ماضي معلوم
اَهوى اَهويا اَهووا اَهوت اَهوتا اَهوين الخ اُهوي اُهويا اُهووا
اُهويت اُهويتا اُهوين الخ مضارع معلوم يُهوي يُهويان يُهوون
تُهوي تُهويان يُهوين الخ مضارع مجهول يُهوى يُهويان يُهوون
تُهوى تُهويان يُهوين الخ اسم فاعل مُهوٍ مُهويان مُهويات
اسم مفعول مُهوًى مُهويان مُهويات الامر منه اَهوِ اَهويا اَهووا
اَهوي اَهويا اَهوين اَحبّ يُحبّ اِحبابا فهو مُحِبّ فذاك

محبّ لم

مُحَبّ لم يُحِبَّ لم يُحِبْ لم يُحبِبْ لم يُحَبَّ لم يُحبَبْ لا يُحِبُّ لا يُحَبُّ لن
يُحِبَّ لن يُحَبَّ الامر منه اَحِبَّ اَحِبِّ اَحبِبْ لِيُحَبَّ لِيُحبَبْ والنهي عنه
لا تُحِبَّ لا تُحبِبْ الظرف منه مُحَبٌّ مُحَبّان ماضي اَحَبَّ اَحَبّا اَحَبّوا
اَحَبَّتْ اَحَبَّتا اَحبَبْنَ الخ اَحَبَّ در اصل اَحبَبَ بود دو حرف از يك جنس
بهم آمدند هر دو متحرك حركت اول را نقل كرده بما قبل دادند بعد ازان اول ساكن ثاني متحرك
اول را در دوم ادغام كردند اَحَبَّ شد بر اين قياس است تا اَحبَبْتا ماضي مجهول اُحِبَّ
اُحِبّا اُحِبّوا اُحِبَّتْ اُحِبَّتا اُحبِبْنَ الخ اُحِبَّ در اصل اُحبِبَ بود
بر قياس معلوم مضارع معلوم يُحِبُّ يُحِبّان يُحِبّون تُحِبُّ تُحِبّان يُحبِبْنَ
الخ يُحِبُّ در اصل يُحبِبُ بود دو حرف از يك جنس بهم آمدند اول ساكن ثاني
متحرك اول را در دوم ادغام كردند يُحِبُّ شد باقي بر اين وجه اند اسم فاعل
مُحِبٌّ مُحِبّان مُحِبّون مُحِبّة مُحِبّتان مُحِبّات مُحِبٌّ در اصل مُحبِبٌ
بود دو حرف از يك جنس بهم آمدند هر دو متحرك حركت اول را نقل كرده بما قبل دادند بعد
اول ساكن ثاني متحرك اول را در دوم ادغام كردند مُحِبٌّ شد باقي بر اين وجه است
اسم مفعول مُحَبٌّ مُحَبّان مُحَبّون مُحَبّة مُحَبّتان مُحَبّات الامر منه
اَحِبَّ اَحبِبْ اَحِبّا اَحِبّوا اَحِبّي اَحِبّا اَحبِبْنَ اَحِبَّ را از تُحِبّ

بنا کردند تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کنند ما بعد حذف متحرک ماند همزهٔ قطعی
محذوفه باز آوردند امر حاضر باشد با سکون آخر آخرش را وقف کرده علامت وقف
سقوط حرکت است التقاء ساکنین شد میان هر دو یا یا اول آنکه ساکن شد بود برای ادغام
و یا ثانی که ثانی ساکن بود برای علامت وقف بعضی یا ثانی را حرکت کسره دادند
لان الفتحة اخف الحرکات بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام
کردند احیّ شد و بعضی یا ثانی را حرکت کسره دادند لان الساکن اذا حرک
حرک بالکسر بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کنند احیّ اند
و بعضی ترک ادغام کردند احیی خوانند و در تثنیه و جمع نون ساقط میشوند مهموز
الفاء صحیح آمن یؤمن ایماناً فهو مؤمن فذاک یؤمن لم یؤمن لم یؤمن
لا یؤمن لا یؤمن لن یؤمن لن یؤمن الامر منه آمن لیؤمن والنهی عنه
لا تؤمن لا تؤمن الظرف منه مؤمن مؤمنان ماضی معلوم آمن آمنا
آمنوا آمنت آمنتا آمنّ ... الخ ماضی مجهول اومن اومنا اومنوا
اومنت اومنتا اومنّ اومنت الخ مضارع معلوم یؤمن یؤمنان
یؤمنون تؤمن تؤمنان یؤمنّ الخ مضارع مجهول یؤمن یؤمنان یؤمنون
تؤمن تؤمنان یؤمنّ الخ الامر منه آمن آمنا آمنوا آمنی آمنا آمنّ اسم فا[عل]

مُؤمِن

مُؤمِنٌ مُؤمِنانِ مُؤمِنونَ مُؤمِنَةٌ مُؤمِنَتانِ مُؤمِناتٌ اسم مفعول مُؤمَنٌ
مُؤمَنانِ مُؤمَنونَ مُؤمَنَةٌ مُؤمَنَتانِ مُؤمَناتٌ الامر منه آمِن آمِنا آمِنوا
آمِنی آمِنا آمِنَّ آمِن را از تُؤمِن بنا کنند تا که علامت استقبال بود آنرا حذف
کردند ما بعد حذف ساکن همزهٔ قطعی محذوفه را باز آوردند امر حاضر باشد با سکون آخر
آخرش را وقف کرده علامت وقف سقوط حرکت است آمِن گشت یعنی همزه ساکن
ماقبلش مفتوح آن همزه را بالف بدل کردند آمَن شد ناقص از باب تفعّل تَثَنّی
یَتَثَنّی تَثَنّیاً فهو مُتَثَنٍّ فذاک مُتَثَنّیً لم یَتَثَنَّ لم یُتَثَنَّ لا یَتَثَنّی لا یُتَثَنّی لن
یَتَثَنّی لن یُتَثَنّی الامر منه تَثَنَّ لِیُتَثَنَّ والنهی عنه لا تَتَثَنَّ لا تُتَثَنَّ الظرف منه
مُتَثَنّیً مُتَثَنَّیان ماضی معلوم تَثَنّی تَثَنَّیا تَثَنَّوا تَثَنَّت تَثَنَّتا تَثَنَّین الخ ماضی مجهول
تُثُنِّیَ تُثُنِّیا تُثُنّوا تُثُنِّیَت تُثُنِّیَتا تُثُنِّینَ الخ یَتَثَنّی یَتَثَنَّیان یَتَثَنَّون تَتَثَنّی تَتَثَنَّیان
یَتَثَنَّین الخ مضارع مجهول یُتَثَنّی یُتَثَنَّیان یُتَثَنَّون الخ اسم فاعل مُتَثَنٍّ
مُتَثَنِّیان مُتَثَنّون مُتَثَنِّیَة مُتَثَنِّیَتان مُتَثَنِّیات اسم مفعول مُتَثَنّیً مُتَثَنَّیان
مُتَثَنَّون مُتَثَنّاة مُتَثَنّاتان مُتَثَنّیات الامر منه تَثَنَّ تَثَنَّیا تَثَنَّوا تَثَنّی
تَثَنَّیا تَثَنَّینَ تَثَنَّ را از تَتَثَنّی بنا کردند تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کنند
بعد حذف تا متحرک ماند امر حاضر باشد با سکون آخر آخرش را وقف کرده علامت وقف

سقوط حرف علت شد تنّ شد و در یا و نون ساقط شد لفیف مفروق وصّی یوصّی
توصیة فهو موصّ فذاک موصّی لم یوصّ لم یوصّ لا یوصّی لا یوصّی
لن یوصّی لن یوصّی الامر منه وصّ وصّیا وصّوا وصّی وصّیا وصّین
تعلیلات این باب مانند تنّی تنّی است لفیف مقرون طوّی یطوّی تطویة
فهو مطوّ فذاک مطوّی لم یطوّ لم یطوّ لا یطوّی لا یطوّی لن یطوّی
لن یطوّی الامر منه طوّ طوّیا طوّوا طوّی طوّیا طوّین بر قیاس تنّی
تنّی است در تصریف و تعلیلات ناقص از باب مفاعله رامی یرامی
مراماة فهو مرام فذاک مرامی لم یرام لم یرام لا یرامی لا یرامی لن یرامی
لن یرامی الامر منه رام لیرام والنهی عنه لا ترام لا ترام الظرف منه مرامی
مرامیان لفیف مفروق از باب مفاعله واسی یواسی مواساة فهو مواس
مواسی لم یواس لم یواس لا یواسی لا یواسی لن یواسی لن
یواسی الامر منه واس لیواس والنهی عنه لا تواس لا تواس
الظرف منه مواسی مواسیان تعلیلات این باب مانند رامی یرامی است
مضاعف از باب مفاعله حابّ یحابّ محابّة فهو محابّ فذاک
محابّ لم یحابّ لم یحابّ لم یحابب لم یحابب لا یحابّ لا یحابّ

لن یحابّ

لن یحابّ لن یحابّ الامر منه حابّ حابّ حابب لیحابّ لیحابب الظرف منه
محابّ محابّان حابّا حابّی حابّوا حابّی حابّا حاببن از باب افتعال
اتّهب یتّهب اتّهابا فهو متّهب فذاک متّهب لم یتّهب لم یتّهب
لا یتّهب لا یتّهب لن یتّهب لن یتّهب الامر منه اتّهب لیتّهب
الظرف منه متّهب متّهبان متّهبات ماضی معلوم اتّهب اتّهبا اتّهبوا
اتّهبت اتّهبتا اتّهبن الخ اتّهب در اصل اوتهب بود واو واقع شد بجای
فاء کلمه در باب افتعال آن واو را تا بدل کنند اتتهب شد بعد دو تا باهم آمدند
اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کنند اتّهب شد بر همین قیاس است در باقی
ماضی مجهول اتّهب اتّهبا اتّهبوا اتّهبت اتّهبتا اتّهبن الخ اتّهب در اصل اوتهب
بود واو واقع شد بجای فاء کلمه در باب افتعال آن واو را تا بدل کنند اتتهب شد مضارع
معلوم یتّهب یتّهبان یتّهبون تتّهب تتّهبان یتّهبن الخ یتّهب در اصل
یوتهب بود واو واقع شد بجای فاء کلمه در باب افتعال آن واو را تا بدل کردند یتتهب
شد بعد دو تا باهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کنند یتّهب شد
مضارع مجهول یتّهب یتّهبان الخ تعلیلات این مانند مجهول است الامر منه اتّهب
اتّهبا اتّهبوا اتّهبی اتّهبا اتّهبن اتّهب لیتّهب بنا کنند تا که علامت

استعبا لیعوا را حذف کردند با بعد حذف تا ساکن ماند همزه وصلی مکسور در اولش درآوردند
آخرش را وقف کردند علامت وقف سقوط حرکت شد اتّهب شد در باقی نون
ساقط میشود وجه دوم در این باب است آنست که او را یا بدل کردند اتّهبت
یاتّهب اتّهابا میخوانند الی آخره جابجا ایتعد یاتعد ایتعادا فهو موتعد
موتعد لم یاتعد لم یوتعد لا یاتعد لا یوتعد لن یاتعد لن یوتعد الامر منه ایتعد
لیوتعد لیوتعد والنهی عنه لا تیتعد لا تاتعد لا یوتعد الظرف منه موتعد موتعدان
مثال یایی از باب افتعال اتّسر یتّسر اتّسارا فهو متّسر فذاک متّسر لم یتّسر
لم یتّسر لا یتّسر لا یتّسر لن یتّسر لن یتّسر الامر منه اتّسر لیتّسر والنهی
لا تتّسر لا یتّسر الظرف منه متّسر مختصر کل تعلیلات این باب بتعریف ماند
اتّهب یتّهب مگر فرق اینست که این باب یایی است و اتّهب واوی
اجوف واوی از باب افتعال اجتاب یجتاب اجتیابا فهو مجتاب و
فذاک مجتاب لم یجتب لم یجتب لا یجتاب لا یجتاب لن یجتاب
لن یجتاب الامر منه اجتب لیجتب والنهی عنه لا تجتب لا یجتب
الظرف منه مجتاب مجتابان ماضی معلوم اجتاب اجتابا اجتابوا الی
اجتاب در اصل اجتوب بود واو متحرک ما قبل او مفتوح آن واو را با یا بدل کردند

اجتاب

بر نوجه است تا اجتبا یا اجتبن در اصل اجتوبن بود واو متحرک ما قبل او مفتوح
آن واو را بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و با الف را حذف کردند اجتبن
شد بر این قیاس است تا آخر ماضی مجهول اجتیب اجتیبا اجتیبوا اجتیبت
الی اجتیب در اصل اجتوب بود کسره بر واو ثقیل بود نقل کرده بما قبل دادند
بعد از سلب حرکت ما قبل اجتوب شد بعد واو ساکن ما قبل او مکسور آن واو را
بیا بدل کردند التقاء ساکنین شد میان یا و با یا را حذف کردند اجتیبن بر این قیاس است
تا آخر مضارع معلوم یجتاب یجتابان یجتابون تجتاب تجتابان یجتبن
الی یجتاب در اصل یجتوب بود واو متحرک ما قبل او مفتوح آن واو را بالف بدل کردند
یجتاب شد بر این قیاس است در باقی یجتبن در اصل یجتوبن بود واو
متحرک ما قبل او مفتوح آن واو را بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و با الف را
حذف کردند یجتبن شد هم بر این قیاس است تجتبن مضارع مجهول یجتاب
در اصل یجتوب بود واو متحرک ما قبل او مفتوح آن واو را بالف بدل کردند یجتاب شد
همه این منوال است در باقی یجتبن در اصل یجتوبن بود واو متحرک ما قبل او مفتوح
آن واو را بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و با الف را حذف کردند یجتبن شد
بر نوجه است تجتبن مصدر اجتیابا در اصل اجتوابا بود واو متحرک ما قبل او مکسور

ماقبل او مکسور آنوا را بیا بدل کردند اجتیابا باشد اسم فاعل مجتاب مجتابان
مجتابون مجتابة مجتابتان مجتابات در اصل مجتوب بود واو متحرک ماقبل
او مفتوح آنوا را بالف بدل کردند مجتاب شد برین قیاس است باقی اسم مفعول
مانند اسم فاعل است لیکن تقدیرا فرق است الامر منه اجتب اجتابا
اجتابوا اجتابی اجتابا اجتبن اجتب را از تجتاب بنا کنند تا که علامت
استقبال بود آنرا حذف کردند مابعد حذف ساکن ماند همزه وصل مکسور در اولش در آوردند
امر حاضر شد با سکون آخر آخرش را وقف که علامت وقف سقوط حرکت شد التقا
ساکنین شد نمیشود اجوف یائی از باب افتعال اختار یختار اختیارا
فهو مختار فذاک مختار لم یختر لم یختر لا یختار لا یختار لن یختار لن
یختار الامر منه اختر لیختر والنهی عنه لا تختر لا تختر الظرف منه مختار
مختاران این بقیاس اجتاب یجتاب است در تعلیل و تصریف اما
فرق یائی و واوی است ناقص از باب افتعال اجتبی یجتبی اجتباء
فهو مجتب فذاک مجتبی لم یجتب لم یجتب لا یجتبی لا یجتبی لن
یجتبی لن یجتبی الامر منه الظرف منه مجتبی مجتبیان ماضی معلوم اجتبی
اجتبیا اجتبوا الخ در اصل اجتبی بود یا متحرک ماقبل وی مفتوح آن یا را

اجتابوا

بالف بدل کلمه

بالف بدل کردند اجتبی شد تا آخر برین قیاس است با التقاء ساکنین ماضی مجهول اجتبی
اجتبیا اجتبوا الخ مضارع معلوم یجتبی یجتبیان یجتبون الخ مضارع مجهول
یجتبی یجتبیان یجتبون الخ اسم فاعل مجتب مجتبیان مجتبون مجتبیة
مجتبیتان مجتبیات مجتب در اصل مجتبی بود ضمه بر یا ثقیل بود انداختند
التقاء ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند مجتب شد مجتبون در اصل
مجتبیون بود ضمه بر یا ثقیل بود نقل کرده بماقبل دادند بعد از سلب حرکت ماقبل التقاء
ساکن شد میان یا و واو یا را حذف کردند مجتبون مجتبیان الخ تعلیل اینهم مانند
اسم فاعل است الامر منه اجتب اجتبیا اجتبوا اجتبی اجتبیا اجتبین
اجتب را از تجتبی بنا کردند تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند مابعد حذف
ساکن ماند همزه وصل مکسور در اولش در آوردند امر حاضر یا بسکون آخر آخرش را
وقف که علامت وقف سقط حرف علت است اجتب شد در یائی سقوط لام است میشود مضاعف
از باب افتعال امتد یمتد امتدادا فهو ممتد فذاک ممتد لم یمتد لم
یمتد لا یمتد لا یمتد لن یمتد لن یمتد الامر منه امتد امتد لیمتد
لیمتد والنهی عنه لا تمتد لا تمتد لا تمتد لا تمتد الظرف منه ممتد
ممتدان ماضی معلوم امتد امتدا امتدوا امتدت امتدتا امتددن الخ

امتدّ در اصل امتدد بود دو حرف از یک جنس بهم آمدند هر دو متحرک اول را
ساکن کرده در دوم ادغام کردند امتدّ شد و بر این قیاس است در تمامی باب ماضی
مجهول اُمتُدّ اُمتُدّا اُمتُدّوا اُمتُدّت اُمتُدّتا اُمتُدِدْنَ الخ اُمتُدّ در
اصل اُمتُدِدَ بود دو حرف از یک جنس بهم آمدند هر دو متحرک اول را ساکن کرده در دوم
ادغام کردند اُمتُدّ شد الامر منه اِمتدَّ اِمتدّا اِمتدّوا اِمتدّی اِمتدِدا
اِمتدِدْنَ اِمتدّ را از تمتدّ بنا کنند تا که علامت استقبال بود آن را حذف
کردند ما بعد حذف تا ساکن ماند همزه وصلی مکسور در اولش در آوردند آخرش را
وقف کرده علامت وقف سقوط حرکت است التقاء ساکنین شد میان هر دو دال
دال اول را حذف کردند که ساکن شده بود برای علامت وقف و بعضی
دال ثانی را حرکت فتح دادند لان الفتحة اخف الحرکات بعد اول ساکن
ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند امتدَّ شد و بعضی دال ثانی را حرکت کسره
دادند لان الساکن اذا حرک حرک بالکسر بعد اول ساکن ثانی متحرک اول را
در دوم ادغام کردند امتدِّ خوانند و بعضی ترک ادغام کنند امتدِدْ خوانند
اجوف واوی از باب انفعال انقاد ینقاد انقیادا فهو منقاد فذاک
منقاد لم ینقد لم ینقد لا ینقد لا ینقد لن ینقاد لن ینقاد الامر منه

انقد

انقد لینقد والنهی عنه لا تنقد لا تنقد الظرف منه منقاد منقادان
ماضی معلوم انقاد انقادا انقادوا انقادت انقادتا انقدن الخ
انقاد در اصل انقود بود واو متحرک ماقبل او مفتوح آن واو را با الف بدل کردند انقاد
شد تا انقادت تا انقدن در اصل انقودن بود واو متحرک ماقبل او مفتوح
آن واو را با الف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و دال الف را حذف
کردند انقدن شد بر این قیاس است تا آخر ماضی مجهول انقید در اصل
انقوِد بود کسره واو ثقیل بود نقل کرده بماقبلش دادند بعد از سلب حرکت ماقبل او
واو ساکن ماقبل او مکسور آن واو را با یا بدل کردند ~~التقاء ساکنین شد میان~~
~~یا و دال یا را حذف کردند~~ انقید شد انقِدْنَ در اصل انقُوِدْنَ بود
کسره واو ثقیل بود نقل کرده بماقبلش دادند بعد سلب حرکت ماقبل او واو ساکن
ماقبل او مکسور آن واو را با یا بدل کردند التقاء ساکنین شد میان یا و دال یا را حذف
کردند انقدن شد الخ مضارع معلوم ینقاد ینقادان ینقادون الخ
تنقاد تنقادان ینقدن الخ ینقاد در اصل ینقود بود واو متحرک ماقبل او
مفتوح آن واو را با یا بدل کرده با الف بدل کردند ینقاد شد بر این قیاس است در باقی
ینقدن در اصل ینقودن بود واو متحرک ماقبل او مفتوح آن واو را با الف بدل کردند

التقاء ساکنین شد میان الف و دال الف را حذف کردند ینقدن شد بر قیاس است
تنقدن مضارع مجهول یُنقاد یُنقادان الخ یُنقاد در اصل یُنقَوَد بود واو متحرک ما قبل
او مفتوح آن واو را با الف بدل کنند یُنقاد شد الخ تعلیلات مجهول مانند تعلیلات معلوم است
مصدر انقیاد در اصل انقواد بود واو واقع شد بعد از کسره آن واو را بیا بدل کردند
انقیاد شد اسم فاعل مُنقاد مُنقادان مُنقادون مُنقادة مُنقادتان
مُنقادات مُنقاد در اصل مُنقَوِد بود واو متحرک ما قبل او مفتوح آن واو را با الف
بدل کردند منقاد شد اسم مفعول مُنقاد مُنقادان مُنقادون الخ مُنقاد
در اصل مُنقَوَد بود واو متحرک ما قبل او مفتوح آن واو را با الف بدل کردند مُنقاد
شد الامر منه اِنقَد اِنقادا اِنقادوا اِنقادی اِنقادا اِنقَدن اِنقَد
را از تنقد بنا کردند تا که علامت استقبال یعنی تا را حذف کردند ما بعد حذف تا ساکن
همزه وصل مکسور در اولش در آوردند آخرش را وقف کرد علامت وقف سقوط
حرکت شد التقاء ساکنین میان القاف و دال الف را حذف کردند اِنقَد شد
و در تثنیه و جمع نون ساقط میشود ناقص از باب انفعال اِنمحی یَنمحی اِنمحاءً
فهو مُنمحٍ فذاک مُنمحی الامر منه اِنمحِ لِیَنمحِ والنهی عنه لا تَنمحِ لا یَنمحِ
الظرف منه مُنمحی مُنمحیان ماضی معلوم اِنمحی اِنمحیا اِنمحوا اِنمحت

اِنمحتا اِنمحین اِنمحیت الخ اِنمحوا در اصل اِنمحیوا بود یا متحرک ما قبل او مفتوح
آن یا را با الف بدل کردند التقاء ساکنین میان الف و واو الف را حذف کردند امر
اِنمحوا شد تا آخر ماضی مجهول اُنمحی اُنمحیا اُنمحوا اصله اُنمحیوا بود الخ مصدر
اِنمحاء یا بود یا واقع شد بر طرف بعد الف آن یا را بهمزه بدل کردند اِنمحاء شد
مضارع معلوم یَنمحی یَنمحیان یَنمحون تَنمحی تَنمحیان یَنمحین الخ مضارع
مجهول یُنمحی یُنمحیان یُنمحون الخ اسم فاعل مُنمحٍ مُنمحیان الخ
اسم مفعول مُنمحی مُنمحیان مُنمحون الخ استوجب یستوجب استیجابا
فهو مستوجِب فذاک مستوجَب لم یستوجِب لم یستوجَب
لا یستوجِب لا یستوجَب لن یستوجِب لن یستوجَب الامر منه
استوجِب لیستوجِب والنهی عنه لا تستوجِب لا یستوجِب
الظرف منه مستوجَب مستوجَبان این باب مانند استخرج یستخرج
است اجوف واوی از باب استفعال استقام یستقیم استقامة
فهو مستقیم فذاک مستقام لم یستقم لم یستقم لا یستقیم لا یستقام
لن یستقیم لن یستقام الامر منه استقم لیستقم والنهی عنه لا یستقم
الظرف منه مستقام مستقامان ماضی معلوم استقام استقاما استقاموا

استقامت استقامتا استقمن الخ استقام در اصل استقوم بود واو متحرک ما قبل او حرف صحیح ساکن حرکت واو را نقل کرده بما قبل دادند بعد از آن واو در اصل متحرک اکنون ما قبل او مفتوح گشت آن واو را بالف بدل کنند استقام شد استقاما بر این قیاس گذشت ماضی مجهول استقیم استقیما استقیموا الخ استقیم در اصل استقوم بود واو متحرک ما قبل او حرف صحیح ساکن حرکت واو را نقل کرده بما قبل دادند واو را بالف بدل کنند بعد از آن واو ساکن ما قبل او مکسور آن واو را بیا بدل کنند استقیم شد استقمن در اصل استقومن بود واو متحرک ما قبل او حرف صحیح ساکن حرکت واو را بما قبل دادند التقاء ساکنین شد میان واو و قاف واو را حذف کردند استقمن شد مضارع معلوم یستقیم یستقیمان یستقیمون تستقیم تستقیمان یستقمن الخ در باقی مکرر یستقمن و تستقمن التقاء ساکنین میشود میان واو و میم واو را حذف مضارع مجهول یستقام یستقامان یستقامون تستقام تستقامان یستقمن الخ یستقام در اصل یستقوم بود واو متحرک ما قبل او حرف صحیح ساکن حرکت واو را نقل کرده بما قبل دادند بعد از آن واو در اصل متحرک بود اکنون ما قبل او مفتوح گشت آن واو را

بر این قیاس است

بالف بدل کردند

بالف بدل کنند یستقام شد بر این قیاس است در باقی مگر در یستقمن و تستقمن واو التقاء ساکنین شد و با اعتبار اسم فاعل مستقیم مستقیمان مستقیمون مستقیمة مستقیمتان مستقیمات مستقیم در اصل مستقوم بود واو متحرک ما قبل او حرف صحیح ساکن حرکت واو را نقل کرده بما قبل دادند بعد از آن واو ساکن ما قبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند مستقیم شد بر این قیاس است اسم مفعول مستقام مستقامان مستقامون الخ مستقام در اصل مستقوم بود واو متحرک ما قبل او مفتوح حرف صحیح ساکن حرکت واو را نقل کرده بما قبل دادند واو در اصل متحرک بود اکنون ما قبل مفتوح گشت آن واو را بالف بدل کردند مستقام شد بر این قیاس است در باقی الا در صیغه امر استقم استقیما استقیموا استقیمی استقیما استقمن استقم را از تستقیم بنا کردند تا که علامت استقبال بود آن را حذف کردند ما بعد حذف تا ساکن ماند همزه وصل مکسور در اول بیاوردند امر حاضر شد با سکون آخر آخرش را وقف که علامت و نفی سقوط حرکت شد التقاء ساکنین میان یا و میم یا را حذف کردند استقم شد تعلیل این باب مانند اقام یقیم ناقص از باب استفعال استنجی یستنجی استنجاء فهو مستنج فذاک مستنجی لم یستنج

لم یستنج لا یستنجی لا یستنجی لن یستنجی لن یستنجی الامر منه استنج
لتستنج والنهی عنه لا تستنج لا تستنج ماضی معلوم استنجی استنجیا
استنجوا الخ ماضی مجهول استنجی استنجیا استنجوا استنجیت استنجیتا
استنجین الخ مضارع معلوم یستنجی یستنجیان یستنجون یستنجی
تستنجیان یستنجین الخ مضارع مجهول یستنجی یستنجیان
یستنجون تستنجی تستنجیان یستنجین الخ اسم فاعل مستنج
مستنجیان مستنجون مستنجیة مستنجیتان مستنجیات اسم
مفعول مستنجی مستنجیان مستنجون مستنجیة مستنجیتان الخ
الامر منه استنج لتستنج استنجیا استنجوا استنجی استنجیا
استنجین استنج را از تستنجی بنا کردند تا که علامت استقبال بعد
آنرا حذف کردند ما بعد حذف ساکن همزه وصل بکسر در اولش در آوردند
مصدر استنجاء در اصل استنجای بود یا واقع شد بر طرف پس از الف
زائد آن یا را بهمزه بدل کردند استنجاء شد لفیف مقرون از باب استفعال
استحیی یستحیی استحیاء فهو مستحی فذاک مستحی لم یستحی
لم یستحی لا یستحیی لا یستحیی لن یستحیی لن یستحیی والامر منه

استحی

استنج استنجیا استنجوا استنجی استنجیا استنجین استنج را
از تستنجی بنا کردند تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند ما بعد حذف تا
ساکن ماند همزه مکسوره در اولش در آوردند بسکون آخر آخرش را در وقف که علامت
وقفی سقوط حرف علت شد و در باقی سقوط نون میشود مصدر استنجاء در اصل استنجای
بود یا واقع شد بر طرف پس از الف زائد آن یا را بهمزه بدل کردند استنجاء شد
لفیف مقرون از باب استفعال استحیی یستحیی استحیاء فهو مستحی
فذاک مستحی لم یستحی لم یستحی لا یستحیی لا یستحیی لن یستحیی
لن یستحیی الامر منه استحی لتستحی والنهی عنه لا تستحی لا تستحی
الظرف منه مستحی مستحییان ماضی معلوم استحیی استحییا
استحیوا استحییت استحییتا استحیین الخ ماضی مجهول
استحیی استحییا استحیوا استحییت استحییتا استحیین
الخ مضارع یستحیی تستحییان یستحیون تستحیی تستحییان
یستحیین الخ مضارع مجهول یستحیی یستحییان یستحیون
الخ تعلیل و تصریف اثبات مانند معلوم است اسم فاعل مستحی مستحییان
مستحیون مستحییة مستحییتان مستحییات الخ مستحی در

در اصل مستحیی بود ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقاء ساکنین شد میان یا و تنوین
یا را حذف کردند مستحی شد اسم مفعول مستحی مستحییان مستحیین
مستحیون الخ مستحی در اصل مستحیی بود یا متحرک ما قبل او مفتوح آن
یا را با الف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند
مستحی شد الامر منه استح استحییا استحیوا استحیی استحییا
استحیین استحی بلا از تستحیی بنا کردند تا که علامت استقبال بود
از او حذف کردند ما بود حذف تا ساکن ماند همه آخرش را وقف که علامت وقف سقوط
حرف علة شد استحی شد مصدر استحیاء در اصل استحیای بود یا واقع شد
بر طرف پس از الف زاید آن یا را بهمزه بدل کردند استحیاء شد و
جایز است که گوی استحی یستحی استحاء فهو مستح فذاک مستحا
لم یستح لم یستح لا یستحی لا یستحی لن یستحی لن یستحی الامر
استح لیستح لیستح والنهی عنه لا تستح لا تستح
الظرف مستحی مستحیان ماضی معلوم استحی استحیا استحوا
استحت استحتا استحین الخ استحی در اصل استحیی بود
یا متحرک ما قبل او مفتوح آن یا را با الف بدل کردند استحی شد بعد یا متحرک ما قبل

او حرف صحیح

او حرف صحیح ساکن حرکت یا را نقل کرده بما قبل دادند بعد از در اصل متحرک بود اکنون
ما قبل مفتوح گشت یا را با الف بدل کردند استحی شد استحوا استحیوا بود یا متحرک
ما قبل او مفتوح آن یا را با الف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و واو الف را
حذف کردند استحوا شد بعد یا متحرک ما قبل او مفتوح حرف صحیح ساکن حرکت یا را
نقل کرده بما قبل دادند بعد یا در اصل متحرک بود اکنون ما قبل او مفتوح گشت آن یا را
با الف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و واو الف را حذف کردند استحوا
شد بر این قیاس است استحت استحتا استحین در اصل استحیین
بود یا متحرک ما قبل او حرف صحیح ساکن حرکت یا را نقل کرده بما قبل دادند بعد یا
در اصل متحرک بود اکنون ما قبل او مفتوح گشت آن یا را با الف بدل کردند التقاء
ساکنین شد میان الف و یا الف را حذف کردند استحین شد بر این قیاس
است تا آخر ماضی مجهول استحیی استحییا استحیوا استحییت استحییتا
استحیین الخ استحی در اصل استحیی بود کسره بر یا ثقیل بود نقل کرده
بما قبل دادند بعد یا را حذف کردند لاجل الخفة استحی شد استحیا در اصل
استحییا بود کسره بر یا ثقیل بود نقل کرده بما قبل دادند بعد یا را حذف لاجل الخفة استحیا شد
استحوا در اصل استحیوا بود ضمه بر یا ثقیل بود نقل کرده بما قبل دادند بعد از سلب

حرکت ما قبل التقاء ساکنین شد میان یا و واو یا را حذف کردند استحوا شد
استحیت و در اصل استحییت بود کسره بر یا ثقیل بود نقل کردند بما قبل دادند
بعد یا را حذف کردند از جهت خفت استحیت شد برین قیاس است استحیا
استحیین در اصل استحیین بود کسره بر یا ثقیل بود نقل کرده بما قبل دادند
التقاء ساکنین شد میان هر دو یا یا اول را حذف کردند استحین شد این
قیاس است تا آخر مضارع معلوم یستحی یستحیان یستحون تستحی
تستحیان یستحین الخ یستحی در اصل یستحیی بود ضمه بر یا ثقیل بود
ضمه بر یا ثقیل بود انداختند یستحی شد بعد از کسره بر یا ثقیل بود نقل کرده
بما قبل دادند التقاء ساکنین شد میان هر دو یا یا اول را حذف کردند یستحی شد
یستحیان در اصل یستحییان بود کسره بر یا ثقیل بود نقل کرده بما قبل دادند
بعد یا را حذف کردند لاجل الخفة یستحیان شد یستحون در اصل
یستحیون بود ضمه بر یا ثقیل بود نقل کرده بما قبل دادند بعد از سلب حرکت ما قبل
التقاء ساکنین شد میان یا و واو یا را حذف کردند یستحیون شد بعد
یا متحرک ما قبل او حرف صحیح ساکن حرکت یا را نقل کرده بما قبل دادند التقاء
ساکنین میان یا و واو یا را حذف کردند یستحون شد یستحین در اصل

یستحیین

یستحیین بود یا متحرک ما قبل او حرف صحیح ساکن حرکت یا را نقل کرده بما قبل دادند
التقاء ساکنین شد میان هر دو یا یا اول را حذف کردند یستحین شد مضارع
مجهول یستحی یستحیان یستحون تستحی تستحیان یستحین الخ
یستحی در اصل یستحیی بود یا متحرک ما قبل او حرف صحیح ساکن حرکت یا را
نقل کرده بما قبل دادند بعده یا در اصل متحرک اکنون ما قبل او مفتوح گشت آن یا را
با الف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان هر دو الف الف اول را حذف کردند یستحی
شد یستحیان در اصل یستحییان بود یا متحرک ما قبل او حرف صحیح ساکن
حرکت یا را نقل کرده بما قبل دادند بعد یا در اصل متحرک بود اکنون ما قبل او مفتوح
گشت آن یا را با الف بدل کردند بعد الف را حذف کردند از جهت خفت یستحیان
شد یستحون در اصل یستحیون بود یا متحرک ما قبل او مفتوح آن یا را با الف
بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و واو الف را حذف کردند یستحون شد
یستحین در اصل یستحیین بود یا متحرک ما قبل او حرف صحیح ساکن حرکت یا را
نقل کرده بما قبل دادند بعد یا در اصل متحرک بود اکنون ما قبل او مفتوح گشت آن
یا را با الف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و یا الف را حذف کردند
یستحین شد یستحین مانند یستحین بود است مصدر استحیا در اصل

استحیا یا بود یا واقع شد بر طرف مثل از د الف زایده آن یا را بهمزه بدل کردند
استحیاء شد بعد یا متحرک ما قبل او حرف صحیح ساکن حرکت یا را نقل کرده
بما قبل دادند بعد یا که در اصل متحرک اکنون ما قبل او مفتوح گشت آن یا را بالف
بدل کردند التقاء ساکنین شد میان هر دو الف الف اول را حذف کردند استحا
شد اسم فاعل مستحی مستحیان مستحون مستحیة مستحیتان
مستحیات مستحی در اصل مستحیی بود ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقاء
ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند مستحی شد بعد یا متحرک ما قبل او
حرف صحیح ساکن حرکت یا را نقل کرده بما قبل دادند التقاء ساکنین شد میان یا و
تنوین یا را حذف کردند مستحی شد مستحیان در اصل مستحییان بود کسره
بر یا ثقیل بود نقل کرده بما قبل دادند بعد یا را حذف کردند لاجل الخفة مستحیان
شد مستحون در اصل مستحیون بود ضمه بر یا ثقیل بود نقل کرده بما قبل دادند
بعد از سلب حرکت ما قبل التقاء ساکنین شد میان یا و واو یا را حذف کردند
مستحیون شد بعد یا متحرک ما قبل او حرف صحیح ساکن حرکت یا را نقل کرده
بما قبل دادند التقاء ساکنین شد میان یا و واو یا را حذف کردند مستحون شد
مستحیة در اصل مستحییة بود کسره بر یا ثقیل بود نقل کرده بما قبل داد

و یا را حذف کردند از جهت خفة مستحیة شد مستحیان در اصل مستحییان الخ تعلیل
مانند مستحیة است برین قیاس است مستحیات که در اصل مستحییات
بود اسم مفعول مستحی مستحیان مستحون مستحاة مستحاتان
مستحیات مستحی در اصل مستحیی بود یا متحرک ما قبل او مفتوح آن یا را
بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و تنوین الف را حذف کردند مستحی شد
مستحیان در اصل مستحییان بود یا متحرک ما قبل او حرف صحیح ساکن حرکت
یا را نقل کرده بما قبل دادند بعد یا را حذف لاجل الخفة مستحیان مستحون در اصل
مستحیون بود یا متحرک ما قبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند التقاء ساکنین
میان الف و واو الف را حذف کردند مستحون شد بعد یا متحرک ما قبل او حرف
صحیح ساکن حرکت یا را نقل کرده بما قبل دادند بعد یا در اصل متحرک اکنون ما قبل او
مفتوح گشت آن یا را بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و واو الف را
حذف کردند مستحون شد مستحات در اصل مستحییة بود یا متحرک ما قبل
او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند مستحات شد برین قیاس است مستحاتان
که در اصل مستحییتان بود مستحیات در اصل مستحییات بود یا متحرک
ما قبل او مفتوح گشت آن یا را بالف بدل کردند و الف را حذف کردند لاجل الخفة

مستحیات شد الامر منه استح استحیا استحوا استحی استحیا استحین
استح را از تستحی تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند ما بعد حذف تا
ساکن ماند همزه مکسور در اولش در آوردند امر بحاضر باشد با سکون آخر آخرش را وقف
کرد علامت وقفی سقوط حرف علة شد استح شد مضاعف از باب استفعال
استتب یستتب استتبابا فهو مستتب فذاک مستتب
لم یستتب لم یستتب لا یستتب لا یستتب لن یستتب لن
یستتب الامر منه استتب استتب لیستتب لیستتب والنهی
لا تستتب لا تستتب لا تستتب لا تستتب الظرف منه
مستتب مستتبان ماضی معلوم استتب استتبا استتبوا الخ
استتب در اصل استتبب بود دو حرف از یک جنس بهم آمدند هر دو متحرک
حرکت اول را نقل کرده بما قبل دادند بعد از سلب حرکت ما قبل بود اول ساکن ثانی متحرک
اول را در دوم ادغام کردند استتب شد بر این قیاس است در باقی ماضی مجهول
استتب استتبا استتبوا استتبت استتبتا استتبن الخ
تعلیل این مانند معلوم است مضارع معلوم یستتب یستتبان یستتبون
تستتب تستتبان یستتبن الخ یستتب در اصل یستتبب بود

دو حرف از یک

دو حرف از یک جنس بهم آمدند هر دو متحرک حرکت اول را نقل کرده بما قبل دادند بعد از اول
ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند یستتب شد بر این قیاس در باقی
ناقص از باب تفعل تمنی یتمنی تمنیا فهو متمن فذاک متمنی لم یتمن
لم یتمن لا یتمنی لا یتمنی لن یتمنی لن یتمنی الامر منه تمن لیتمن
الظرف منه متمنی متمنیان ماضی معلوم تمنی تمنیا تمنوا تمنت تمنتا
تمنین الخ ماضی مجهول تمنی تمنیا تمنیت تمنیتا تمنین الخ مضارع معلوم
یتمنی یتمنیان یتمنون تتمنی تتمنیان یتمنین الخ مضارع مجهول
یتمنی یتمنیان یتمنون تتمنی تتمنیان یتمنین الخ مصدر
تمنیا در اصل تمنیا بود ضمه نون را بکسره بدل کردند از برای مناسبت یا تمنیا شد
اسم فاعل متمن متمنیان متمنون متمنیة متمنیتان متمنیات
الامر منه تمن تمنیا تمنی تمنیا تمنین مضاعف از باب تفعل تحبب
یتحبب تحببا فهو متحبب فذاک متحبب لم یتحبب لم یتحبب
لا یتحبب لا یتحبب لن یتحبب لن یتحبب الامر منه تحبب
لیتحبب والنهی عنه لا تتحبب لا تتحبب الظرف منه متحبب متحببان
این باب مانند صحیح است چنانچه تصرف متصرف ناقص از باب تفاعل

تصابى يتصابى تصابيا فهو متصاب فذاك متصابى لم يتصاب لم يتصابا
لا يتصاب لا يتصاب لن يتصاب لن يتصاب الامر منه تصاب
ليتصاب الظرف منه متصاب متصابان ماضی معلوم تصابى تصابيا
تصابوا تصابت تصابتا تصابين الخ ماضی مجهول تصوبى تصوبيا
تصوبوا تصوبت تصوبتا تصوبن الخ مضارع معلوم يتصابى يتصابيان
يتصابيان يتصابى تتصابيان يتصابين تتصابى الخ مضارع مجهول
يتصابى يتصابيان يتصابون تتصابى تتصابيان يتصابين الخ اسم فاعل
متصاب متصابيان متصابون متصابية متصابيتان متصابيات
اسم مفعول متصابى متصابيان متصابون متصابية متصابيتان
متصابيات الامر منه تصاب تصابيا تصابوا تصابى تصابيا تصابين
تصاب را از تتصابى بنا کردند تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند مابعد
حذف تا متحرك مانده امر بهمان تمام شد با سكون آخر آخرش وقف کرده علامت
وقف سقوط حرف علة شد تصاب شد مضاعف از بهاباب تفاعل تحاب
يتحاب تحابا فهو متحاب فذاك متحاب لم يتحاب لم يتحابب
لم يتحاب لم يتحابب لا يتحاب لا يتحابب لن يتحاب لن يتحابب

الامر منه

الامر منه تحاب تحابب ليتحاب ليتحابب والنهي عنه لا تتحاب لا تتحابب
لا تتحاب لا تتحابب الظرف منه متحاب متحابان ماضی معلوم تحاب
تحابا تحابوا تحابت تحابتا تحابن الخ باب در بيان يازده حروف
كه در باب تفعل وتفاعل بجای فای آيند اطّهر يطّهر اطّهرا فهو مطّهر
فذاك مطّهر لم يطّهر لم يطّهر لا يطّهر لا يطّهر لن يطّهر لن
يطّهر لن يطّهر الامر منه اطّهر ليطّهر والنهي عنه لا تطّهر لا
تطّهر الظرف منه مطّهر مطّهران ماضی معلوم اطّهر اطّهرا
اطّهروا اطّهرت اطّهرتا اطّهرن الخ اطّهر در اصل تطهّر بعد
طا واقع شد بجای فا كلمه در باب تفعل تا را طا كردند وطا در طا ادغام كردند همزه
وصل برای ابتدای سكون در اولش درآوردند اطّهر شد تا آخر مضارع معلوم
يطّهر يطّهران يطّهرون تطّهر تطّهران يطّهرن الخ يطّهر
در اصل يتطهّر بود طا واقع شد بجای فا كلمه در باب تفعل تا را طا كردند طا در
طا ادغام كردند يطّهر شد بر اين قياس است در باقی مضارع مجهول معلوم
و در اسم فاعل واسم مفعول در همه بر اين قياس است مصدر اطّهّرا در
اصل تطهّرا بود طا واقع شد بجای فا كلمه در باب تفعل تا را طا كردند طا در طا

ادغام کردند بعد ها همزه وصل برای ابتدا در اول در آوردند اطّهّر شد اسم فاعل
مطّهّر مطّهّران مطّهّرون مطّهّرة مطّهّرتان مطّهّرات الامر منه
اطّهّر اطّهّرا اطّهّروا از تطّهّر بنا کردند تا که علامت استقبال که تا بود
حذف کردند تا بعد حذف تا ساکن ماند همزه وصل مکسور در اول در آوردند آخر را
وقف کردند علامت وقف سقوط حرکت شد اطّهّر شد همزه وصل در اول ماضی
و مصدر و امر می آید و در باقی صیغها نمی آید **باب** ادّارک یدّارک
ادّاراکا فهو مدّارک فذاک مدّارک لم یدّارک لم یدّارک لا یدّارک
لا یدّارک لن یدّارک لن یدّارک الامر منه ادّارک لیدّارک
والنهی عنه لا تدّارک لا یدّارک الظرف منه مدّارک مدّارکان ماضی معلوم
ادّارک ادّارکا ادّارکوا ادّارکت ادّارکتا ادّارکن ادّارکت الخ
ادّارک در اصل تدارک بود دال واقع شد بجای فاء کلمه در باب تفاعل
تا را دال کردند و دال در دال ادغام کردند همزه وصل برای ابتدای سکون
در اول در آوردند ادّارک شد ماضی مجهول ادّورک ادّورکا
ادّورکوا ادّورکت ادّورکتا ادّورکن ادّورکت الخ ادّورک
در اصل تدورک بود تا واقع شد بجای فاء کلمه در باب تفاعل تا را دال کردند

و دال در دال

و دال در دال ادغام کردند همزه وصل مضموم برای ابتدای سکون در اول
در آوردند ادّورک شد تا آخر مضارع معلوم یدّارک یدّارکان
یدّارکون تدّارک تدّارکان یدّارکن یدّارک در اصل یتدارک بود دال
واقع شد بجای فاء کلمه در باب تفاعل تا را دال کردند و دال در دال ادغام کردند
یدّارک شد برین قیاس است در باقی معلوم و مجهول مصدر ادّارکا در اصل
تدارکا بود تا واقع شد بجای فاء کلمه در باب تفاعل تا را دال کردند و دال در دال
ادغام کردند همزه وصل برای ابتدای سکون در اول در آوردند ادّارکا
شد تعلیل و تصریف باقی این بابها مانند تعلیلات این دو باب است که نوشته
شد بنی باب تفعّل و باب تفاعل قیاس باید کرد و بابهای تفاعل را بر تفاعل
قیاس باید کرد این باب تفعّل آمده است اتّرّب یتّرّب اتّرّابا
فهو متّرّب فذاک متّرّب لم یتّرّب لم یتّرّب لا یتّرّب
لا یتّرّب لن یتّرّب لن یتّرّب الامر منه اتّرّب لیتّرّب والنهی عنه
لا تتّرّب لا تتّرّب والظرف منه متّرّب متّرّبان متّرّبات
باب اتّابع یتّابع اتّابعا فهو متّابع فذاک متّابع لم یتّابع
لم یتّابع لا یتّابع لا یتّابع لن یتّابع لن یتّابع الامر منه اتّابع

تفعّل را بر تفعّل

ليتتابع والنهي عنه لا تتابع لا تتتابع الظرف منه متتابع متتابعان
باب انبتّ ينبتّ انبتاتا فهو منبتّ فذاك منبتّ لم
لم ينبتّ لم ينبتّ لا ينبتّ لا ينبتّ لن ينبتّ لن ينبتّ الأمر
انبتّ لينبتّ والنهي عنه لا تنبتّ لا تنبتّ الظرف منه منبتّ
منبتّتان باب اثّاقل يثّاقل اثّاقلا فهو مثّاقل واثّوقل فذاك
مثّاقل لم يثّاقل لم يثّاقل لا يثّاقل لا يثّاقل لن يثّاقل لن يثّاقل
الأمر منه اثّاقل ليثّاقل والنهي عنه لا تثّاقل لا تثّاقل الظرف منه مثّاقل
مثّاقلان باب ادّثر يدّثر ادّثارا فهو مدّثر فذاك
مدّثر لم يدّثر لم يدّثر لا يدّثر لا يدّثر لن يدّثر لن
يدّثر الأمر منه ادّثر ليدّثر ليدّثر ليدّثر والنهي عنه
لا تدّثر لا تدّثر الظرف منه مدّثر مدّثران ادّارك يدّارك صح
كذلك باب اذّكر يذّكر اذّكارا فهو مذّكر فذاك مذّكر لا يذّكر
الأمر منه اذّكر ليذّكر والنهي عنه لا تذّكر لا تذّكر الظرف منه
مذّكر مذّكران باب اذّاجّ يذّاجّ اذّجاجا فهو مذّاجّ
فذاك مذّاجّ لم يذّاجّ لم يذّاجّ لا يذّاجّ لا يذّاجّ لن يذّاجّ

لن يذّاجّ

لن يذّاجّ الأمر منه اذّاجّ ليذّاجّ والنهي عنه لا تذّاجّ لا تذّاجّ لا يذّاجّ
لا يذّاجّ الظرف منه مذّاجّ مذّاجّان باب ازّمّل يزّمّل ازّمّلالا
فهو مزّمّل فذاك مزّمّل لم يزّمّل لم يزّمّل لا يزّمّل لا يزّمّل لن
يزّمّل لن يزّمّل الأمر منه ازّمّل ليزّمّل ليزّمّل ليزّمّل والنهي عنه
لا تزّمّل لا تزّمّل الظرف منه مزّمّل مزّمّلان باب ازّاور يزّاور
ازّاورا فهو مزّاور فذاك مزّاور لم يزّاور لم يزّاور لا يزّاور لا يزّاور
لن يزّاور لن يزّاور الأمر منه ازّاور ليزّاور والنهي عنه لا تزّاور
لا تزّاور لا تزّاور الظرف منه مزّاور مزّاوران باب اشّرّع يشّرّع
اشّرّاعا فهو مشّرّع فذاك مشّرّع لم يشّرّع لم يشّرّع لا يشّرّع
لا يشّرّع لن يشّرّع لن يشّرّع الأمر منه اشّرّع ليشّرّع والنهي عنه
لا تشّرّع لا تشّرّع لا يشّرّع لا يشّرّع الظرف منه مشّرّع مشّرّعان
باب اسّارع يسّارع اسّارعا فهو مسّارع فذاك مسّارع لم يسّارع
لم يسّارع لا يسّارع لا يسّارع لن يسّارع لن يسّارع الأمر منه
اسّارع ليسّارع ليسّارع ليسّارع والنهي عنه لا تسّارع لا تسّارع
الظرف منه مسّارع مسّارعان باب اشّجع يشّجع اشّجاعا

فهو مشجع فذاك مشجع لم يشجع لم يشجع لا يشجع لا يشجع
لن يشجع لن يشجع الامر منه اشجع ليشجع والنهي عنه لا تشجع
لا تشجع الظرف منه مشجع مشجعان باب اسارع يسارع
اسارعاً فهو مسارع فذاك مسارع لم يسارع لم يسارع
لا يسارع لا يسارع لن يسارع لن يسارع الامر منه اسارع
ليسارع والنهي لا تسارع لا تسارع الظرف منه مسارع مسارعان
باب اصعد يصعد اصعداً فهو مصعد فذاك مصعد لم يصعد
لم يصعد لا يصعد لا يصعد لن يصعد لن يصعد الامر منه
اصعد ليصعد ليصعد ليصعد والنهي عنه لا تصعد لا تصعد
الظرف منه مصعد مصعدان باب اصاعد يصاعد اصاعداً فهو مصاعد
فذاك مصاعد لم يصاعد لم يصاعد لا يصاعد لا يصاعد لن يصاعد
لن يصاعد الامر منه اصاعد ليصاعد والنهي عنه لا تصاعد لا تصاعد
الظرف منه مصاعد مصاعدان باب اضرع يضرع اضرعاً فهو مضرع
فذاك مضرع لم يضرع لم يضرع لا يضرع لا يضرع لن يضرع ۲
لن يضرع الامر منه اضرع ليضرع ليضرع ليضرع والنهي عنه لا تضرع

مصعد ۲

لا تضرع

لا تضرع الظرف منه مضرع مضرعان باب اضارع يضارع اضارعاً
فهو مضارع فذاك مضارع لم يضارع لم يضارع لا يضارع لا يضارع
لن يضارع لن يضارع الامر منه اضارع ليضارع ليضارع ليضارع
والنهي عنه لا تضارع لا تضارع الظرف منه مضارع مضارعان باب
اطهر يطهر چنانچه گذشت اطابق يطابق اطابقاً فهو مطابق
فذاك مطابق لم يطابق لم يطابق لا يطابق لا يطابق لن يطابق
لن يطابق الامر منه اطابق ليطابق والنهي عنه لا تطابق لا تطابق
الظرف منه مطابق مطابقان باب اظرف يظرف اظرفاً
فهو مظرف فذاك مظرف لم يظرف لم يظرف لا يظرف
لا يظرف لن يظرف لن يظرف الامر منه مظرف مظرفان
باب اظاهر يظاهر اظاهراً فهو مظاهر فذاك مظاهر لم يظاهر
لم يظاهر لا يظاهر لا يظاهر لن يظاهر لن يظاهر الامر منه
اظاهر ليظاهر والنهي عنه لا تظاهر لا تظاهر الظرف منه مظاهر
مظاهران باب تفعيل خصم يخصم خصيماً فهو مخصم فذاك
مخصم لم يخصم لم يخصم لا يخصم لا يخصم لن يخصم لن يخصم

الامر منه خصّم لیخصّم والنهی عنه لا تخصّم لا یخصّم والظرف منه مخصّم

مخصّمان والجمع منه مخصّمات ماضی معلوم خصّم خصّما خصّموا خصّمت

خصّمتا خصّمن الخ ماضی مجهول خُصّم خُصّما خُصّموا الخ مضارع معلوم

یخصّم در اصل یختصم بود صاد واقع شد بجای عین کلمه باب افتعال

تا را صاد کردند و صاد در صاد ادغام کردند یخصّم شد براین قیاس است در باقی

خصّم یخصّم خصّاما فهو مخصّم فذاک مخصّم لم یخصّم لم یخصّم

لا یخصّم لا یخصّم لن یخصّم لن یخصّم الامر منه خصّم لیخصّم

لیخصّم لیخصّم والنهی عنه لا تخصّم لا تخصّم لا یخصّم لا یخصّم الظرف منه

مخصّم مخصّمان والجمع منها مخصّمات ماضی معلوم خصّم در اصل اختصم

بود صاد واقع شد بجای عین کلمه در باب افتعال تا را صاد کردند و صاد در صاد ادغام

کردند اخصّم شد بعد دو حرف از یک جنس باهم آمدند هر دو متحرک اول را

حرکت انداختند التقاء ساکنین میان خا و صاد شد خا را حرکت

کسره دادند لان الساکن اذا حرک حرک بالکسر و باقی براین قیاس است که گذشت

قد تمت هذه النسخة مسمی بجامع التعلیلات بید العبد الضعیف النحیف الراجی

محمد [illegible] فی یوم الجمعة برای خاطر کل محمد [illegible] طالب العلم [illegible]